فہرست کتاب سفینۃ الاولیا

تمت



الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی محمد سید المرسلین و علی آلہ و صحابہ اجمعین الطیبین الطاہرین
اما بعد اگرچہ احوال و معجزات حضرت سیّد انام و مناقب اصحاب دوازدہ امام و مقامات
اولیای عظام اظہر من الشمس است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبرۂ عربی و فارسی مثبت
گردانیدہ اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقہ مندرج است و بعد از تجسس و تفحص
بسیار یافتہ و دانستہ میشود و خالی از اشکالی نبود بنابران این فقیر حقیر محمد دارا شکوہ حنفی
قادری خواست کہ اسامی و تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات بہترین موجودات
صلی اللہ علیہ وسلم و چہار یار بزرگوار کہ چہار رکن رکین دین قویم و چہار برج حصن حصین ملت
مستقیم اند دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول است با یازدہ امام دیگر کہ
ہر یک ثمرۂ شجرۂ اصطفا و قرۂ باصرۂ اجتبا و وارثان علم حضرت سید الانبیا اند و ائمۂ اربعہ
کہ چہار دیوار خانۂ اسلام و مقتدای فرقۂ انام و بعضی از اولیاے کرام کہ حدیث صحیح نبوی
باب ایشان وارد است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و اینجا مراد علماے اولیا ست

کہ علم ظاہری و باطنی آنسرور صلعم با ایشان رسیده و احوال ایشان انچه از کتب معتبره بنظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید و جماعتی که ترتیب سلسلۂ ایشان معلوم نشد ذکر آنها را در فصل علیحده مندرج سازد تا طالبان آن بآسانی بمطلب خویش فائز گردد و نیز چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی با این طائفۂ علیه بوده روز و شب بجز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان میدانست و ازین جهت بتحریر شمۂ از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بسبب جستجو و گفتگوی او خوش میدارد و سید تمام علیه الصلوٰة والسلام فرموده اند اگر کسی مائده نهد که بران مائدۂ رحمت بارد تواند بود که او را از ان مائده میفائده نگردانند و نیز آنسرور صلعم فرموده من احبّ قوماً فهو منهم یعنی کسیکه دوست جماعتے را پس او از انهاست و الحمد للّٰه و المنة که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم به سفینة الاولیا گردانید تمهید بدانکه مخلوقات الٰهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس اللّٰه اسرارهم که ایشان بموجب آیۂ کریمه یحبّهم و یحبّونه عاشقان و معشوقان خدای محبان و محبوبان اویند و این طائفۂ علیه همیشه بوده اند و هستند و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قائم و مستقیم است پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سند از رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد از طائفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیک تر از ایشان نیست بخدای عزوجل و هیچکس بزرگ تر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست و هیچکس کریم تر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست و هیچکس بے نیاز تر از ایشان نیست و هیچکس فاضل تر و کامل تر از ایشان نیست و هیچکس عالم تر و عاقل تر از ایشان نیست و هیچکس حلیم تر و خلیق تر از ایشان نیست و هیچکس شجاع تر و سخی تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبداللّٰه سالمی رحمه اللّٰه پرسیدند که اولیاء اللّٰه را بچه چیز شناسند در میان خلق گفتند به لطافت زبان و حسن خلق و تازه روئی و سخاوت نفس و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر و شفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خداست و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست و پیوستن با ایشان پیوستن با دوست

و ادب ایشان ادب دوست چنانچه شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره
فرموده اند الٰهی این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت تا ترا ندید ایشان را
نشناخت و شیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفته اند جوانمرد باید که تا جوانمرد بیند هر که جوانمرد را دید او را دیده که
حق را دیده و طریقهٔ این طائفه شریفه هر یک شیخ نیست هر یکی را مشربی است جدا بعضے پنهانند و بعضی آشکار
بعضے بامر الٰهی کرامات ظاهر کنند و بدین تقدیر ظاهر ساختن کرامات لازم باشد و گرنه مطلب ایشان عالی تر
از کرامات است و بعضے از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در اخفای آن کوشند و بعضی مامور
هستند باین معنی هر چه از ایشان صادر شود بالهام ایزدیست نکنند تا مامور نشوند و نگویند تا نگویانند
نخورند تا نخورانند و نپوشند تا نپوشانند و طریقهٔ بعضے ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند

بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست * ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن *

و بموجب آیهٔ کریمه قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست
خاطر فارغ از ملال نیست و بعضے باسباب ظاهری و دنیا می پردازند و طریقهٔ ایشان خلوت در
انجمن است و گویند **بیت** چیست دنیا از خدا غافل شدن * نی لباس و نقره و فرزند و زن *
و بموجب آیهٔ کریمه رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ عمل نمایند پس
اعتراض و انکار ایشان هر ظاهر کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد شیخ الاسلام
فرموده اند سوال سائل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوی ارد او را با سوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است قومے مشغول اند
ازین کار و قومی برین کار بانکار ند قومی خود در سر این کار آنکه بدین کار با انکار ست مزدور است
و آنکه بر سر این کار است غرقهٔ نور و حضرت ممشاد دینوری فرموده اند هر که بر دوستی از دوستان
حق انکار کند کمتر عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نگردانند زیرا که حق تعالے
فرموده است أَوْلِيَائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي اولیاء من نهانند کسی نشناسد ایشان را
غیر از من مگر تائید من پس هر کس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده
باشند و تا بصیرت و فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن است
و بعضے در زمرهٔ ملامتیه خود را منسلک دارند تا کسی ایشان را نشناسد اما نه بروشی که مخالف

شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس اللہ سرہ بعد از انکہ بکمال رسیده اند و مشهور آفاق گشتند از سفر به بسطام آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا بجهت استقبال ایشان برآمده و ملازمت نموده باعتقاد تمام بشهر آوردند و سلطان العارفین چون هجوم عام دیدند و آفت راه دانستند برای آنکه خلق بپراگنده شوند و منکر گردند با آنکه ماه رمضان بود نانی از بازار برداشته خوردند چون همین را مشاهده کردند منکر گشته متفرق شدند تا در بسطام بودند با ایشان رجوع نکردند اگرچه ظاهر کرشل ایشان بزرگی با وجود رمضان روزه برخوان خوردند اما خلاف شرع نکردند چراکه مسافر بودند و در سفر افطار روا است و رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع بالهی باشد رجوع غیر را نخواهد و طریقهٔ ملامتیه آنست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد تا باعث خود سازند پس اعتراض بر کار این طائفه نباید کرد که بحقیقت کار ایشان کسی مطلع نیست حضرت شیخ ذوالنون مصری و ابوتراب نخشبی رحمهما اللہ فرموده اند که اللہ تعالی از بنده که اعتراض فرماید زبان او بطعن در دو انکار اولیاء اللہ دراز شود و حمدون قصار گفته اند که ملامت ترک سلامت است و ابراهیم قصار گفته اند که بنده است تر از دنیا دو چیز صحبت فقیری و خدمت دوستی از دوستان خدا و ابوالعباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دست در دوزنی در دوستان او زن اگر در زمرهٔ ایشان نرسی ترا شفیع باشند و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات میکردند که بار خدایا بر تو ظاهر ست که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم اکنون دوستی ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن باین جماعه و ملازمت ایشانرا از جملهٔ واجبات وحصول سعادات باید دانست و در هر جا که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشایخ را غنیمت باید شمرد اگرچه دیدار پیران نبود عرفات بشود که آنرا در توان یافت آن همیشه نبود عرفات همیشه باشد و دیدار ایشان را غنیمتم دان که ترک شدن آنرا تدارک نباشد و ابو عبد اللہ سنجری گفته اند سودمندترین چیزی مردانرا صحبت صالحان ست و اقتدا بایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبر های دوستان خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد

حضرت سلطان ابراہیم ادہم فرمودہ اند شبی در خواب دیدم کہ فرشتہ طوماری بدست داشت و چیزی
می نوشت پرسیدم چہ می نویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم من از
ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین بودم کہ در رسید و گفت
طومار از سر گیر و نام ابراہیم را مقدم بر ہمہ نویس کہ دوست دوستان ماست و سید الطائفہ حضرت
شیخ جنید بغدادی فرمودہ اند کہ اگر کسی را بینید کہ ایمان دارد باین طائفہ و سخنان ایشانرا بپذیرد
البتہ او را بگوئید تا مرا بدعا یاد آرد و ہم سید الطائفہ شیخ راہنفر مودند کہ اگر از ہمہ عالم کسے را
بیابی کہ از انچہ میگوئی در یک کلمہ موافق تو بود دامنش را بگیر و حسین بن منصور حلاج رحمہ اللہ
گفتہ اند ہر کہ بسخنان اولیا ایمان آرد و از ان چاشنی دارد او را از من سلام گوئید و شیخ
شروانی گفتہ اند کہ اگر پای دارید بخراسان روید بزیارت شخصے کہ مارا دوست دارد و نیز باصحاب
خود گفتہ اند کہ وصیت میکنم شمارا بہ نیکوئی باکسی کہ این طائفہ را دوست دارد و ملازمت
ایشانرا نہ بجہت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد باعتقاد و اخلاص باید آمد کہ سہیل
ابن عبد اللہ تستری رحمہ اللہ گفتہ اند از نشانہای بدبختی ست کہ دیدار و صحبت اولیا دست دہد و
توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد و ابو عبد اللہ مغربی قدس سرہ گفتہ اند کہ درویشان امینان
خدا اند بر بندگان و بہ برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استاد اولیا محبوب سبحانی حضرت
غوث الثقلین رضی اللہ عنہ فرمودند این جماعہ بادشاہان دنیا و آخرت اند و شیخ ابو الحسن غزنوی
گفتہ اند اولیاء اللہ والیان عالم اند از آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد و از زمین نباتات
بصفاے احوال ایشان میروید و از کتب مشائخ تحقیق نمودہ شد کہ چہار ہزار اولیاء اللہ اند کہ ایشانرا
مکتومان گویند و ایشان مر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود ندانند و سی صد تن دیگر از سرہنگان
درگاہ حق اند کہ ایشانرا اخیار گویند و چہل تن دیگر را رجبیون نامند و چہل تن دیگر را ابدال
خوانند و ہفت تن دیگر را ابرار گویند و چہار تن دیگر را اوتاد نامند و سہ دیگر را نقبا خوانند و
دو می دیگر را امامان گویند و امامان در یمین و یسار قطب باشند و یکی را ازین طائفہ
قطب و غوث نامند و این جملہ یکدیگر را بشناسند و باہم محتاج باشند و جماعہ دیگر را مفردان
گویند کہ ایشان از ہمہ ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد و مرتبۂ ایشان ما بین نبوت

وصدیقیت باشد و این فقیر نیز امیدوار است که الله تعالی ببرکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد و در زمرۂ ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند بیت از عمل خویش ندارم امید ✦ بر کرم تست مرا اعتماد ✦

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت باسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و ہجرت از مکہ و وصول بمدینہ و وفات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم

بدانکہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وعلی آلہ واصحابہ وسلم بہترین ماسوی اللہ از اعیان و اشراف قبیلۂ قریش اند ہم از جانب پدر و ہم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب ابن ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرۃ بن کعب بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن النضر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است و از عدنان تا اسماعیل و از اسماعیل تا آدم علیہما السلام اختلاف بسیار است ولیکن جمہور اہل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکہ اسمعیل و ابرہیم و نوح و شیث علیہ السلام از اجداد کرام آنحضرت اند اما از جانب مادر آمنہ بنت وہب بن عبد مناف بن زہرہ بن کلاب الی آخر نسبہ صلی اللہ علیہ وسلم و اسماء گرامی آنحضرت بسیار است و از انجملہ نود و نہ مشہور است و نام نامی آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل حامد و بروایتی فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت باسعادت آنحضرت علیہ افضل الصلوۃ باتفاق علما و اہل سیر بعد از طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبہ بودہ لیکن در تعیین سال و ماہ و تاریخ آن اختلاف است عامۂ اہل سیر و تاریخ برانند کہ آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم در سال فیل متولد شدہ بعد از پنجاہ و پنج یا چہل روز و قولی آنکہ ہر دو قضیہ در یک روز واقع شدہ و بزعم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از واقعہ فیل و بگمان جمعے بعد از چہل سال روی داد و قول اول صحیح است و عقیدۂ جمہور علما آنست کہ تولد آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام در ماہ ربیع الاول بودہ و بزعم طائفہ آنکہ در ماہ رمضان واقع شدہ و مشہور آنست کہ دوازدہم ماہ ربیع الاول واقع شدہ و دوم و ہشتم نیز گفتہ اند و بقول بعضی اول دوشنبہ کہ از ماہ مذکور بودہ گویند

که آنسرور در عهد نوشیروان تولد نموده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بوده
صاحب جامع الاصول وغیره آورده اند هشت صد و هفتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشته
بروایتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بوده
و ابتدای نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه
سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آنسرور صلعم بوده و نزد جمعی کثیر از ائمه سیر و تواریخ
در ماه مبارک رمضان بوده و معجزاتی که از آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و
سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار
بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت و آمدن درخت و شاخ خرما پیش
آنحضرت و روان شدن سنگ بر پشت آب بطلب آنسرور و اثر نکردن آتش بر ردائی که دست
مبارک بآن رسیده بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما از کوهان شتر
و بارور شدن آن و سخن کردن بزغاله بریان که زهر آلوده بود و سوای این بسیار است و یک هزار
و جمعی نقل کرده اند که از آنسرور سه هزار معجزه بظهور آمده آنقدر معجزاتی که از آنحضرت شده اند کی
از آن هیچ پیغمبری روی نموده معراج آنحضرت صلعم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال
دوازدهم نبوت گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه رجب این قول
مشهور است و بقولی در بیست و هشتم ربیع الآخر و بعضی در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم
از بعثت واقع شده و جماعتی برآنند که بعد از بعثت به پنج سال آن صورت رو نموده و گویند در شب
دوشنبه بود هجرت آنسرور علیه الصلوة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب بیست و هفتم
صفر یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر اهل سیر برآنند که
بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی برآنند که پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج
از خانه ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد
والله اعلم و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز دوشنبه بوده
از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بوده اختلاف است بعضی برآنند که اول ماه و بقولی دوم
و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعہ ہائلہ وفات آنحضرت صلعم

نزد جمہور ارباب سیر ہنگام چاشت روز دوشنبہ دوازدہم ربیع الاول سال یازدہم از ہجرت بقولی دوم ماہ مذکور واقع شدہ و شب چارشنبہ یا سحر و بقول بعضی روز سہ شنبہ در مدینۂ معظمہ در حجرۂ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا در ان مکان قبض روح مقدسش واقع شد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سہ سال و بقولی شصت و پنج و بقولی شصت و بقولی شصت و نیم سال بودہ و بعضی علما در وجہ جمع میان این اقوال گفتہ اند کہ قول اول بنا بر آنست کہ سال ولادت و سال وفات نہ شمردہ اند و قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس کہ شصت گفتہ ما فوق عشرات را نہ شمردہ و قول چہارم مبنی بران حدیث کہ عمر ہر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است کہ پیش از و بودہ و عمر عیسی علیہ السلام یکصد و بست و پنج سال بودہ و این حدیث خالی از ضعفے نیست و اللہ اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابو بکر است و لقب ایشان صدیق اکبر و عتیق و نام شریف ایشان عبد اللہ بن ابی قحافہ بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر و مادر کہ پسر عم و دختر یکدیگر بودند در مرہ کہ جد ہفتم سرور کائنات است و جد ششم ایشان است بہ نسبت آنسرور میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از واقعۂ فیل بہ دو سال و چہار ماہ بودہ و اول کسے کہ از پیران بی طلب معجزۂ پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بودند و در روز وفات حضرت رسالت پناہ بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سہ ماہ بودہ و وفات ایشان در سال سیزدہم از ہجرت آخر روز دوشنبہ و بروایت اصح شب سہ شنبہ و بقولے جمعہ بست و دوم یا بست و سوم جمادی الآخر ست و مدت عمر شریف ایشان شصت و سہ سال بودہ و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر اللہ بود و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناہ صلعم است چنانچہ گویند صدیق اکبر رضی اللہ عنہ وصیت کردہ بودند کہ تابوت مرا بدر روضۂ رسول علیہ السلام برید و بگویید کہ السلام علیک یا رسول اللہ این ابو بکر است

بآستانهٔ تو آمده اگرچه اجازت شود در کشاده گردد در آئید و الا به بقیع برید راوی میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی اللہ عنہ عمل کردند هنوز آن کلمات تمام نشده بود که پرده در شد و آواز در برآمد و ندائی بگوشها رسید که درآرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث صحیحه بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته میشوند قال رسول اللہ صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب غروب نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری و عن عائشه رضی اللہ عنها قالت قال رسول اللہ صلعم فی مرضه ادعی فی ابا بکر اباک و اخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان تمنی متمن و یقول قائل انا اولی و یابی اللہ و المومنون رواه مسلم مرویست از عائشه که گفت مرا رسول اللہ صلعم در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود را و عبدالرحمن برادر خود را تا نویسم مکتوبی را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت نکند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حال آنکه ابا میکند خدای تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را

امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوحفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر و هو ابن الخطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبداللہ بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان حنتمه بنت هاشم بن هیره و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبداللہ بن عمر بن مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابوجهل و بقول ثانی خواهر ابوجهل میشود و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است میرسد ولادت ایشان بعد از واقعهٔ فیل به سیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنحضرت صلعم ایمان آورده اند چهل کس اند از جماعه که به شرف اسلام مشرف گشته بودند و همان روز این آیهٔ کریمه در شان ایشان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک اللہ و من اتبعک من المومنین در روز سه شنبه بست و سیوم جمادی الاخری سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت نشستند، مدت خلافت ایشان ده سال و هشت ماه بوده نفائس الفنون و شهادت ایشان سال بست و سوم هجری شب یک شنبه غرهٔ ماه محرم بوده و بروایتی روز چهار شنبه بست و ششم ذی حجه سنه بست و سه زخم رسیده و روز پنجشنبه بست و هشتم ماه مذکور

از واقعهٔ فیل سه سال یا بعد سال و چهار ماه بوده [illegible]

[illegible]

قضیهٔ وفات روداد و مدت عمر شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولے پنجاه و هشت سال و بقولی پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه چنانچه حکیم خاقانی گفته است نظم مبنی حرم محمدی را + جولانگه شیر سرمدی را + چون تاکنار شمس خفته + پیشش دو خلیفه رخ نهفته + چون یک الف و دو لام الله + هر سه شده هم نهاد و همراه + و گویند که عیسیٰ علیه السلام متصل قبر فاروق اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار در میان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهند شد قال رسول الله صلعم لوکان بعدی نبیا لکان عمر بن الخطاب مشکوٰة یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری می بود عمر بن الخطاب رض و قال رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر رض چراغ اهل بهشت است

حضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمر و یا ابو لیلی یا ابو عبد الله است و لقب ذو النورین بجهت آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده گفته اند که هیچکس از آدمیان از این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبرے در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر میداشتم یکے را بعد از دیگرے بعثمان رض میدادم و نام شریف عثمان رض و هو ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و نام مادر ایشان بیضا عمهٔ آنسرور است صلعم که با عبد الله توامان بوده نسب ایشان از جانب پدر و مادر به نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت بدلالت صدیق اکبر رض ایمان آورده اند و غرهٔ محرم سال بست و چهارم هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دوازده سال بوده دوازده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بست و دو روز نیز گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضے گویند نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه هیژدهم یا هیژدهم ذی حجه در مدینهٔ منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان

[illegible]

[illegible] در سال اول بعثت بدلالت صدیق اکبر ایمان آورده [illegible]
۱۲

الشعرمن اللہ بودہ وقبرایشان در بقیع است قال رسول اللہ صلعم لکل نبی رفیق ورفیقی فی الجنۃ عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم ہر پیغمبر را رفیقی است ورفیق من در بہشت عثمان است وقال رسول اللہ صلعم لیدخلن بشفاعت عثمان سبعون الفا کلہم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول اللہ صلعم ہر آئینہ داخل شوند از شفاعت عثمانؓ ہفتاد ہزار کس کہ ہمہ مستحق عذاب دوزخ شدہ باشند در بہشت

حضرت امیرالمومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ

کنیت ایشان ابوالحسن و ابوتراب است و لقب مرتضیٰ و اسداللہ و نام شریف ایشان علیؓ است و ہو ابن ابی طالب بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبدمناف و نام مادر ایشان فاطمہؓ بنت اسد بن ہاشم بن عبدمناف است و **ولادت** ایشان در مکہ معظمہ بودہ است در درون خانہ مبارک روز جمعہ سیزدہم رجب بعد از واقعہ فیل بسی سال بعضی گفتہ اند کہ ولادت ایشان در خانہ کعبہ بودہ در سال بعثت رسالت پناہ صلعم یازدہ سالہ بودہ اند بعضے سیزدہ گفتہ اند و اول کسیکہ از صبیان ایمان آوردہ ایشان بودند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از ہجرت بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان پنج سال و سہ ماہ بودہ و بقولے چہار و نہ ماہ بودہ **شہادت** ایشان شب دوشنبہ بست و یکم ماہ رمضان سال چہلم ہجری و بقولی روز جمعہ ہفدہم ماہ مذکور روی نمودہ و بعضے بست و سوم گفتہ اند و مدت عمر شریف ایشان شصت و سہ سال یا شصت و پنج سال بودہ و نقش نگین حضرت امیر الملک للہ بودہ گویند کہ حق سبحانہ تعالیٰ برای حضرت امیر کرم اللہ وجہہ دوبار رد شمس کرد و آفتاب را از مغرب بازگردانید یکی در عہد رسول اللہ صلعم و یکبار بعد از وفات آنحضرتؐ و قبر ایشان در نجف است چنانچہ در شواہد النبوت مسطور است کہ امیرالمومنین علیؓ امام حسن و حسین را رضی اللہ عنہما وصیت کردہ بودند کہ چون بمیرم مرا بر سریرے نہید و بیرون برید و بغریین کہ الحال بہ نجف شہرت دارد برسانید و آنجا سنگے سفید خواہید یافت کہ از ان نور درخشان است آنرا بکنید در انجا کشادگی خواہید یافت مرا در انجا دفن کنید ملا عبدالغفور لاری رحمہ اللہ آوردہ اند کہ قبر حضرت امیرالمومنین علی کرم اللہ وجہہ در بلخ است موضعی کہ بآستانہ امیر مشہور است و در این باب حججہا آوردہ اند واللہ اعلم

قال رسول اللہ صلعم انت منی بمنزلۃ ہارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی متفق علیہ مشکوٰۃ

گفت رسول اللہ صلعم مر علی را کہ نسبت تو بمن بجائے نسبت ہارون است بموسیٰ غیر اینکہ نیست بعد از من پیغمبری و قال رسول اللہ صلعم من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللھم وال من والاہ و عاد من عاداہ صواعق یعنی گفت رسول صلعم روز غدیر خم ہر کس کہ ہستم من مولای او پس علی مولای او ست خدایا دوست دار کسی را کہ دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را کہ دشمن دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم و سلسلہ ہای جمیع اولیا با یشان منتہی میشود و ترتیب فضیلت چہار یار حضرت سید ابرار بہ ترتیب خلافت است چنانچہ در کلام اللہ در آخر سورۂ فتح اشارہ بآن شدہ محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء علی الکفار رحماء بینہم تراہم رکعا سجدا یبتغون فضلا من اللہ ورضوانا باید دانست وہر چہار یار را بہترین جمیع خلق خدا بعد از انبیا باید شناخت کہ علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر در خواب بسعادت ملازمت خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین مشرف گشتہ چنانچہ شبی در خواب می بیند کہ چہار کس بلباس سفید بزرگانہ متعاقب یکدیگر میروند فقیر از شخصے پرسید کہ اینہا چہ کسانند گفت چہار یار پیغمبر صلعم فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریا گذشت بر کوہی کہ بسیار بلند بود برآمدند و برابر ہم ایستادند فقیر پیشتر رفتہ اول بخدمت صدیق اکبر رسیدہ گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السلام گفتم التماس فاتحہ دارم فاتحہ خواندند و بعد از ان ہمین روش بخدمت حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفتہ فاتحہ التماس نمودم ایشان نیز خواندند و باز ہمین طور بخدمت عثمان ذو النورین و حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہم سلام گفتہ و جواب شنیدہ التماس فاتحہ کردم ایشان نیز در بارۂ این فقیر جدا جدا فاتحہ خواندند و فرمودند بجہت یادگاری مامور شدہ ایم و فقیر را با عنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب از بیداری بخت و سعادت مندی کونین خود میداند کہ چنین عطیۂ عظمی مشرف گشتہ الحمد للہ علی ذلک

حضرت امیر المومنین حسن رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید امام حسن ہو ابن علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہما و ایشان امام دوم از ائمہ اثنا عشر اند ولادت ایشان بمدینہ منورہ است در نیمۂ رمضان سال سوم از ہجرت و جبرئیل علیہ السلام نام ایشانرا بہدیہ پیش رسول صلعم بر قطعہ حریر نوشتہ آوردہ

دو برابر النبوۃ است کہ مشہور آنحضرت کردہ فاتون شاہ محمد زم زادہ است بلقیس بنت محمد ... ۱۲

گویند که ایشان شبیه‌ترین مردمان بودند به رسول صلعم از سینه تا به فرق سر و مدت عمر شریف ایشان
چهل و هشت سال بوده و مدت خلافت شش ماه و شهادت ایشان روز دهم ربیع الاول سال
پنجاه هجری بوده مشهور آنست که ایشان را خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع است

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوعبدالله و لقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و
ایشان امام سوم و ابوالائمه اند ولادت ایشان در مدینه بوده روز سه‌شنبه چهارم شعبان سال چهارم از
هجرت و گویند مدت حمل ایشان شش ماه بوده است و هیچ فرزندی شش ماهه نمانده است مگر ایشان و
حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه
زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشان را حسین نام
نهاده اند و ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می‌نشستند از نور جبین مبین و درخشنده رخسار
ایشان راه می‌بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی می‌گرفتند رسول صلعم حسن را
فرمودند که بگیر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را میگویی که خرد را بگیر
رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان
پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشوره وقت نماز پیشین و
بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روداده آورده اند که روز شهادت امام
حسین رضی الله عنه در بیت المقدس هیچ سنگی را نه برداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و
بعضی گویند در آن روز خون از آسمان باریده و قبر ایشان در کربلا است

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابومحمد است و ابوالحسن و ابوبکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو
ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت ایشان بمدینه منوره بوده
است در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است
دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود با چار مه عزا نام و مدت عمر شریف ایشان شصت و
یک سال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه و شش سال و وفات ایشان در شب هژدهم محرم

سال نود و چهار هجری یا نود و پنج هجری رو نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میساختند لون مبارک ایشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشان را ازان پرسیدند فرمودند پیش که خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک به قبر حضرت امام حسن است رضی اللہ عنہ

امیر المومنین امام محمد باقر رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو جعفر است و لقب باقر و نام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی اللہ عنہم و ایشان امام پنجم اند و لادت ایشان در مدینۂ مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی اللہ عنہ به سه سال بوده روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود بنت امیر المومنین حسن بن علی المرتضی رضی اللہ عنہم و پیغمبر صلعم با ایشان سلام رسانیده اند چنانچه گویند جابر رضی اللہ عنہ گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود که ای جابر شاید که تو بیابی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی وی را نور حکمت خواهد داد و برا از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقول است که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال بود و وفات ایشان در سال یک صد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن معین در سال یکصد و هیژده و بقول مدائنی یک صد و هفده بود و قبر ایشان در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی اللہ عنہ

امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است یا ابو اسمعیل و لقب صادق و جعفر نام و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی اللہ عنہم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان فرده بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم و مادر ام فرده اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق است رضی اللہ عنہ و نسبت خرقہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجهہ میرسد و دیگر از پدر والدۂ خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ایشان را از سلمان فارسی ایشان را از صدیق اکبر رضی اللہ عنہ ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان شصت و هشت سال و بقولے شصت

پنج سال بوده وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدہم رجب سال یکصد
و چهل ہشت ہجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست که دران امام محمد باقر و امام
زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند رضی اللہ عنہم و در کشف المحجوب آورده اند که امام
جعفر صادق رضی اللہ عنہ روزے با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت کنیم و عهد
گیریم که ہر که از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت ہمہ را شفاعت کند گفتند یا ابن رسول اللہ
صلعم ترا بہ شفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جملہ خلایق است ایشان فرمودند که بایں
افعال خود شرم ندارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراہیم و لقب کاظم نام موسی و ہو ابن جعفر الصادق رضی اللہ
عنہما و ایشان امام ہفتم اند از ائمہ اثنا عشر و ولادت ایشان بہ ابوا بوده میان مکہ و مدینہ
روز یکشنبہ ہفتم صفر در سال یکصد و بست و ہفت ہجری و مادر ایشان ام ولد بوده حمیدہ
بربریہ نام که امام محمد باقر رضی اللہ عنہ ویرا خریده با امام جعفر صادق او را داده بودند و از و
خیر اہل الارض امام موسی بن امام جعفر رضی اللہ عنہما متولد شدند و مدت عمر شریف ایشان
پنجاه و چہار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعہ ششم و بقولی ہفتم و
بقولے در نصف رجب سال یکصد و ہشتاد و سہ ہجری در حبس ہارون الرشید جزاہ اللہ واقع
شد و قبر ایشان در بغداد است در مقبره که مشہور است بمقبرۂ قریش

امام موسی علی رضا رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت پدر و از امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ آرند که فرموده اند
ویرا عطا کردم کنیت خود و لقب رضاست و نام علی و ہو ابن موسی بن جعفر رضی اللہ عنہم
و ایشان امام ہشتم اند و ولادت ایشان بمدینہ بوده روز پنجشنبہ یازدہم ربیع الآخر
در سال یکصد و پنجاه و سہ ہجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
بہ پنج سال و بقولے ہشتم شوال و بقولے ہفتم و بقولی ششم در سال مذکوره نیز و بعضے در
سال یکصد و پنجاه و شش ہجری بوده و مادر ایشان ام ولد بوده اند نکتم نام واردی

ونجمہ وشمانہ وام البنین نیز گفتہ اند والیشان کنیزک حضرت حمیدہ مادر امام موسی کاظم بودہ اند
رضی اللہ عنہ و آوردہ اند کہ شبی حمیدہ حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید کہ فرمودند نجمہ را
بہ موسی پسر خود بہ بخشش وزود باشد پسرے بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد وانہ امام
رضا رضی اللہ عنہما روایت کنند کہ گفت چون برضا حاملہ شدم ہرگز در خود ثقل حمل نیافتم ودر خواب
از شکم خود آواز تسبیح وتہلیل می شنیدم در زمانی کہ بوجود آمد دستہا بر زمین نہاد وروے
بر آسمان کرد ولبہاے مبارک می جنبانید چنانکہ کسی سخن گوید ومناجات کند ومدت عمر شریف
ایشان چہل ونہ سال بودہ وبقولے چہل وچہار وبقولی چہل وپنج وبقولی پنجاہ سال است
وفات ایشان در ولایت طوس واقع شدہ در قریہ سناہ باد از روستاق نوقان روز جمعہ
بست ونہم یا نہم ماہ رمضان سال دو صد وہشت ہجری گویند مامون ولد ہارون جزاہ اللہ
ایشان را طلب داشت وپیش وی طبقہای میوہ نہادہ بودند وخوشۂ انگور در دست داشت
ومیخورد چون ایشان را بدید از جای برجست وبا ایشان معانقہ کرد وایشان را نبشاند و
آن خوشۂ انگور را بایشان داد وگفت یا ابن رسول اللہ ازین انگور خوبتر ندیدہ ایشان
فرمودند کہ انگور نیکو از بہشت باشد پس مامون گفت ازین انگور بخور امام رضا رضی اللہ عنہ
فرمودند مرا معاف دار مامون مبالغہ کرد وگفت مانع چیست مگر مارا متہم میداری واز دست امام
آن خوشہ را بگرفت وبعضی را از ان انگور بخورد ودیگر باز انگور برضا رضی اللہ عنہ داد وایشان
دو سہ دانہ بخوردند وبنیداختند وبرخاستند مامون گفت بکجا میروی گفت بدانجا کہ فرمودے
وچیزی بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آمدند وبفرمودند تا در سراے بہ بندند وبر فراش خود
بخفتند ودر انوقت امام محمد نقی رضی اللہ عنہ فرزند ایشان از مدینہ بطریق طی ارض در یک ساعت
نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی اللہ عنہ ایشان را بسینۂ مبارک خود کشیدہ میان دو چشم
ایشان را بوسیدند وبر بستر خود بردند وایشان نیز روے بر روے پدر خود نہادند وبا ایشان
سخنان پنہان گفتند وبہانوقت رحلت فرمودند وقبر ایشان در قبۂ قبر ہارون الرشید است
بہ قبہ کہ در سراے حمید بن القحطبۃ الطائی است وآن قریہ امروز معمورہ کلانی است
وبمشہد اشتہار داد .

حضرت امام محمد تقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوجعفر است ایشان را ابوجعفر ثانی نیز گفته اند و لقب تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی اللہ عنه ایشان امام نهم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه و ام ولد بوده و بعضے گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف بست و پنج سال بوده و وفات ایشان روز سه شنبه ششم ذیحجه سال دو صد و بست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی اللہ عنه گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضے از کوچهای بغداد با جمعی از کودکان استاده بودند اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون رفت گذر وے بر آنجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی اللہ عنه بر جای استاده بودند چون مامون نزدیک رسید ایشانرا دید و ایشانرا خدای تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسپ خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که اے امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتن آن راه بر تو کشاده گردانم و مرا جرمیه نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن تو آنست که بی جرمیه آزاری بهیچکس نرسانی مامون را آن کلم و صورت ایشان بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمودند رضا رضی اللہ عنه پس ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد

حضرت امام محمد نقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوالحسن است و ایشان را ابن الحسن ثالث گفتندی و لقب هادی و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن موسی بن جعفر صادق رضی اللہ عنه و ایشان امام دهم اند ولادت ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال دو صد و چهار هجری و بقولے دو صد و سیزده و مادر ایشان ام ولد بوده شمانه [illegible] ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان چهل یا چهل و یک سال بوده است وفات ایشان [illegible] سر من رای که از نواحی بغداد بسامره مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه جمادی الاول و بقولی سیزدهم جمادی الآخر دو صد و پنجاه و چهار هجری در زمان خلافت مستنصر باللہ واقع شده قبر ایشان هم در سرای ایشان است که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود و در وی خانه مرغان بسیار که هر کس آنجا در آمدے

اختلاف آواز ہا شور آنہا نہ سخن کسی را توانستی شنود و نہ کس سخن وی ہر وقت کہ ہادی رضی اللہ عنہ بآنخانہ در آمدے ہمہ مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی آواز و شور آغاز کردندے

امام حسن عسکری رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خاص و سراج و بعسکری مشہور اند و نام حسن و ہو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی اللہ عنہ و ایشان امام یازدہم از ائمہ اثنا عشر ولادت ایشان بمدینہ بودے در سال دو صد و سی و یک بقولی دو صد و سی و دو ہجری و مادر ایشان ام ولد بودہ سوسن نام و بقولے ہادی رضی اللہ عنہ ویرا حدیث نام نہادند و مدت عمر شریف ایشان بست و نہ سال و بقولی بست و شش سال بودہ وفات ایشان روز جمعہ ششم یا ہشتم ربیع الاول سال دو صد و شصت در سر من رائے اتفاق افتاد و قبر ایشان متصل قبر پدر ایشان ہست در سر من رای شخصی گفتہ کہ در زندان بودم از تنگی زندان و گرانی قید بزکی رضی اللہ عنہ شکایتی نوشتم و میخواستم کہ از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت کہ امروز نماز پیشین را در خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون آوردند نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصدی آمد و برای من صد دینار آورد و ہمراہ او آن کتابتی و دران نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار کہ انچہ طلب کنی بآن خواہی رسید

حضرت امام محمد رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو القاسم ہست و نام محمد و ہو ابن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی اللہ عنہم و ایشان دوازدہم از ائمہ اثنا عشر بقول اہل سنت و جماعت ولادت ایشان در سر من رائے بودہ است در بست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری و مادر ایشان ام ولد بودہ صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کردہ اند کہ چون ایشان متولد شدند بہ دو زانو در آمدہ انگشت سبابہ بجانب آسمان برداشتند پس عطسہ زدہ گفتند الحمد للہ رب العالمین سال دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش کہ این را امامیہ تاریخ اختفاے ایشان میدانند و اہل سنت و جماعت ہمین را تاریخ وفات بشمارند و میگویند کہ امام مہدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک بہ نزول حضرت عیسیٰ علیہ السلام متولد خواہند شد و مذہب اہل حق این ست واللہ اعلم بالصواب بدانکہ اگرچہ کرامات و فضیلت و خوارق عادات ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم

زیاده ازان است که بقید تحریر درآید هر یک از ایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسلهٔ اکثر مشایخ کبار به بعضی از ایشان میرسد لیکن
بجهت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید و از ائمهٔ اثنا عشر رضی الله عنهم پس بزرگ و فرزندان
خلف رسول الله صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش را در دوستی و
محبت اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت و کرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده
تن نه دانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال
از اهل بیت بسیار بوده اند چه در طبقات ائمه اثنا عشر و چه متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و ایشان را سلمان بن اسلام میگفتند از کبار صحابه اند و پیغمبر صلعم در
شان ایشان فرموده اند که سلمان رجل منا اهل البیت یعنی سلمان از اهل بیت ماست و انتساب ایشان
در علم باطن بصدیق اکبر است رضی الله عنه و وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سه هجری
و مدت عمر شریف ایشان بقولی یک هزار و پانصد و بقولی سه صد و پنجاه و بقولی دو صد
و پنجاه سال است و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

نام شریف ایشان اویس است از اهل نجد بوده اند قرن قبیله ایست که ایشان منسوب اند
بدان آنحضرت رسول صلعم ایشان را خیر التابعین ستایش فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر
علیه السلام بوده اند لیکن از دو سبب ملازمت آنسرور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر
پیری که داشتند دیگر از غلبه حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود و والده
صرف می نمودند گویند که چون دانستند که آنسرور صلعم که در جنگ دندان مبارک شهید شده بود چون معلوم
ایشان نبود که کدام دندان شهید شده دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت
فرموده بودند که خرقه مرا به اویس رسانید و بگوئید که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام
خلافت با امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقهٔ مبارک را نزد اویس بردند و درخواست
دعا بجهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر

که در هیچ قبیله آنقدر گوسفند ان نداشت انداخت بجز جز علم بخش کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوة چنین مسطور است که چون آفتاب جهان کالامرا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که قبر بکنند بسنگی رسیدند که قبر وی جا مهیا کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در جامه دان وی جامها یافتند که دست بافت بنی آدم نبود و پیراهن ازان کفن ساخته وران قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول سوم رجب سال بست و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بوده و امام عبد الله یافعی رحمه الله در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت ایشان ابوسعید است ایشان گوهر فروش بودند ازین جهت حسن لولوی نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صد و سی کس از صحابه رضی الله عنهم دیده اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنها نقل است که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک و دیگر رسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکے خفته بودی که چون خفته را بجنبانے بیدار شود و دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بست و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال و وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکے از فقهاے سبعه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقه رضی تربیت یافته اند یحیی بن معاذ فرموده اند که در مدینه هیچ یکے را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکے را عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقول است که اگر معامله خلافت باختیار من می بود بقاسم می گذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده و بقولے یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحنیفه است ولقب امام اعظم ونام نعمان وهو ابن ثابت وایشان از تابعین اند و امام اول اند از ائمه اربعه وبا امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشتند وهفت کس را از صحابه کبار دیده اند واز ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر بن عبدالله عبدالله بن انس عبدالله بن ابی اوفی عبدالله بن حرث بن جزء زبیدی معقل بن یسار واثله بن اسقع رضی الله عنهم واستاد علم فضیل بن عیاض وابراهیم ادهم وبشر حافی وداؤد طائی بوده رحمهم الله وصاحبین نیز شاگرد ایشانند که امام ابویوسف وامام محمد باشند صاحب کشف المحجوب در تعریف ایشان امام امامان ومقتدای سنیان شرف فقها وعز علما نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آید وعلیک السلام یا امام المسلمین ویحیی بن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابوحنیفه فرموده که نزد علم ابوحنیفه و خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگ ترین معجزات پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن مجید مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهل سال موافق آن مذهب عمل خواهند کرد وگویند که در آخر بار بطواف خانه کعبه رفتند شبی بر پای ایستاده نصف قرآن را بر یک پای ونصف دیگر را بر پای دیگر ختم نمودند وگفتند که ما عرفناک حق معرفتک ولکن عبدناک حق عبادتک هاتفی آواز داد که ای ابوحنیفه شناختی مرا آنچه حق شناختن بود و عبادت کردی مرا آنچه حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را بابوحنیفه خواهی رساند وآن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در ایام طفولیت بامام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاردند وتا سی سال نماز بامداد را بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله تعالی چهار سال گذشته بود واز مادر متولد نشدند ودر همان شب که حضرت امام شافعی تولد نمودند وفات حضرت امام اعظم

رضی اللہ عنہ در سال ہشتاد ہجری و مدت عمر شریف ہفتاد سال بودہ و قبر ایشان متصل شہر بغداد کہنہ است

حضرت امام مالک رضی اللہ عنہ

کینت ایشان ابو عبد اللہ است و نام مالک و ہو بن انس بن مالک رضی اللہ عنہ و ایشان در جمیع علوم دینی امام دوم از ائمۂ اربعہ و استاد امام شافعی اند رحمہم اللہ ولادت ایشان در سال نود و پنج و بقولے نود و چہار و بقولے نود و ہفت ہجری بودہ و وفات در ربیع الآخر سال یک صد و ہفتاد و نہ ہجری روے دادہ و قبر ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی اللہ عنہ

کینت ایشان ابو عبد اللہ است و لقب شافعی و نام محمد و ہو ابن ادریس از قبیلۂ قریش اند و نسب ایشان بہشت واسطہ از جانب پدر بعبد المطلب بن ہاشم کہ جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن است و ہی بنت حمزہ بن القاسم بن یزید بن حسن بن علی ابن ابی طالب ایشان قرشی ہاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمۂ اربعہ تا در مدینہ بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد ازانکہ بعراق آمدند با امام محمد بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفادہ نمودند ولادت ایشان بغزہ و بقولی بعسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاہ ہجری واقع شدہ و وفات روز جمعہ سلخ ماہ رجب سال دو صد و چہار روے دادہ و قبر ایشان در قرافۂ مصر است گویند در ہفت سالگی حفظ قرآن نمودند و در پانزدہ سالگی فتوی میداند سفیان ثوری رحمہ اللہ فرمودند کہ اگر عقل شافعی وزن کروندی با عقل یک نیمہ خلق عقل او راجح آمدے

حضرت امام احمد حنبل رضی اللہ عنہ

کینت ایشان ابو محمد یا ابو عبد اللہ است و نام محمد و ہو ابن محمد بن حنبل امام چہارم اند از ائمۂ اربعہ و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان بہ بغداد است در سال یکصد و شصت و چہار ہجری و مدت عمر ہفتاد و نہ سال وفات ہم بہ بغداد وقت چاشت روز جمعہ دوازدہم ربیع الاول در سال دو صد و چہل و یک ہجری روے دادہ و قبر ایشان نیز در بغداد است گویند چون

در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را کنار رشته تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس بسرای خلیفه بردند و سر هنگی بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من دزدی کردم هزار چوب زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی اولی تر باشی امام احمد فرمودند که این سخن یاری بود مراد ایشان را با وجود کبر سن بعقابین کشیدند و هزار تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوئی نگفتند و دران میان تهبند ازایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته شده بودند و دست از غیب پدید آمد معتزله چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان میگفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر اینچه حالت است فرمودند وقتی باخطر است چه جای سوال است بدعا مدد کن که از حاضران که بربالین اند یکی ابلیس است که در برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میزند و میگوید که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یک نفس باره است جای خطر است نه جای امن و چون وفات کردند جنازه ایشان را برگرفتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد رسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله سره

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشان را ستایش میفرمودند اول ایشان را قاضی القضاة خواندند با وجود آنکه بقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت میفرمودند که هرچه فتوی دادم برگشتم الا اینچه موافق کتاب و سنت رسول خداست صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یک صد و هشتاد و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسطه متوطن گشتند و در انجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید

حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنہ وعلم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند نام الولوسف
وایشان را صاحبین وا مامین میگویند صاحب تصانیف معتبرہ بودند امام شافعی رحمۃ اللہ شاگرد
ایشانند سلطان المشائخ در ملفوظ حضرت گنج شکر مینویسند که امام شافعی در رکاب امام محمد میرفتند
ومیگفتند که اگر بگویم قرآن بلغت محمد بن حسن نازل شده است روا ست ہر آئینہ می توانم گفت
بواسطہ فصاحت وی وفات ایشان چہاردہم جمادی الآخری در سال یکصد وہشتاد ونہ ہجری
بودہ وقبر در ری است چون ذکر ائمہ اربعہ رضی اللہ عنہم که بمنزلہ چہار عنصر دین اند واستقامت
مذہب حق اہل سنت وجماعت بسبب وجود شریف ایشان ہست وذکر امامین تمام شد شروع
در ذکر اولیای کبار کرد اگرچہ در نفحات الانس وکشف المحجوب وتذکرۃ الاولیا ودیگر کتب احوال
ایشان بتفصیل مذکور است لیکن سلسلہ بسلسلہ ظاہر نمی شد بنا بر آن این فقیر ہر سلسلہ را
جدا جدا بیان می نماید وبعضی از مشائخ متقدمین که سلسلہ ایشان مسموع نہ شد در فصل علیحدہ ذکر
خواہد نمود وانتساب مریدان بمشائخ بستہ طریق ست یکی بخرقہ دوم بنعالین سوم بصحبت و
خدمت وتادب بآن وخرقہ دوست خرقہ ارادت وآنرا جز یک شیخ روا نباشد ودوم خرقہ
تبرک وآن از مشائخ بسیار بجہت برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسلہ متبرکہ علیہ عالیہ قادریہ که منسوب است بحضرت غوث الثقلین شاہ عبد القادر رض

واین سلسلہ علیہ را ابتدا از آنحضرت قادریہ می نامند وبالاتر ایشان تا حضرت سید الطائفہ جنیدیہ می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو محفوظ ست ونام پدر ایشان فیروز وبقولے فیروزان وبعضے گفتہ اند معروف
ابن علی الکرخی وبا والدین در دین ترسا بودند بر دست امام علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ
مسلمان شدند ودر مذہب امام اعظم بودہ اند وحضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال
عنایت ومحبت بودہ وآنچہ یافتہ اند از تربیت وبرکت خدمت امام رضی اللہ عنہ بودہ دربانے
امام میکردہ اند صاحب تذکرۃ الاولیا گوید اگر عارف نبودے معروف نبودی وبا داؤد طائی
که در علم شاگرد ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ ودر طریقت مرید حبیب راعی ست صحبت داشتہ اند
وحبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی اللہ عنہم نقل است که یک روز طہارت ایشان شکست

در حال تیمم کردند گفتند اینک دجلہ تیمم چرا میکنند فرمودند کہ تواند بود کہ تا آنجا برسم بے وضو بمیرم گویند بر در امام رضا رضی اللہ عنہ روزے مردم ازدحام کردند وپہلوے معروف قدس سرہ شکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتے کن گفتند پیش ازانکہ بمیرم پیراہن مرا بصدقہ دہ کہ میخواہم از دنیا بیرون روم برہنہ چنانکہ آمدہ بودم لاجرم در تجرید ہمتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفتہ اند کہ معروف مناقب وفضائل بسیار است واندر فنون علم مقتداے قوم بودہ است وحضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سہ چیز بود یکے وفاے بخلاف دیگر ستائش بیجود دیگر عطاے بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دو صد ہجری بودہ وقبر در بغداد است بدعا کردن وزیارت بدانجا روند مجرب است ہر کہ دعا کند مستجاب شود

حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو الحسن است ومرید حضرت شیخ معروف کرخی ومقتداے زمان وشیخ وقت وامام اہل تصرف ودر اصناف علم کامل بودہ اند ایشان فرمودند مرد آنست کہ در میان بازار بحق مشغول باشد وخرید وفروخت نماید ویک لحظہ از اللہ تعالی غافل نباشد ونیز فرمودند قوی ترین قوتہا آنست کہ بر نفس خود غالب آئی وفرمودند ادب ترجمان دل است وفرمودند ہر کہ عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز تر بود وفرمودند کہ پنج چیز است کہ قرار نگیرد در دل اگر دران چیز دیگر بود خوف خداے ورجا بخداے ودوستی بخداے وحیا از خداے وانس بخداے وفرمودہ اند کہ خلق آنست کہ خلق را نرنجانی ومی فرمودند کہ ہر روز چند بار در آئینہ می نگرم از بیم آنکہ مبادا از شومی گناہ رویم سیاہ شدہ باشد سید الطائفہ شیخ جنید فرمودند کہ ہیچکس را در عبادت کامل تر از سری سقطی ندیدم کہ نود وہشت سال بگذشت کہ پہلو بر زمین نہ نہاد مگر در بیماری مرگ وہم فرمودہ اند کہ وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خداے تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر میگفتی با تو صحبت مینداشتم وفات ایشان بامداد سہ شنبہ سوم ماہ رمضان سال دو صد وپنجاہ ہجری بودہ وقبر در شونیزیہ بغداد است۔

حضرت شاه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابوالقاسم است ولقب سید الطائفه وطاؤس العلما و قواریری وزجاج و خراز و
قواریری وزجاج ازان گویند که پدر ایشان محمد بن جنید باشد آبگینه فروختی و والد سید الطائفه
از نهاوند بوده اند ومولد ومنشاء سید الطائفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری داشتند
مرید کامل وخواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشائخ کبار مطلع سعادات وانوار بحر حقائق
واسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت مقتدای زمان اوتاد جهان واز ائمه وسادات
این قوم بوده اند وبا حارث محاسبی ومحمد قصاب صحبت داشتند ورویم وابوالحسن نوری
وشبلی وخراز وغیره ومشائخ جمیع سلسلها نسبت با ایشان درست کنند ومنسوبان ایشان را
جنیدیه خوانند وازین جهت ایشان را سید الطائفه امام ائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت
وهیچکس از مشائخ متقدمین ومتاخرین بر ظاهر وباطن ایشان انگشت نتوانست نهاد مقبول همه بودند
وبنای طریقه ایشان بر صحو است ومعنی صحو وسکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل بیان کرده اند
روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پیر باشد گفتند بلی برهان این
ظاهر است جنید را درجه فوق درجه من است خلیفه بغداد روزی رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت
من بی ادب نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته باشد از وی بی ادبی نیاید وشیخ ابوجعفر حداد
گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید سی سال نماز خفتن
گذارده بر پای ایستادی و تا صبح الله گفتی پس هم بدان طهارت نماز بامداد گذاردی میفرمودند
خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت وجنید در میان نه وخلق را خبر نه میفرموده اند
که یکبار در دلم شده بود گفتم الهی مرا باز ده ندائی شنیدم که یا جنید اول بدان که بود وایم تا بدانی
تو باز میخواهی تا با غیر با بجائی نقل است که یکی از بزرگان رسول صلعم را بخواب دید نشسته وشیخ جنید
حاضر شخصی فتوی درآورد رسول صلعم فرمودند بجنید ده گفت یارسول الله تو حاضری فتوی
با بگیری چون هم فرمودند که چنانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات بود مرا با جنید
مباهات است حضرت شیخ در سماع وجد هرگز نمی فرمودند وبظاهر وباطن به شرع شریف
آراسته بودند نقل است که روزی سخن میگفتند مریدی نعره بزد او را ازان منع کردند

و برنجانیدند و فرمودند اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان باز بسر سخن شدند و آن جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجای رسید که طاقتش نماند هلاک شد چون رفته او را دیدند در میان خلق خاکستر شده بود نقل است که در بغداد دزدی و دزدی را آویخته بودند دیدند و رفتند و پای دزد را بوسیدند مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقل است که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش بود فرمودند آنوقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند که مرد ببصیرت مرد آید نه بصورت و هم فرموده اند که هر که شناخت خدا را هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست که بار خویش بر خلق ننهی و هرچه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت شفقت آنست که بطوع ایشان دهی و آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارد و سخنی نگوئی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند با کسے که هر نیکوئی که با تو کرده باشد بروی فراموش بود پرسیدند هیچ چیز هست فاضل تر از زیستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بخدا چگونه است فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بحق پیوستی نقل است که فرمودند شبی به نماز مشغول بودم هرچند جهد کردم نفس من مرا در یک سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر توانستم کرد و دل تنگ شدم خواستم از خانه بیرون آیم چون در بکشادم جوانے دیدم خود را در گلیم پیچیده و بر در سرا سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله را جواب ده چگوئی در نفس که هرگز درد او را دوای او گردد گفتم آرے چون مخالف هواے خود کند درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست و برفت من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت وفات ایشان روز شنبه بست و هفتم رجب

سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ یافعی دو صد و نود و هفت نوشته و بقولی دو صد و نود و نه بوده و قول اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید تسبیح میگفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند و انگشت سبحه را واگذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آب بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیدهٔ دوست ما بدار که چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نگشاید پس خواست که انگشت که عقد کرده بودند بگشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما گشاده نگردد چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هر چند که آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد که خود را رنجه مدارید که چنگ من بمسمار عشق بر گوشهٔ این جنازه دوخته اند و امروز قالب جنید نصیب کروبیان است اگر غوغای شما نبودی کالبدش چون باز سفید در هوا باما پریدی و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف بن جحدر مرید و صاحب شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ میفرمودند که هر قومی را تاجی است و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولی اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات شبلی مذکور است که خراسانی الاصل بغدادی المولد و المنشا اند و بقولی مولد ایشان سامره و اصل از اسروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب معتمد بوده اند و رحلت ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سه صد و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هفت سال و قبر در بغداد است و بعضی نسبت ایشان جعفر بن یونس آورده اند و در آخر سال حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمه لا اله الا الله بر زبان نیاوردندی بنا بر آن مشائخ وقت را در شان ایشان گمانها شد و عوام بطعن برخاستند اما از انجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچکس جرأت از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داد

گفت ای پیر طریقت و حقیقت این معامله افرما تا موجب ہدایت جمعے گردد فرمودند این طائفه را لازم است که ہر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغولے بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمه لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی دپیش از تلفظ لفظ الله نفس منقطع شود چون جوان گفت ارید اعلیٰ من ہذا یعنی وجہی ازین بہتر بخواہم فرمودند که لا زبرای نفی غیر است و من غیرے نمے بینم تا نفی کنم جوان گفت ارید اعلیٰ من ہذا فرمودند که درین طریق متابعت صدیق اکبر کرده ام رضی الله عنه چنانچه گویند که رسول صلعم بجہت غزا سه مرتبه اصحاب را بدادن اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در ہر مرتبه جمیع اموال خود را در راه حق داد رسول صلعم در ہر باری پرسیدند که چه گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه اول گفت اولاد من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی بندہای صالح را ضایع نخواہد گذاشت و اگر طالح اند مرا باایشان چه کار و در مرتبه دوم گفت گذاشتم برای ایشان سورۂ واقعه را که بعد از مغرب بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر رضی الله عنه اگر روزے بر ابوبکر سبقت توانم کرد امروز خواہد بود زیرا که در ان روز عمر مالدار بود و ابوبکر رضی الله عنه فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه تمام را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در آنروز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله امروز جمیع ملائکه بمتابعت ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیده اند ناگہان دیدند که ابوبکر رضی الله عنه پیدا شد با مه لیف خرما پوشیده بوریای کہنه و دستاری و پیراہنے که در برش بود و بر سر برداشته می آید و در انروز غیر ازین در بساط صدیق چیزے نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای عیال چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله چون جوان گفت ارید اعلیٰ من ہذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان و جہای خوب گفتم اما ہمت تو بس عالی است بہتر ازین بگویم فرمود که اختیار این طریق بموجب امر الٰہی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرہم فی خوضہم یلعبون یعنے بگو ای محمد الله پس بگذار آنہا را در شغل آنہا که بازی میکرده باشند چون جوان گفت حسبی حسبی یعنے بس بس است مرا و نعره بزد و جان بداد

مدعیان از مشاہدۂ این حال شبلی دعوی خون نمودند شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس
بنالید و مشتاق شد فریاد کرد خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناہ من مدعیان از
دعوی گذشتند و ایشانرا معذور داشتند نقل است کہ حضرت شیخ پرسیدند کہ اکرم الاکرمین کہ
بود فرمودند آن بود کہ وقتی گناہ کسی را آمرزیدہ باشد ہرگز کسی را بآن گناہ عذاب نکند کہ گناہیست
کہ من فلان دوست و بندۂ خود را بیامرزیدم

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن اسد از بزرگان این
طائفہ علیہ و اکمل مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند قدس اللہ تعالیٰ سرہ وفات ایشان در جمادی الاخری
سال چہار صد و بست و پنج ہجری بودہ و قبر ایشان در مقبرہ حضرت امام حنبل است رحمہ اللہ

شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس اللہ سرہ

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوۂ اولیاے زمان و زبدۂ
مشائخ جہان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بودہ اند

حضرت شیخ ابو الحسن ہنکاری قدس سرہ

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الہنکاری است مرید شیخ ابو الفرح طرسوسی اند و از بزرگان
مشائخ وقت و مقتدای اہل زمان و صاحب خوارق و کرامات بودہ اند وفات ایشان در محرم
سال چہار صد و ہشتاد و شش واقع شد

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سرہ

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیا و برہان الاتقیا و قدوۂ
عارفان و قبلہ سالکان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت جامع علوم ظاہر و باطن و صحبت داشتہ
خضر علیہ السلام و حنبلی المذہب و مرید شیخ ابو الحسن ہنکاری و پیر خرقہ حضرت قطب ربانی محبوب
سبحانی شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ از حضرت غوث الثقلین منقول
است کہ در ابتدای حال باخدای تعالیٰ عہد کردہ بودم کہ نخورم تا نخورانند و نیاشامم
تا نیاشامانند چون چہل روز بگذشت شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود کہ نفس

از گرسنگی بالای طعام افتد گفتم والله از عمد می که با خدای خود بستم برنگردم ناگاه از باطن خود
آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی بر من بگذشت
آن آواز بشنیده گفت عبدالقادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است اما روح
بر قرار خود است در مشاهده خداوند خود گفت بخانهٔ ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس خضر علیه السلام در آمد گفت برخیز و پیش ابوسعید رو رفتم
دیدم که ابوسعید بر در خانه ایستاده انتظار من میکشید گفت ای شاه عبدالقادر انچه من
ترا گفتم بس نبود که خضر را نیز بالیستی گفت پس مرا بخانه در آورد و طعامی که مهیا کرده بود لقمه لقمه
در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد از ان مرا خرقه پوشانید و صحبت اورا لازم گرفتم
بنای مدرسه باب الازج که بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند و در حیات بحضرت
غوث اعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در همان مدرسه است وفات حضرت
شیخ ابوسعید المخزومی در سنه پانصد و سیزده هجری واقع شد

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبدالله است و نام حماد بن مسلم و دباس دوشاب فروش را گویند
پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر رضی الله عنه از مشائخ کبار و عارف اسرار و
مقتدای وقت و صاحب کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حق تعالی علم لدنی را با ایشان
کرامت فرموده بود و دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مرید شیخ عبدالقادر
جیلی اند رضی الله عنه نقل است که روزی شیخ حماد میفرمودند مرا دوازده هزار مرید است و هر شب
ایشانرا یاد میکنم و حاجات ایشانرا از خدای تعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلا ست
درخواست میکنم یا در ان ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیرے در گناه نماند
حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه در انجا حاضر بوده گفتند اگر حق سبحانه تعالی مرا منزلتی بید
ازو درخواست کنم که مریدان من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم
شیخ حماد گفتند که حق سبحانه تعالی مرا مشاهده نمود انچه از خداوند خود خواست حق تعالے
قبول کرد نقل است که حضرت غوث اعظم جوان بودند و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند

روزی بادب تمام در مجلس شیخ نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود هر آئینه مامور شود بآنکه بگوید
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آئینه آنرا بگوید وهمه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد
در ماه رمضان پانصد وبست وپنج هجری واقع شده

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبدالقادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت ایشان بادشاه مشائخ اندر طریقت وامام ائمه اندر شریعت ومحبوب ربانی ابو محمد است ونام شریف
آن پیر زمانه سرور عارفان یگانه شرف زهاد فخر عباد قطب صمدانی عبدالقادر وهو ابن ابی صالح
سنوسی جنبلی دوست بن ابی عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داؤد بن موسی الجون بن عبدالله
محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم وحسنی وحسینی از ان جهت گویند که پدر عبدالله
محض حسن مثنی ابن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم ومادر عبدالله محض فاطمه بنت حسین
بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند ولقب
محی الدین است وسبب تلقب آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
به بغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت السلام علیک یا عبدالقادر
جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من آی نزدیک او رفتم گفت مرا به نشان اورا بنشاندم جسد او
تازه شد وصورت او خوب گشت ورنگ او صاف گردید از و ترسیدم گفت مرا می شناسی گفتم نه
گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه دیدی مرا خدای تعالی بتو زنده گردانید انت
محی الدین او را بگذاشتم وبمسجد جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد وگفت یا شیخ محی الدین چون
نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند ودست وپای مرا می بوسیدند ومی گفتند یا محی الدین
ولقب آنحضرت در آسمان باز اشهب است چنانکه فرموده اند شعر انا بلبل الافراح املاء + دوحها طربا
وفی العلیاء باز اشهب + وغوث الثقلین میگویند که تصرف آنحضرت بر جن وانس بوده چنانچه
آدمیان در مجلس آن غوث اعظم حاضر می شدند واسلام می آوردند وتائب می گشتند وافاده میگرفتند
جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند واسلام می آوردند وفائده ها حاصل می نمودند
وآنحضرت میفرمودند که مر انس را مشائخ است ومر جن را مشائخ است ومر ملائکه را ومن شیخ کل ام شیخ ابو سعید

عبد الله بغدادی رحمه الله گفته اند که عاجزه داشتم فاطمه نام شانزده ساله بالای بام بر آمد و بود
غائب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین رفتم و آن قضیه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ
که محله ایست از بغداد برو و بر زمین دائره بکش و وقت کشیدن آن دائره بگوی بسم الله و علی نیت عبد القادر
و دران بنشین چون شب تاریک شود طوائف جن بر تو خواهند گذشت بطور مختلفه هیچ خوف نکنی و
وقت سحر بادشاه ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگوئی شیخ عبد القادر مرا بر تو فرستاده است
و قضیه دختر با و بگوئی راوی گوید چنان کردم جنیان صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ
یکی نمیتوانست که نزدیک دائره آید تا آنکه بادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
و مقابل دائره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا بر تو فرستاده است در حال
از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون دائره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غائب
شدن دختر با و گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن دیو را با دختر
حاضر کردند گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب
غوث ربودی گفت مرا خوش آمد و در دل جای کرد فرمود تا آنرا گردن زنند دختر را بمن داد
گفتم مثل تو فرمان بردار مر شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه
اقصای عالم نظر میکند از هیبت او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطب میکند
او را متمکن میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را بجهت آن گویند که اصل آن غوث آفاق
از ولایت جیل است و ولادت باسعادت آن نیز درانجا واقع شده و آن ملکی است
ورای طبرستان که آنرا جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضے گفته اند جیل موضعی است
برکنار دجله یکروزه راه از بغداد بطرف واسطه و نیز موضعی است جیل نام نزدیک مدائن
بحسب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بودند و قول ایشان
سند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند میتواند بود که آنحضرت درین موضع
چندروز اقامت نموده باشند چنانچه در بهجة عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست
و صاحب معجم البلدان آنحضرت را بموضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان است نسبت کرده

نسبت ارادت آنحضرت بدانکہ ترتیب حضرت غوث الثقلین بیواسطہ از روحانیت حضرت رسالت
پناہ محمدی صلعم است و پیر خرقۂ آنحضرت شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوسعید اسامی کہ بالا بہ ترتیب
مذکور شدہ نسبت خرقہ بشیخ معروف کرخی رسیدہ بحضرت امام رضا رضی اللہ عنہ میرسد و از انجا
از آبای کرام حضرت گذشتہ بہ سید انام صلعم میرسد و پیر صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند
رحمہ اللہ و با خضر علیہ السلام بسیار صحبت داشتہ اند و حنبلی مذہب بودہ اند و فتویٰ بر مذہب
امام شافعی و امام احمد حنبل رح میداوند شیخ بقای بن بطو گفتہ اند روزے حضرت غوث اعظم
بزیارت قبر امام احمد حنبل رح رفتند پس دیدم کہ امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار
گرفت و گفت ای شیخ عبدالقادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والدۂ مکرمۂ معظمۂ آنحضرت ام الخیر و لقب و نام آمنۃ الجبار فاطمہ بنت شیخ عبداللہ
صومعی است کہ از کبار مشائخ گیلان و مقتدائے اولیای زمان و مستجاب الدعوات بودہ اند
حضرت مولانا عبدالرحمٰن جامی نوشتہ اند کہ شیخ عبداللہ صومعی از روسا و زہاد بودہ و مرا ورا
احوال عالی و کرامات ظاہر بودہ وقتیکہ در غضب شدی حق سبحانہ و تعالےٰ از برائے
وی زود انتقام کشیدی و ہرچہ خواستی خدای تعالیٰ چنان کردی و ہر چیز کہ پیش از وقوع
آن خبر کردی چنان واقع شدی و والدۂ ماجدۂ حضرت غوث الثقلین را بہرۂ وافر بود از خیر و
صلاح شیخ عبدالرزاق ولد حضرت غوث اعظم فرمودند وقتی کہ غوث صمدانی از صلب شریف
پدر بر رحم لطیف مادر حلول نمودند والدۂ مکرمۂ معظمۃ الشان در سن شصت سالگی کہ زمان یاس است
بودہ اند و این کرامات آنحضرت است والدۂ آنحضرت از کبار نساء عارفات صالحات و
اصلات و صاحب مکاشفات بودہ اند و ولادت باسعادت غوث اعظم در جیلان اول شب
ماہ رمضان سال چہار صد و ہفتاد و بقولی ہفتاد و یک ہجری بودہ والدۂ آنحضرت فرمودہ اند
کہ چون فرزندم عبدالقادر متولد شد ہرگز در ماہ رمضان روز لبتان نگرفتی و شیر نخوردے
یکبار ہلال رمضان بجہت ابر پوشیدہ شدہ بود مردم از من پرسیدند گفتم فرزندم امروز
شیر نخوردہ است آخر معلوم شد کہ آنروز از ماہ رمضان بودہ است و آنحضرت فرمودند
کہ در اوائل جوانی چون چشم من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم کہ ای عبدالقادر ترا برائے

خواب نیافریدم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملائکه می شنیدم که می گفتند بر خیزید و جای دهید ولی
خدای را و آنحضرت هیژده ساله بودند که از جیلان ببغداد آمدند و در سال چهارصد و هشتاد و هشت
به بغداد رسیده به تحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرأت قرآن بعد ازین بفقه و حدیث و دیگر علوم
دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فائق شدند و از همه ممتاز گشتند و در همین سفر اول
شصت کس از قطاع الطریق بر دست آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد
و بیست و یک بفرمودهٔ پیغمبر صلعم و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن
آنحضرت انداختند بر منبر بر آمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم میفرمودند
وقت وعظ می فرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیائید و بشنوید سخن مرا دا زمن چیزی بیاموزید
که نائب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین مجلس خلعتها عطا میشود حق تعالی بر دل من
تجلی میکند و قریب هفتاد هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهارصد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هرگاه مجلس می شد از اثر آن کلام حقیقت انتظام وجد و ذوق
دو سه کس می مردند و شیخ ابوسعید قیلوی رحمه الله گفته اند که در مجلس شیخ عبدالقادر بارها
پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات الله علیهم و ملائکه و اجنه را صف صف مشاهده میکردم
کتاب غنیة الطالبین و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده پیشانی گندم گون
پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس بطریق علماء می پوشیدند گاهی طیلسان
و گاهی جامه در میکردند که قیمت یک گز آن بیک دینار بودند یک حبه زیاده و می فرمودند
که نمی پوشم تا نمی پوشانند و نمیخورم تا نمی خورانند و نمیگویم تا نمی گویانند و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران مجلس قسمت میفرمودند
روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت آنحضرت آمد و ده بدره زر پیش نهاد فرمودند
حاجت نیست الحاح بسیار نمود آنحضرت یک بدره بدست راست و یکی را بدست چپ
برداشته باهم بفشردند از ان خون روان شد فرمودند ای ابوالمظفر از خدای شرم نداری
که خونهای مردم میخوری و بر خود گرد میکنی و بدان با من برابر می شوی در حال خلیفه

بیہوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی میکند اشتم گر آن خون تا خانه او برفتے و حضرت غوث اعظم ہرگز بخانہ ہیچ یکے از خلفا و صاحب حشمتی نه رفته اند و بر بساط آنہا نه نشسته اند و بجہت الشان تعظیم نفرمودند و چون خلیفه بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد و در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند و خلیفه دست می بوسید و با آداب می نشست و می گفت ہر چه شیخ فرمانید بسر و چشم ما و چون رقم می نوشتند باین طریق که عبدالقادر ترا چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او مر ترا سود مند و بر تو حجت چون رقم بر خلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر گذاشتی گویند که ہیچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مہربان تر از آنحضرت نبوده چنانچه ہر یکی از ہمنشینان آنحضرت گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیز ترے نیست و ہیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و ہر بیماری که اطبا از علاج او عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست مبارک شفا می یافت نقل است که دزدی بخانه آنحضرت در آمد نابینا شد و ہیچ نتوانست بر دو درین اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله یکے از ابدال فوت شده ہر که حکم فرمانید بجای او نصب کرده شود فرمودند که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است بر دوار ا بیرون آر و بجای آن ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از ان خانه پیش آن یگانه عصر آورد و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردیده بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الٰہی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت آن شخص که بدزدی این متاع آمده بود ازین بود که آنحضرت او را بمطلب رسانیده اند و محروم وساخته اند و بمرتبه ابدالیت فائز گردانید گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود ہر کرا میخواستند عزل نموده بجای او دیگری را نصب میفرمودند چنانچه یکی از ابدال وفات یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده موی بروت او را گرفته محمد نام گذاشتند و طاق مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آن جاعه نمودند و روزی یکی از مردان غیب در ہوا میرفت چون بر سمت الراس بغداد رسید و در دل گذرانید که در شہر بغداد ہیچ مردی نیست حضرت غوث اعظم دریافته حال او را از دسلب نمودند و آن جوان از ہوا بدرگاه آنحضرت افتاد

وبالتماس شیخ علی هیتی از تقصیر او درگذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده برفت وطریقهٔ آنحضرت تمام شرع بوده واگر کسی را میدیدند که بر خلاف شرع شریف عمل میکند حال اورا سلب میکردند ومیفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آئینه خبر میکردم شمارا انچه میخورید وذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه اید می بینم انچه در ظاهر وباطن شماست یکی از اکابر بحضر علیه السّلام درباب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه شیخ را مقامی برتر ازان داد وکاس محبت خود نچشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر وگوارا تر ازان داد وعطا فرمود وگفت شیخ عبدالقادر فرد احباب ست وغوث وقطب اولیای زمان خویش وگویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند وعام مشائخ قریب صد تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود وشیخ بقا بن بطو وشیخ ابو سعید قیلوی وشیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی وشیخ جاگیر وقضیب البان موصلی وشیخ ابو المسعود وشیخ عزاز بطائحی وشیخ منصور بطائحی وشیخ حماد بن مسلم دباس وخواجه یوسف بن ایوب همدانی که میر سلسلهٔ خواجگان نقشبند اند وشیخ عقیل بن منبجی وشیخ ابو نعزاء مغربی وشیخ عدی بن مسافر وشیخ علی بن وهب سنجاری وشیخ موسی بن ماهین زولی وشیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی وشیخ عبد الرحمن طفسونجی وشیخ علی مطر باو وشیخ ماجد کردی وشیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری وشیخ ابو عمرو عثمان بن مرزوق وشیخ سوید سنجاری وشیخ حیات بن قیس حرانی وشیخ مرسلان دمشقی وشیخ عبد الکریم الاکبر العمر وشیخ ابو العباس الجوسقی الصرصری وشیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار وشیخ مکارم اکبری وشیخ صدقه بغدادی وشیخ یحیی دوری مرتعش وشیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله بن علی جوینی وشیخ ابو عبد الله وشیخ ابو بکر الحمامی المزین وشیخ جمیل وشیخ ابو محمد عبد الحق حریمی وشیخ ابو عمر الکمامی وشیخ ابو حفص عمر بزاز وشیخ ابو النصر الغزال وشیخ ظفر الحمال محمد بن درمانی القزوینی وشیخ ابو العباس احمد یمانی وشیخ ابو العباس احمد بن العربی وشیخ ابو عبد الله محمد المعروف الخاص وشیخ ابو عمر وعثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند سیاره وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی وشیخ ابو العباس احمد بن الاستاذ وشیخ ابو محمد بن علیسی المعروف بالکوسنج

وشیخ مبارک بن علی المحلی وشیخ ابوالبرکات بن معدان العراقی وشیخ عبدالقادر بن حسن بغدادی وشیخ ابوالسعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ ابوعبدالله محمدالاوانی وشیخ ابو یعلے وشیخ شهاب الدین سهروردی وشیخ ابوالقاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابوالمنا محمود بن عثمان البقال وشیخ عبادالبواب وشیخ عبدالرحیم قناوی مغربی وشیخ ابوعمرو وعثمان بن مروز وشیخ مکارم نهرخالصی وشیخ خلیفه بن موسی نهرملکی وشیخ ابوالحسن جوسقی وشیخ عبدالله قریشی وشیخ ابوالبرکات بن صحراموی وشیخ ابوالحق ابراهیم بن علی اغلب وشیخ غوث رضی الله عنهم اجمعین وغیرالیشان نیز جمعے از مشائخ کبار درانجا بودند و آنحضرت بالاے منبر سخن میگفت در اثناے سخن فرمودند قدمی ہذہ علی رقبة کل ولی الله شیخ علی ہیتی بر منبر برآمده وقدم مبارک آنحضرت راگرفته برگردن نهاد و بزیر دامن آنحضرت درآمد و سائر اولیا گردن نهادند پیش داشتند شیخ ابوسعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر فرمود که قدمے ہذہ علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه وتعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول صلعم بدست طائفه از ملائکه مقربین بحضر اولیای متقدمین ومتاخرین که درانجا حاضر بودند احیا باحسا د خود و اموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند و ملائکه ورجال الغیب مجلس آنحضرت را درمیان گرفته بودند وصفها در ہوا ایستاده و بر روے زمین ہیچ ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد وگویند که یک کس از عجم تواضع نکرد حال وی را سلب نمودند وظاهر است که ابرہیم هم دعوی از کمال عنایت بی نهایت آله و فرزندے وحمایت حضرت رسالت پناه صلعم بود که همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان الیشان را قبول کردند و ہیچ ولی بتقدیم نرسیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء . والله ذوالفضل العظیم ه و در اوائل حال آن غوث اعظم بعضے از مشائخ گفته اند که این جوان عجمی را قدمی است که برگردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشائخ کبار اکثری صد سال پیشتر نیز از احوال آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر بن هرار الطائجی قدس الله سره که از کبار متقدمان مشائخ عراق اند وصاحب کرامات ظاهره ونفاثات فاخره بوده اند و در خواب مرید حضرت صدیق اکبر شده بواسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله عنه گرفته و فرمودند که

از حق سبحانہ وتعالی عہد گرفتم کہ حسدی کہ در روضۂ من درآید آتش آنرا نسوزد و قبر الشیان در بطائح است و گوشت یا ماہی کہ از نزدیک قبر الشیان می برند ہرگز پختہ نمی شد می گفتہ اند کہ اوتاد عراق ہفت کس اند معروف کرخی و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سہیل بن عبداللہ تستری و شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اسرارہم از الشیان پرسیدند کہ شیخ عبدالقادر کیست فرمودند عجمی است شریف در بغداد خواہد بود ظہور او در قرن ششم است و شیخ ابو محمد شنبکی کہ مرید شیخ ابوبکر بطائحی و از اعیان مشائخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات ارجمند بودہ اند و قبر الشیان در حوالی دیہ است کہ از دیہ ہاے بطائح است می فرمودند کہ شیخ عبدالقادر کسی است کہ اقتدا کردہ شود با فعال او و با قوال او و حق تعالے جمع کثیری را بہ برکت او بمرتبہ ہاے عالی رساند و مباہات کند روز قیامت با متہاے سابق و حضرت غوث الثقلین می فرمودند کہ ہر ولی بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خودم صلعم و ہر قدمی کہ جد من برداشت من برانجا نہادم مگر در قدم نبوت کہ راہ نیست دران غیر نبی را و این اشارت بر کمال مرتبہ ولایت او است تابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقل است از شیخ شریف بن خضر حسن موصلی کہ گفت شنیدم از پدر خود کہ می گفت سیزدہ سال خدمت حضرت شیخ عبدالقادر رضی اللہ عنہ کردم ہرگز ندیدم کہ مگس بر الشیان نشستہ باشد یا خلط و خوے بیرون انداختہ باشند جمیع مشائخ وقت را روے ارادت بآنحضرت بودہ و امام یافعی گفتہ اند کہ اکثری از مشائخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کردہ اند خواجہ معین الدین چشتی و شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہما بملازمت آنحضرت رسیدہ فیض و جمعیت باطن حاصل نمودہ اند نقل است کہ پیش شیخ عقیل ذکر کردند کہ جوان عجمی عبدالقادر نام در بغداد مشہور شدہ است فرمودند او در آسمان مشہور تر است از آنکہ در زمین از شیخ ابو النجای مغربی کہ از اجلۂ مشائخ مغرب بودہ اند بعضے از اصحاب گفتند بہ بغداد میرویم فرمودند چون بانجا برسید زنہار کہ ترک ملازمت شیخ عبدالقادر نہ نمائید بخدا سوگند کہ در تمام عجم مثل او آفریدہ نہ شدہ در عراق مثل او دیدہ نہ شدہ و مشرق زمین مباہات میکند باو و بر مغرب و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیاے دیگر

وچون ایشانرا به بینید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکنند گویند که آنحضرت فرموده اند که بست و پنج سال در بیابانهاے بقدم تجرید در سیاحت بودم و چهل سال بوضوے عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد از اداے نماز عشا بیک پاے ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبے نفس من آرزوے خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعتے بخسپی گفته او شنیدم و هما بجا بیکپاے ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتے پیش من متشکل شده می آمد من بغضب بانگ بروے میزدم دفع می شد و می فرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم و در بیابان عراق یازده سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی مے گویند نقل است از شیخ عبدالرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم میفرموده اند که مرا دستاویزے داده شد بمقدار درازے انتهاے نظر دیدم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیام قیامت بنسبت خود بمن درست خواهند کرد در انجا ثبت نموده اند و حکم شد که این همه را بتو بخشیدم نقل است که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که قدم برندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان مرا با من بسوے بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در مغرب باشم و برهنه شود عورت او را هر آئینه بپوشم از مغرب در مشرق او را نقل است از شیخ عمران که وقتے بآنحضرت عرض کردم که اگر شخصے خود را مرید حضرت بگویاند و دست بیعت به شما نداده باشد و خرقه از شما نپوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بلے هر که خود را بمن نسبت کند قبول کنند او را حضرت حق سبحانه و تعالی و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است نقل است از شیخ عمر بزاز که آنحضرت می فرمودند که نغزید حسین بن منصور حلاج و کسے نبود در زمان او که دستگیری او کند اگر من مے بودم دستگیری او میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد و مرکب او را تا قیام قیامت دستگیری کنم بشارت باد بر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام ایشان ابوحنیفه و پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلعم و خوشا حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف شده اند و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست

کردہ اند امید کہ این فقیر نیز کہ از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاہ است بتوجہ آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل منسوبان آن درگاہ والاجاہ باشد نقل است کہ آنحضرت میفرمودہ اند ہر مسلمانے کہ بر مدرسہ من گذشتہ است یا روی مرا دیدہ است عذاب گور و قیامت ازو تخفیف کردہ شود و آوردہ اند کہ مردے از بغداد بر آنحضرت آمد و گفت پدر من وفات یافتہ است او را در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب میکنند بخدمت شیخ عبدالقادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتے بمدرسۂ من گذشتہ است گفت آرے شیخ ساکت شدند روز دیگر آن مرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش و خرم و خلعت سبزے در بر پوشیدہ میگفت کہ عذاب از من برداشتند و این خلعت ببرکت شیخ عبدالقادر بمن دادند پس تو باید کہ ہمیشہ در خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکہ آن جمال را دیدہ باشد و دولتمند آن گوش کہ آن آواز شنیدہ باشد و طالع مند شخصے کہ بر آن مدرسہ گذشتہ باشد شیخ علی بن ہیتی گفتہ کہ ہیچ خرقہ را با برکت تر و ہیچ طائفہ را سرفراز تر از خرقہ و طائفہ شیخ عبدالقادر ندیدہ ام و ہیچ روزے را مبارک تر از ان روز کہ آن جمال را میدیدم ندیدم یکے از اہل یمن گوید کہ عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم کہ بپیش بہترین اہل یمن باین سعادت مشرف گردم در خواب دیدم کہ حضرت عیسیٰ علیہ السّلام می فرمودند بہ بغداد برو و بر دست شیخ عبدالقادر اسلام آر کہ بہترین اہل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق رح گفتہ اند شیخ عبدالقادر شیخ و امام است ہر کہ درین زمان براہ الٰہی میرود و حالے بر مقامے باو میدہند پس شیخ عبدالقادر امام اوست و حق تعالےٰ عہد گرفتہ است از اولیاے وقت کہ امر او را قبول کنند و ہر فیضی کہ از رسول صلعم باصحاب میرسید درین زمان از شیخ عبدالقادر باولیاے وقت میرسد و بہ مراتب جمیع اولیاء اللہ اطلاع دارد و بعکس آن بہ مرتبہ شیخ اطلاع نیست درین طریقہ ہیچ یکے را بجز خدا و رسول برو دستے نیست و آنحضرت میفرمودند کہ میخواستم در صحراہا تنہا باشم لیکن حق سبحانہ و تعالیٰ نفع خلق را بمن بازلبستہ است و تا حال صد ہزار کس بر دست من توبہ کردہ نقل است از شیخ ابو محمد علی کہ گفتہ اند روزی در بغداد و بزیارت حضرت شیخ عبدالقادر

رضی اللہ عنہ در آمدم و مدتی در خدمت الشیان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم ازان جہت دستوری خواستم مرا وصیت کردند کہ از ہیچ کس چیزی نخواہی و انگشت مبارک خود را در دہن من انداختند و فرمودند کہ این را بچک و باز گرد ہمچنان کردم از بغداد تا مصر بآب و طعام احتیاج نہ شد و قوت در زیادتی بود نقل است از شیخ ابو المظفر اسمعیل کہ وقتی شیخ علی بن ہیتی بیمار شد و حضرت غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در آن موضع دو درخت خرما خشک شدہ بود و از مدت چہار سال اصلا بار ورنمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گزاردند ہمدران ہفتہ ہر دو درخت سبز شدند و بار گرفتند نقل است کہ وقتی شخصے بخدمت آن قبلۂ حاجات آمد و گفت کہ عورت من حاملہ است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواہد شد چون وضع حمل شد زن آن مرد را دختر بزاد و آنرا برداشتہ بخدمت آنحضرت آورد و گفت کہ این دختر است فرمودند در خانہ در آئی و این را سر پیچ و بہ بین کہ چہ میشود چون بموجب فرمودہ عمل کرد ہمان لحظہ آن دختر پسر شد نقل است از شیخ ابو السعود کہ حضرت غوث صمدانی میفرمودند کہ آفتاب و ماہتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند و سال و ماہ و ہفتہ و روز بر من آمدہ سلام میگویند و آنچہ از خیر و شر در ایشان مقدر شدہ خبر میدہند و شیخ سیف الدین عبد الوہاب ولد غوث اعظم فرمودہ اند کہ ہیچ ماہی از ماہہا نبودی مگر کہ پیش ازان کہ نو شدی بیامدی پیش والد من اگر چنانچہ در آن ماہ بدی و سختی مقدر شدہ بودی در صورت ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شدہ بودی بصورت نیکو بیامدی آخر روز جمعہ سلخ جمادی الاخری سال پانصد و شصت جمعے از مشائخ در صحبت آنحضرت نشستہ بودند کہ جوانی خوب روے در آمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من ماہ رجب ام آمدہ ام تا ترا تہنیت گویم و در من ہیچ بدی و سختی مقدر نہ شدہ است در آن ماہ رجب ہیچ ندیدندم مگر خیر و نیکوئی چون یکشنبہ سلخ رجب بود شخصے کریہ المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی اللہ من شہر شعبانم آمدہ ام کہ ترا تہنیت گویم مقدر شدہ است در من موت و فناے خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماہ شعبان آمد ہر چہ ہر جا گفتہ بود واقع شد و آنحضرت در ماہ رمضان چند روز بیمار شدند

روز دوشنبه بیست ونهم رمضان جمعی از مشایخ پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین سهروردی وغیرهما شخصے با هیبت ووقار تمام درآمد وگفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که اعتذار کنم از آنچه بر تو مقدر شده بود ومن وداع کنم ترا که این آخر اجتماع نیست با تو پس بازگشت وآنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند ودر رمضان دیگر در نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد وشصت ویک هجری روی داده وبعض یازدهم ربیع الآخر گفته اند وبقولی سیزدهم وبقولی هفدهم ماه مذکور بوده اما اصح قول نهم ماه است ومدت عمر شریف آنحضرت بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه ونه روز هست وبقول ثانی هشتاد ونه سال وهفت ماه ونه روز بوده وعرس آنحضرت در هندوستان یازدهم وبعضے هفدهم میکنند اما در بغداد هفدهم است واین فقیر عرس را شب نهم میکند که صحیح ترین اقوال قول نهم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند شیخ عبدالوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که علیک بتقوی الله وطاعته یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای خدای تعالی باشد ولازم گیر طاقت اورا ولا تخف احدا ولا ترج یعنی بیم وامید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار وکل الحوائج الی الله واطلبها وبسپار همه حاجتها را بحق تعالے وطلب حاجتها ازو ولا تثق باحد سوی الله واعتماد مکن هیچکس مگر بخدائے التوحید التوحید اجماع الکل یعنی لازم گیر توحید را وتکرار برای تاکید است که بر توحید اجماع کل است وجمیع مشائخ وسادات این قوم را بر توحید اتفاق است وبعد ازان باولاد امجاد خود که در گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند برخیزید وجاے وسعید وادب الشیان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است وجای تنگ مدارید برایشان ومی فرمودند علیک علیه السلام ورحمة الله ویک شبانه روز این کلمات بسیار می فرمودند انا لا ابالی بشیٔ ولا بملک الموت یعنی من از هیچ چیز باک ندارم واز ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است وشیخ ابوسعید مخزومی در حیات خود بآنحضرت داده بودند بیزار وتبرک حق سبحانه وتعالے چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود وبعد از وفات در قبر نیز همان تصرف

دادہ است چنانچہ امام عبداللہ یافعی رحمہ اللہ گفتہ اند کسے کہ صاحب حال باشد در بغداد داخل شود و زیارت محبوب سبحانی شاہ عبدالقادر گیلانی رضی اللہ عنہ نکند حال او سلب شود نقل است از شیخ عبدالوہاب و شیخ عبدالرزاق رحمہما اللہ کہ روزے حضرت والد بزرگوار در مدرسہ باب الازج شیر تناول میکردند شیر خوردن ترک دادند تا دیرے غائب بودند بعد از ان فرمودند فتح شد بر دل من بعضا بود از دریای ارقی کہ وسعت ہر دری برابر بوسعت آسمان و زمین است و روزے فرمودند کہ شرق و غرب و بحر و بر و جبل مرا تسلیم کردند و ہیچ ولی نماند کہ درآن وقت بمن تسلیم نکرد و شیخ عمر بزار رحمہ اللہ گفتہ اند کہ غوث اعظم فرمودند ہر کہ در کربتے بمن استعانت کند و ورگردانم آن کربت را ازو و ہر کہ در شدتے بنام من ندا کند خالی بخشم او را از ان شدت شیخ ابو عمر و صبر یقینی و شیخ ابو محمد عبدالحق گفتہ اند کہ وقتی روز سہ شنبہ سوم ماہ سفر در خدمت حضرت غوث الثقلین در مدرسہ بودیم پس آنحضرت بر خاستہ وضو کردند و دو رکعت نماز گزاردند چون از نماز فارغ شدند نعرہ بلند با ہیبت بر آوردہ یکے از نعلین چوبی کہ در پاے مبارک آنحضرت بود در ہوا انداختند و آن از نظر غائب شد بعد از ان نعلین دیگر در ہوا انداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت و آنحضرت نشستند کسی را مجال آن نشد کہ ازین معنی سوال کند بعد از بست و سہ روز قافلہ از بلاد عجم بیامد و گفتند ما را نذر لیسے ست براے حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند بستانید ایشان یک من ابریشم و جامہا از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آوردہ نہادند و ... الخطاب فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سہ شنبہ سوم ماہ صفر در راہ بودیم ناگاہ راہزنان بیرون آمدند و قافلہ ما را غارت کردند و بعضے را کشتند و ... اموال را بر دہ در یک وادی فرود آمدند و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت شیخ عبدالقادر ... وقت یاد آریم ... حال برا بے حضرت شیخ نذر کردیم و در ... آشنا بود نعرہ عظیم ... کہ ... آن تمام وادی را ... ناگاہ ... متضطرب و عاجز بر ما آمدند ... ایشان ... گفتند بیائید و مال ... نذر را ... بر ماچہ مصیبت رسیدہ است رفتیم و دیدیم

نقل است ... حضرت غوث اعظم ... از زیارت ... سلام ... حضرت ... گفت ... السلام علیکم یا سید عبدالقادر ... وعلیکم السلام ... حضرت گفت

که هر دو سردار ایشان مرده افتاده اند واین نعلین تاب ترنز دیک ایشانست پس الهامی مارا
بجا باز دادند وگفتند این واقعه بزرگ است نقل است که شخصی بخدمت حضرت غوث اعظم آمد وگفت مرا
زوجه ایست که اورا صرع می آید وجمیع افسون گران درکار او درمانده اند حضرت قطب ربانی فرمودند
اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای خانس شیخ عبدالقادر مقیم است ببغداد وی فرماید
که تو باز نیائی واگر آمدی هلاک کنم راوی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من
هرگز مصروع نگشت امام عبدالله یافعی گویند که بعد از ان هیچکس در بغداد مصروع نشد
وبعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد وپسر خود را همراه
آورد وگفت دل فرزند خود را تعلق بسیاری می بینم با آنحضرت ومن بذمه وی از حق خود بری
گردانیدم از برای خدای تعالیٰ آنحضرت اورا قبول کردند وبمجاهده ورياضت امر فرمودند
بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد ودید که نان جو میخورد وزرد ولاغر شده از
کم خواری وبیداری از انجا پیش حضرت غوث اعظم رفت طبقی دید بر آن استخوانهای مرغی
که آنحضرت تناول فرموده بودند نهاده عجوزه با آنحضرت گفت یا سیدای تو گوشت مرغ
میخوری وپسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده فرمودند قومی باذن الذی
یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد وبانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم بآن عجوزه گفتند
وقتی که فرزند تو همچنین شود هر چه خواهد گو بخور وباید دانست که مرتبه آن آفتاب شریعت ومقتدای
طریقت محبوب سبحانی برتر از انست که در تحریر وتقریر هزار همچو من فقیر عاجز در آید وانچه در اینجا
نوشته شده از هزار یکیست واز بسیار اندکی وبجهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن
بس است که ایشان سردار طائفه اند که خدای تعالیٰ آنهارا دوست میدارد وچنانچه نقل است
از شیخ جمال العارفین ابو محمد بن عبدالله بصری که وقتی با خضر علیه السلام ملاقات نمودم
گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم
وآنجا جای آدمی وغیره نبود ناگاه دیدم مردی گلیم پیچیده خفته است در خاطر من گذشت که
ولی خداست اورا گفتم برخیز وبندگی کن گفت ای ابو العباس برو ونفس خود را مشغول
دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی یا نه اما بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من

نقیب اولیا ام و این را نشناسم ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی ولیکن کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند و این ازان طائفه است که من ایشانرا دوست میدارم آن مرد روی بمن کرد و گفت ای ابو العباس شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا میخواهم گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از نظر من غائب شد و هیچ ولی ممکن نبود که از نظر من غائب شود و ازانجا پیش رفتم بر تودهٔ ریگی که بغایت بلند بود و بالاے آن نورے دیدم که چشم را خیره میکرد و دیدم آنجا عورتی گلیمی نو پیچیده خفته است بمشابه گلیم آن مرد خواستم که بپای میدار سازم ندا شنیدم که باد ب باش با آن کسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد گفت الحمد لله الذی احیانی بعدما اماتنی و الیه النشور و الحمد لله الذی آنستی وادحشنی عن خلقه بعد ازان بمن گفت ابو العباس اگر پیش از منع باد ب می بودی بهتر می بود گفتم بالله علیک تو زوجهٔ آن مرد باشی گفت بلی در اینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی بحجبت غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم او را بر داشتند و بسوی آسمان بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس دعا از تست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غائب شوم در حال نگاه کردم او را ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل این طائفه احباب را سر قومی باشد که رجوع ایشان بدو بود گفت آری گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او از افراد است درین باب این فقیر گفته بیت عاشق یار خویش جمله جهان ای خوش آنکس که یار عاشق اوست ✽ و صاحب فتوحات میگوید که مفردان جماعتی اند که از دائرهٔ قطب خارج اند و خضر علیه السلام از ایشان است و رسول ما صلعم پیش از بعث از ایشان بوده و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته از هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ امام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه بیرون از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا بزرگان ائمه که کرامات حضرت ایشان بتو افرا

نزدیک بتواتر رسیده و باتفاق ثابت شده که کراماتے که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشائخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود جمع کنم کتاب کلانی میشد ازین جهت بهمین قدر اختصار نمود و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده و میگردد در حقیقت معجزهٔ رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبدالرحمن جامی قدس سره فرموده اند بیت از ولی خارقی که مسموع است * معجزهٔ آن نبی متبوع است * اول شبے که این کمترین مریدان شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی اللہ عنهما مشغول و از سعادت مندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد للہ علی ذلک ۵

حضرت غوث الثقلین را ده پسر است اول شیخ سیف الدین عبدالوهاب قدس اللہ سره

ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اند و علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهرهٔ تمام داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسهٔ آنحضرت وعظ میفرمودند و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقل است از شیخ عبدالوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع علوم و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت فرمودند بالای منبر بر آمده انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب از دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمائید من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر بر آمده فرمودند که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد و فغان برخاست من از معنی پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد و دوازده بود و وفات شب بست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سه هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است و ایشان را دو پسر بوده شیخ ابو المنصور عبدالسلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل و کامل بوده اند رحمهما اللہ ۵

حضرت شیخ شرف الدین عیسیٰ رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوعبدالرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند وجمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد ازان حضرت درس حدیث وفقه ووعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار در علم صوفیه که مشتمل بر حقائق ومعارف است تصنیف ایشان است وحضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهت ایشان تصنیف کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد وهفتاد وسه هجری بود

شیخ شمس الدین عبدالعزیز رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند وایشان نیز کسب علوم ظاهری وباطنی از والد بزرگوار خود نموده اند وبسیاری از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند وایشان جانب سنجار عزیمت نموده همانجا متوطن گشتند ؎

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبدالرزاق قدس سرہ

کنیت ایشان عبدالرحمن وابوالفرح است فرزند غوث اعظم اند وایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند ومفتی عراق بوده اند وایشانرا در علوم قدرت تام بوده ورساله جلاء الخاطر را که ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد ودر آن نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی است

چون حروف طمع قبر ایشان در بغداد است ؎

حضرت شیخ ابواسحق ابراهیم قدس اللہ سرہ

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیاء واکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر وباطن را آنحضرت بر وجه کمال کسب نموده وخلق بسیاری از فیض وصحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند تفکر وسکوت بر ایشان غالب بوده وزهد وورع را بر مرتبه کمال داشتند وازحیای پروردگار خود سی سال سربالا نکردند ولادت ایشان در سال پانصد وبیست وهشت هجری وفات در ششم ماه شوال سال ششصد وبیست وسه بود وقبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است واز ایشان منقول است که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند ومن با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدم که سه بار خمر برای

سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند حضرت غوث اعظم فرمودند
که بایستید آنها ایستادند و دواب را به تعجیل می راندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال
همه فریاد برآوردند و بر جای خود نماندند هر چند آن سرهنگان میزدند و دواب از جا می حرکت
نمی کردند در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و می طپیدند پس همه فریاد
برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج برطرف شد و خمر بسرکه مبدل گشت آنحضرت بمسجد
رفتند و این خبر به سلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد گویند که
روزی شیخ عبدالرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد خود در هوا دیده بترسیدند
حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند مترس که تو نیز ازین جماعۀ ایشان را پنج پسر بوده
شیخ ابو صالح نصر شیخ ابو القاسم عبدالرحیم شیخ ابو محمد اسمعیل شیخ ابو المحاسن فضل الله
و شیخ جمال الله که ایشان در صورت با غوث صمدانی بسیار مشابه بودند و همگی در خدمت
عم بزرگوار خود شیخ عبدالوهاب کسب علوم صوری و معنوی نموده هر یک کامل و مکمل گشته اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس سره

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهر و باطن را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نمودند و
کامل گشته اند وفات ایشان در بغداد بست و پنجم ذیقعده سال ششصد هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد الله

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار
خود کرده اند و محدث و فقیه گشته اند وفات ایشان بست و هفتم ماه صفر سال پانصد
و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ
ابو محمد عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است
جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبدالرزاق کسب نموده عالم و کامل
گشته بودند

حضرت شیخ ابوبکر یا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود نموده اند

وفاضل وکامل گشته اند ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد وپنجاه ہجری بوده ووفات در شب برات سال ششصد ہجری است وقبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبدالوہاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سرہ

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند وتحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه محدث وعارف وکامل گشته بودند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد وسی ودو بوده وبه دمشق رفته ومتوطن شده ودر همانجا شب غره جمادی الاخری سال ششصد وسیزده ہجری بوده وفات نموده اند وقبر ایشان نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه وبا واسطه غوث اعظم اگرچه مریدان آنحضرت زیاده ازانند که در شمار آید خصوصاً در ولایت ہندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علیه اند وکافران نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان وکافران شب جمعه نذر آنحضرت لفقرا بخش می کنند

حضرت شیخ علی بن ہیتی

از کبار مشائخ بطائح اند ومرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا وایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن ہوارہ وایشان اویسی صدیق اکبر رضی اللہ عنه پیوسته در خدمت حضرت غوث اعظم می بودند وفائده بامیگرفتند وقتیکه آنحضرت فرمودند قدمی ہذہ علی رقبة کل ولی اللہ اول کسی که بالاے منبر رفت وقدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد وزیر دامن مبارک درآمده باین سعادت مشرف شد ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم وعظ میفرمودند وشیخ علی ہیتی دربرابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب گرفت غوث اعظم اہل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر فرود آمده درپیش شیخ بادب ایستادند وجانب وی می نگریستند چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب دیدی گفت آرے غوث اعظم فرمودند من برای ادب او ایستاده بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعد ازان از شیخ علی پرسیدند از معنی آنچه غوث اعظم فرمودند که من از برای آن بادب ایستاده بودم شیخ گفت آنچه بخواب میدیدم آنحضرت به بیداری میدیدند حضرت غوث الثقلین

ایشان را بسیار ستایش میکردند و می فرمودند که هر کس از اولیاے الٰہی از عالم غیب و شہادت داخل بغداد میشود او مہمان نیست و من مہمان شیخ علی بن ہیتی و چون شیخ از زیر آن که محل اقامت ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان خود می گفتند که غسل بکنید و خود نیز غسل میکرد و بآنہا میگفتند که خبردار باشید و خاطرہای خود را نگاہدارید که پیش سلطان میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراق اید شیخ میگفتند که پادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم و ہر گاه امان وہی امین میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لاخوف علیکم منقول است که روزے شیخ به نہر ملک میرفتند و دیدند که میان اہل دو دیه بر سر مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بندۂ خداے آن مرد برخاست و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ علی ہیتی نقل کرده اند که اگر شیر رو بروے شخصے بیاید و او نام ایشان را بگیرد او برگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت ہجری بوده و مدت عمر صد و بست سال و قبر در زریر آن است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفنی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته اند که بدایت کار من آن بود که شبے در صریفین روے در آسمان کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در ہوا پنج کبوتر میگذرد یکے میگفت سبحان من عنده خزائن کل شئی وما ننزله الا بقدر معلوم و دیگرے میگفت سبحان من اعطی کل شئی خلقه ثم ہدی و دیگرے میگفت سبحان من بعث الانبیاء حجة علی خلقه وفضل علیہم محمدا صلی اللہ علیه وسلم و دیگری میگفت کل ما فی الدنیا باطل الا ما کان اللہ ورسوله و دیگرے میگفت یا اہل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی الجزیل ویغفر الذنب العظیم * چون آنرا شنیدم بیخود شدم و قتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و آنچه در دنیا است از دل من رفته بود چون بامداد شد با خدای تعالیٰ عہد کردم که خود را تسلیم شخصی بکنم که مرا بخدای تعالیٰ رہنمائی کند روان شدم و نمی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با ہیبت

دو وقار پیش آمد و گفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوی دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ عبدالقادر بودم گفت یا ابوالعباس خضر وش مردی از درگاه عنایت جذبه رسیده و قبولی یافته و از بالای هفت آسمان ندا آمده که مرا یک عبدی با خدای خود عهد کرده است که خود را تسلیم شخصی کند برو و او را پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبدالقادر سید العارفین و قطب الواقفین درین وقت ست پس لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر نشدم مگر خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غائب شد پیش شیخ عبدالقادر در آمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد که خدای تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبدالغنی بن نقطه که مرتبه وی بلندتر باشد از اولیای بسیار و خدای تعالی بوی مفاخرت کند بر ملائکه بعد ازان طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بدماغ من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم که عالم و آنچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند باختلاف لغات نزدیک بود که عقل من زائل گردد و در دست حضرت شیخ پارهٔ پنبه بود بر من زد عقل برقرار ماند بعد ازان چند ماه در خلوت نشانده و الله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نه شد پیش ازانکه من بگویم با من بگفت و مرا از چنین با خبر داد که بعد از سی سال واقع شد و میان خرقه پوشیدن من از وی و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من بست و پنج سال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند

حضرت شیخ ابوسعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشائخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ عبدالقادر نزدیکترین اهل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجهت طهارت میرفتند و ابریقی پر از آب بدست یکی از مریدان ایشان بود و ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را بر آن ابریق کشیدند فی الحال چنانکه بود درست شد و پر آب شد و ازان آب طهارت کردند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابوعبدالله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب

از ایشان بسیار ظاهر شده قاضی موصل را نسبت با ایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکی از کوچهای موصل از مقابل وی می آیند با خود گفت این مای باید گرفت و بحاکم سپرد تا بسیاست برساند ناگاه دید که بصورت کردی بر آمدند چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی بر آمدند چون نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست میکنی قاضی از انکار خود توبه کرد و مرید شد پیش حضرت غوث اعظم گفتند که قضیب البان نماز نمی گزارد فرمودند مگوئید که همیشه سر او بر در خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد هجری بوده و قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمه الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید محی الدین شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را دریافته اند گویند چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس می فرمودند ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بر آن کرسی فرش میکردند و وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی شیخ صدقه برباط حضرت غوث اعظم در آمدند و آنحضرت بر پایه منبر رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نه فرمودند که چیزی بخواند اما مردم را وجد و اشتیم و هامی قوی فرو گرفت شیخ صدقه با خود گفتند که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد با چیست حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند باید اکنون یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است و بدست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی اویند شیخ صدقه با خود گفتند کسیکه از بیت المقدس بیک گام به بغداد آید وی را از چه توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد

آنحضرت روی بایشان کرده فرمودند یا ہذا وی تو پہ سکنند از آنکہ دیگر در ہوا زرو و حاجت او بمن آنست کہ او را بمحبت حق سبحانہ و تعالٰے راہ نمایم وفات ایشان در سال پانصد و ہفتاد و سہ ہجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطو رحمہ اللہ

صاحب کرامات و مقامات عالیہ و در زہد و ورع کامل بوده اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و دائم در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفتہ اند کہ روزی در مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنای آنکہ در پای اول منبر وعظ می فرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتے خاموش بوده بزمین فرود آمدند و بعد ازان بمنبر بالا رفتند و بر پایہ دوم نشستند پس من مشاہده کردم کہ پایۂ اول کشاده شد چندانکہ چشم کار میکرد و فرش از سندس اخضر انداختند و رسول صلعم با صحاب بر آنجا نشستند و حضرت حق سبحانہ و تعالی بر دل شیخ عبد القادر تجلی کرد چنانچہ شیخ میل کردند کہ بیفتند رسول صلعم ایشانرا گرفتند و نگاہداشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون گنجشکے بعد ازان ببالیدند و بزرگ شدند بر صورتی ہائل سہمگین بعد ازان آن ہمہ از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خدای ایشانرا تائید کرده است بقوتی کہ ارواح مطہرۂ ایشان بشکل میشود بصور اجساد و صفات اعیان و می بینند ایشان را کسانیکہ خدای تعالی آنہا را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد و صفات اعیان داده است و بعد ازان از سبب میل کردن و خرد شدن و بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتے بود کہ بشر را قوت آن نیست مگر بتائید نبوی و لہذا نزدیک بود کہ شیخ بیفتند اگر رسول صلعم ایشان را نمی گرفتند و تجلی ثانی بصفت جلال بود ازین جہت بود ازین جہت بود کہ شیخ لگہ اختند و خرد شدند و تجلی ثالث بصفت جمال بود ازین جہت بود کہ شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وفات ایشان قریب بسال پانصد و پنجاه و سہ ہجری بوده و قبر در باب نوس کہ از دیہا نہر ملک است واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القائد قدس سرہ

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاہ عبد القادر جیلانی اند کرامات ومقامات عالیہ واز بزرگان صوفیہ بودہ اند در فتوحات مکی مذکور است کہ غوث اعظم رضی اللہ عنہ ایشان را معتبر بالحضرت می گفتند وسفیر بودند کہ محمد بن قائد از مفردانست ابن قائد فرمودہ اند کہ ہمہ چیز را از پس گذاشتم وروی بحضرت آوردم ناگاہ پیش روی خود نشان پاے خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا کہ اعتقاد داشتم کہ ہیچکس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت

حضرت شیخ ابو السعود بن الشبل قدس سرہ

از کبار مشائخ ومقتدای زمان وصاحب کرامات جلیہ ومقامات علیہ بودہ اند ومرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ در فصوص مذکور است کہ شیخ ابو السعود با مریدان خود گفت کہ پانزدہ سال است کہ خدای تعالی مرا در مملکت تصرف دادہ است اما من تصرف نکردم ابن قائد روزی از وی پرسیدند کہ چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانہ گذاشتہ ام چنانکہ خواہد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمرو قریشی قدس سرہ

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامہ است حنبلی المذہب بودہ اند مرید وشاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ واز کبار مشائخ مصر وصاحب خوارق وجامع علوم ظاہر وباطن بودند سالی رود نیل طغیان ننمود اہل مصر بخدمت ایشان رفتہ کمی التماس کردند شیخ برکنار رود نیل آمدہ از آب آن طہارت نمودند فی الحال آب کم شد ودر سال دیگر کمی کردہ باز بخدمت ایشان آمدہ خواہش زیادتی آب نمودند شیخ آنجا رفتہ باب ابریقی کہ ہمراہ داشتند وضو ساختند در حال آب زیادہ شد وببرکت ایشان زراعتہا بدعا شد وفات شیخ در سال پانصد وشصت وچہار ہجری بودہ ومدت عمر زیادہ بر ہفتاد سال وقبر در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمۃ اللہ

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمۃ اللہ

نام ایشان عبد اللہ بن محمد بن احمد بن قدامۃ الحنبلی است صاحب تصانیف ومقامات ارجمند

و جامع علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد بادشاہ مشائخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبدالقادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ وفات ایشان در سال ششصد و بست و بوده

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سره

مرید شیخ عبداللہ بطائحی اند و شیخ عبداللہ مرید حضرت غوث الثقلین اند در بہجۃ الاسرار نوشتہ کہ ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی بودند بیت روی خوش خوے نکو چون دوست سید ارد خدائے ٭ حرم کسی کو را بود خوی خوش و روے نکو ٭ وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و ہشت ہجری بوده است

حضرت شیخ ابو مدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو یعزی مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشائخ زمین مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده اند روزے شیخ ابو مدین در بعضے از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللہم انی اشہدک واشہد ملائکتک انی سمعت واطعت اصحاب ایشان پرسیدند کہ سبب این چہ بود فرمودند حضرت شیخ عبدالقادر در بغداد گفت قدمی ہذه علی رقبۃ کل ولی اللہ بعد از ان بعضی از اصحاب غوث اعظم در بغداد آمدند و خبر دادند کہ حضرت غوث الثقلین ہمان وقت آنرا فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود ہجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره

نام ایشان محمد و ہو ابن علی بن عربی است و نسبت خرقہ ایشان بیک واسطہ بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الہاشمی است و بعضی گفتہ اند کہ بی واسطہ مرید حضرت غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقہ بحضرت خضر علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بی واسطہ و در اصطلاحات کاشی نوشتہ اند کہ شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کرده اند کہ خرقہ تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبداللہ بن جامع پوشیدم و او از خضر علیہ السلام در نفحات الانس مذکور است کہ تصانیف شیخ از پانصد زیاده است گفتہ اند کہ شیخ محی الدین را

هرگاه وزوی میخواسته در خانهٔ ایشان درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه دران
حویلی که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات ایشان روز جمعه
دهم ربیع الاول سال سی و هفت هجری بوده و مدت عمر از صد سال زیاده بود قبر در موضع ته است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سائیدنه است از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند
رضی الله عنه و حضرت میان میر پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند
و فضیلت ظاهری و باطنی بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور
ایشان سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که از خویشان حضرت
شیخ نویسانیده آورده بود در شهر سوستان سال نهصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده
و والدین و همشیرهٔ ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند چنانچه از والده ماجدهٔ
خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان من تولد شده والده از کشف دریافته که این پسر
عارف نخواهد شد مناجات کردند که الهی پسرے میخواهم که عارف کامل و تارک
و دریاد تو همیشه مستغرق باشد هاتفی آواز داد که پسرے و دختری حق تعالی موصوف
باین صفات عطا خواهد فرمود بعد از ان ایشان متولد شدند و خواهر ایشان نیز که درین
ایام رقید حیات اند و صاحب حال و استغراق عظیم تولد نموده اند حضرت ایشان زیاده
از شصت سال در بلدهٔ فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عوام روی ارادت
با ایشان داشتند در سلسلهٔ علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر اند که در تفرید و تجرید و ترک
یگانه و بـ[illegible] اصل از سوستان بوده اند و کشف عالم ملکوت را پیش والده ماجده معظمهٔ خود
حاصل [illegible] بودند و اویسی نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه
محی الدین محبوب [illegible] جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث اعظم را بے وضو
بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا توکل و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز
[illegible] شب مستغرق می بودند و می فرمودند صوفی آن بود که نبود کی از دوزرا بخدمت

ایشان عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوش شود مرا در دل یاد آورند و دعا کنند فرمودند خاک باد
بر آن وقت که غیر او در دل بگذرد و همیشه طریق ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز از ایشان
سخنی که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشد و در طریقت جنید وقت خود بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی
را مرید کردند بمراد رسانیدند و خلق بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده
می فرمودند یاران ما را الطلبه و فتوح از ابنای ملوک قبول نمی کردند سخنان ایشان همه
نصیحت و وعظ بود و اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند و می فرمودند
تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه اگر کموی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست
همچنین اگر خطره از خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ✤ ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن ✤
و این طریقه خاصهٔ ایشان است که از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
سیر فتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید همه یکجا شده نماز بجماعت
میگذاردند و باز متفرق میشدند و شب بحجرهٔ خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان می ماندند
و اکثر تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند که روزی حضرت
ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند
و مشغول گشتند ملا خواجه کلان را کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر چه میگوید
فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در آوان جوانی از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم
امسال شما عزیزان بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب قبر
که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید که اگر هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع شود حضرت ایشان بهر کدام
از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند چون با تمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر
میگوید ببرکت کلمهٔ طیبه و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان چندان واقع شده که آنرا در تحریر توان آورد خادم آنحضرت
نقل کرد که حضرت شیخ در هواهای گرم شبها بر پشت بام حجرهٔ خود می گذرانیده اند شبی مرا فرمودند

که کوزهٔ آب در وضو پیش من نهاده بخسپ راوی گوید که مروصه را بخدمت ایشان نهادم کوزهٔ آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم و کوزه را بالا بردم دیدم که جامهٔ خواب خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت نماز فجر شد حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار فی الحال کوزهٔ آب بخدمت ایشان بردم و گفتم که حضرت امشب کجا بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگویم اما این سر را بهیچکس نگوئی اگر گفتی ترا زیان رساند فرمودند امشب تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند غاریست که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آن غار خدای عزوجل را عبادت میکردند عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آن غار بسر نبرند که اگر کسی را جای دیگر در دوازده سال کشاکش نشده باشد بیک شب نشستن در آن غار فتوحات روی دهد این حقیر دو بار بملازمت ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری روی داد که اطبا از معالجه او درماندند چون بادشاه بخانهٔ ایشان دست مرا گرفته گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این مانده اند توجه فرمایند که حق تعالی این را به بخشد ایشان کاسهٔ آب را طلب داشته و دعای بران خوانده و دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم دران هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رسالهٔ مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع حضرت پیر و مریدان ایشان مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات ایشان روز سه‌شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال یکهزار و چهل و پنج هجری بمعمورهٔ لاهور در محله خافی پوره واقع شده و جمع کثیری بر جنازهٔ ایشان نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پوره که متصل شهر لاهور است واقع شده مزار و متبرک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل و اهل و مشهور بودند و برحمت حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله سرهندی است و شیخ نتها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان

بیان

و میان حامد و حضرت ملا عبدالغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید حیات اند و از اجل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاہ است و حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ احمد سنامی و شیخ احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه متبرکه قادریه را که بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس مثل ایشان ندیده در همه چیز و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان مشرف میشود ملت تا ابد این سلسله گسسته باد * گردن ایام بدین لبته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابویزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسیٰ بن آدم بن سروشان است و جد ایشان گبر بوده بسعادت اسلام مشرف شده و اصل ایشان از بسطام است صاحب رشحات نوشته که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند یکی از آنجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابو حفص و یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه در دهان می انداختم که دران شبه بودی بایزید در شکم من طپیدی تا آن لقمه دفع کردمی سید الطائفه حضرت جنید فرموده اند که بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از سخنان بلند که از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرمایند که بر بایزید فراوان دروغها بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است و فرض کدام فرمودند سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزے بدجله رسیدند و دجله هر دو کنار بهم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا به نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش به نیم دانگ بریان نیارم مرا کریم باید نه کرامت فرمودند عارف را هیچ چیز شاد نشود جز به وصال فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد نقل است که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال، تو چه نسبت فرمودند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که بدرگاه ملک شود از وی نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه طیفوریه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است و وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و شصت و یک هجری و بقولی دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبره

که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شد و آنچه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی دوصد وسی وچهار نوشته اند احتمال دارد و از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سقمے نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سرّه

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین که ایشان از آنجا آمدند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و تربیت ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است و وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهارصد و بست پنج هجری بوده فرموده اند که هرگز با کسے صحبت مدارید که شا گویید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی باصحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوے فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت ایشان بکسری میرسد و خال ابوعبدالله رودباری اند و مرید بیواسطه سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و فات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلے پیش پیغمبر صلعم را بخواب سدیدم و آنرا می پرسیدم و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صالح دینوری مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابوعمرو زجاج صحبت

داشتہ اند و سالہا مجاور مکہ معظمہ بودہ اند شیخ الاسلام گویند کہ وی سہ سال در مکہ معظمہ بود و در حرم بول نکردہ جہت حرمت حرم وفات ایشان در نیشاپور واقع شدہ است در سال سہ صد و ہفتاد و سہ ہجری وقبر ایشان نیز در نیشاپور است بپہلوے ابوعثمان حیری والوعثمان نصیبے

حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی رحمہ اللہ

نام ایشان علی است و ایشانرا نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی از شیخ عثمان مغربی بدو واسطہ بسید الطائفہ شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر از شیخ حسن خرقانی بیک واسطہ بشیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب در اوایل بصحبت ایشان رسیدہ و ایشان را قطب و مدار علیہ وقت نوشتہ اند با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ صحبت داشتہ اند و وفات ایشان در سال چہار صد و پنجاہ

شیخ ابوعلی فارمدی قدس سرہ

نام ایشان فضل بن محمد است و فارمد قریہ است از مضافات طوس شیخ الشیوخ خراسان بودہ اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابوالقاسم گرگانی اند و با شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات نمودہ اند وفات ایشان در سال چہار صد و ہفتاد و ہفت ہجری بود و قبر در طوس است

حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابویعقوب و اصل ایشان از ہمدان است و مرید شیخ ابوعلی فارمدی اند و از شیخ ابواسحاق شیرازی کہ نیز استفادہ نمودہ اند و بشیخ عبداللہ جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشتہ اند و چون ببغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را ہم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذہب و سر سلسلۂ خواجہای بزرگوار بودہ اند ولادت ایشان در سال چہار صد و چہل ہجری بودہ وفات در راہ مرو سال پانصد و سی و پنج ہجری روے دادہ و قبر ایشان در مرو است ایشان را چہار خلیفہ بودند خواجہ عبداللہ برقی و خواجہ حسن اندانی و خواجہ احمد یسوی و خواجہ عبدالخالق غجدوانی رحمہم اللہ تعالے

حضرت خواجہ حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضع است در نواحی بخارا ولادت ایشان در سال چہارصد و شصت و چند ہجری وفات در سال پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابوبکر

حضرت خواجہ احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شہریست مشہور از بلاد ترکستان صاحب آیات و کرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر بابا ارسلان شده اند که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم بابا ارسلان ایشانرا ترتیب نموده اند بعضی ترقیات در خدمت بابا ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجہ یوسف ہمدانی باتمام رسانیده اند و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که پسر بابا ارسلان سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند وفات خواجہ احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو ہجری بود و قبر در یسی است

حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم بوده و سر حلقه سلسله خواجہای بزرگان عجدگوار ایشانند و انتساب خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس سره بایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاہری و باطنی و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر ایشانرا در جوانی بفرزندی قبول نموده فرموده بحوض آب در آئی و غوطه خورده بدل بگو لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و ذکر دل را بایشان آموخت و چون خواجہ یوسف ہمدانی به بخارا آمد صحبت ایشان را دریافتند و خرقه از خواجہ یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت نماز بکعبه میرفتند و می خواندند و می آمدند و ولادت ایشان در غجدوانست و آن قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو و نمای ایشان و نیز در انجا است و این کلمات از ایشان است ہوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن و وفات ایشان در سال پانصد و ہفتاد و پنج واقع شده و قبر ایشان در غجدوانست

حضرت خواجہ عارف ریوگری قدس سرہ

مرید و خلیفہ خواجہ عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن دہ است از توابع بخارا
وفات ایشان در سال ہفتصد و پانزدہ ہجری بودہ است

حضرت خواجہ محمود الخیر فغنوی رحمہ اللہ تعالے

ایشان مرید و خلیفہ خواجہ عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع الخیر فغنون است و آن
دہی است از مضافات بخارا وفات ایشان در سال ہفتصد و پانزدہ ہجری بودہ و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجہ علی رامیتنی قدس اللہ سرہ

لقب ایشان در سلسلہ خواجہائے بزرگوار قدست اسرارہم حضرت عزیزان است مرید و خلیفہ خواجہ
محمود الخیر فغنونی اند ایشان را مقامات علیہ و کرامات ظاہر بسیار بودہ از ایشان منقول است
کہ میفرمودند اگر در روے زمین یکی از فرزندان عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور
ہرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامیتن کہ
قصبہ الیست از بخارا وفات در سال ہفتصد و بست و یک ہجری بودہ و مدت عمر یکصد
و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجہ محمد بابا سماسی قدس سرہ

مرید و خلیفہ حضرت عزیزان اند و حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کردہ
و باصحاب می گفتند کہ این مردیست کہ بوی این بما رسیدہ بود زود باشد کہ مقتدای روزگار
شود و پس روی با سید میر کلال کہ مرید و خلیفہ ایشان بود کردند و فرمودند کہ در حق فرزندم
بہاء الدین شفقت و دریغ نداری و تر احل نکنم اگر تقصیر کنی و امیر برپای خاستند و دست
بر سینہ نہادہ گفتند کہ مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریہ سماسی بودہ است کہ
از جملہ دیہای رامیتن است و قبر ایشان نیز در انجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سرہ

ایشان از مریدان و خلفای خواجہ محمد بابا سماسی اند ولادت ایشان در موضع سوخار است
وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبہ ہشتم جمادی الاولی سال ہفتصد و ہفتاد

فـ دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه که در مقامات خواجه است می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت کمخاب بافی و نقشبندی مشغول می بودیم و این نقل را بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سر سلسله حضرت خواجهاے نقشبندیه اند ایشانرا نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر کلال اند و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ و خلیل اتا که از مشائخ ترکستان بوده اند فائده ها گرفتند غوث وقت و قبله اولیای زمان خویش بوده اند و خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع شریف بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشائخ این سلسله حنفی بوده اند از خواجه بزرگ پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقه شما بر چیست فرمودند که بظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و وز برون بیگانه باش * این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان * دائم همه جا و با همه کس در کار میدار نهفته چشم و دل جانب یار * گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیزک نمی بوده است ایشانرا ازین معنی سوال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند که سلسله شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجای نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع چه می فرمایند فرمودند که انکار نمی کنم و این کار نمی کنم و خواجه بزرگ را خوارق و کرامات از ان بیشتر است که شمه از ان بیان توان نمود و از والدهٔ ماجدهٔ ایشان منقول است که می فرمودند فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد و بعد از چند روز به همان صفت گوساله بزائید گویند چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند در ان روز که حجاج قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم درویشانی که دران سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به بخارا رسیدند و تحقیق نمودند پسر خواجه همان روز فوت شده بود و چنانچه ایشانرا در ایام حیات خود تصرف بوده است الحال نیز همان تصرف

ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده و وفات در شب دوشنبه
سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر شریف ایشان هفتاد
و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا است در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت
کرده بودند که پیش جنازهٔ ما این بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو
حضرت خواجه را اصحاب بسیار اند اهل ماوراء النهر اکثری مرید ایشان اند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه
محمد پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین محمد زادانی رحمه الله

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان پارسا و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر خواجهٔ بزرگ
در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرمودند مقصود از ظهور ما وجود اوست
او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم اگر مشغول میشود جهانی از و منور میگردد چون
در محرم سال هفتصد و بست و دو هجری بطواف بیت الحرام بزیارت نبی صلعم سفر کردند همه جا
سادات و مشائخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را
تمام کردند ایشان را مرضی عارض شد و از آنجا متوجه مدینه شریفه شدند و روز چهارشنبه
بست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند و روز پنجشنبه بست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق
پیوستند و شب جمعه ایشان را دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار رقبهٔ امیر المومنین
عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد سال بوده

حضرت خواجه ابونصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان
فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایهٔ علوم شریف در رسوم طریقت
بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند و در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان گذرانیده
در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والد من فوت میشدند بر سر بالین ایشان
حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را کشادم تا نظری کنم چشم بگشادند

وتبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند وفات خواجه ابونصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطهٔ بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رحمه الله

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان خلفاے خواجهٔ بزرگ اند و در ایام حیات خود ترتیب بسیاری از مریدان حواله بایشان کرده اند و میفرمودند که علاء الدین خیلکی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجهٔ بزرگ در خانه خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمع خود از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت خواجهٔ بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم رجب سال هشت صد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است و وفات خواجه حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشت صد و بست و شش هجری واقع شده و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رحمه الله

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از تیه لهوکر از توابع غزنین واقع شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید بواسطه خواجهٔ بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که از خود کاری نمیکنیم امشب به بینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی فرمودند که هرگز شبی سخت تر از ان بر من نه گذشته است که آیا چه شود چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند قبول کردند ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجهٔ بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبهٔ کمال رسیدند جامع گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان در موضع ملفتو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبد الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین است

وصد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب
چرخی اند و سر سلسلهٔ خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و رہنمای حقیقت بوده اند و اہل
ماوراالنهر و خراسان ایشان را بجای بزرگ سید انسته اند و کرامات و خوارق عادات
بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرهٔ اخلاص
و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه بعضے کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشانرا
بجای پیر خود سید انسته اند حضرت خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده متنوبت
حضرت مولانا با ایشان ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبدالرحمن جامی
را دیدند فرمودند محاسن سفید گردید ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیرانه سر
کشیدم سر در ره سگانت ٭ موی سفید کردم جاروب آستانت ٭ گویند که حضرت خواجه
احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الٰهی صرف می نمودند و چون سال
بآخر رسیده انبار ها می ربوده و این از کرامات حضرت خواجه است و درین باب حضرت
مولانا فرموده اند ابیات هزاران مزرعه در زیر کشت است ٭ که زاد رفتن راه بهشت
است ٭ درین مزرعه فشاند تخم دانه ٭ در انعالم نهد انبار خانه ٭ ولادت ایشان در ماه
رمضان سال هشت صد و شش هجری در قریه باغستان که از توابع تاشکند ست بوده
وفات ایشان شب شنبه بست و نهم سلخ ربیع الاول سال هشت صد و نود و پنج
واقع شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رحمه الله

ایشان فاضل تر و کامل ترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند و از علوم
ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جادهٔ شرع و سنت مستقیم بوده اند چون بخراسان
تشریف برده اند به سید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی و شیخ زید الدین خافی
و شیخ بهاءالدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرهٔ السامی
در نفحات مذکور ساخته اند که روزے میگفتند بعضے از درویشان فرق میان خواب
و بیداری خبر بآن نمیتوانند که در خود حس میکنند که بعد از خواب می باشد بیابند و الاکیفیت

مشغولی ایشان درخواب وبیداری بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی موانع مرتفع میشود ومرا گمان چنان ست که آنچه میگفتند اشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الاخری سال هشت صد وشصت هجری بوده وقبر ایشان درخیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است ولقب مشهور نور الدین وتخلص جامی ونام والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده ودشت محله ایست از محلات صفاهان حنفی مذهب بوده اند وآنچه در عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین قواس ازین معنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند بمسائل احوط عمل مینموده اند مثل وضو ساختن بعد از مس مراة ومس اندام نهانی وغیرها وحضرت مولانا عالم عامل عارف کامل ودر فنون علم ظاهری وباطنی جامع ومقبول عالم ومقتدی اهل ماوراء النهر وخراسان وپیشوای زمان بوده اند وسلطان حسین مرزا را بکمال عقیدت ونیازمندی بخدمت ایشان بوده وازکمل وافضل مریدان سعد الدین کاشغری اند رحمه الله تعالی وچون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که شاهبازی بچنگ ما افتاده وبسته واسطه خواجه بزرگ میرسند وخواجه محمد پارسا را در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند وحضرت خواجه پاره نباتی بایشان عنایت نمودند وخواجه احرار قدس الله سره ایشان را بکمال تعظیم واحترام می نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود لفظ عرضداشت می نوشتند ومیفرمودند که آفتابی در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغ ماوراء النهر می آیند باوجود این بزرگی حضرت مولانا را حال برین منوال بود که هرگز اظهار درویشی وکرامات نمی فرمودند ومیگفتند بر کشف وکرامات اعتمادی نیست وخود را گاه در لباس عالم ظاهری وگاه در صفت شعر وشاعری پنهان داشتند ومی فرمودند که ستر حال شرط این طریقه است اما حاشا که اندیشه وخیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز وهیچ نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند ودر فضیلت

بحری بوده اند مواج بجامعیت ایشان کم گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود اشعار ایشان که بهترین شعرهاست تمام مشتمل بر حقائق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدای حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبه محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی عشق میگویم و جان میدهم از لذت وی ✽ و گفته اند ✽ غم عشق از دل کس کم مبادا ✽ دلی بی عشق در عالم مبادا ✽ متاب از عشق رو گر خود مجازیست ✽ که آن بهر حقیقت کارسازیست ✽ اگرچه بظاهر حال تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداخته اند بیت کار جامی عشق خوبانست هم عالمی ✽ در پی انکار او او همچنان در کار خویش ✽ و این بجهت آن بود که میفرمودند هر چند عارف کامل واصل بعد از تحقیق بحب ازلی و اتصال بمحبوب لم یزلی در هر چه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هر چه آویزد جز یک چیز بجوید اما در اوا خر از جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد رباعی با عشق تو ام هوا نماند است و هوس ✽ با آتش سوزنده چه پایان ماند خس ✽ خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس ✽ جامی از تو ترا همین خواهد و بس ✽ هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الٰهی نداشتند و میفرمودند بیت هست مراد هر کسی چیز دگر ازین جهان ✽ نیست مراد غیر تو جامی نامراد را ✽ و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در اواخر حال که بکمال رسیده اند می گفتند رباعی خوش وقت کسی که می درین خمخانه ✽ از خم بسبو کشد نه از پیمانه ✽ صد بار اگر نیست شود عالم هست ✽ واقف نشود که هست عالم یا نه ✽ و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر ازان نباشد و بسیار خوش خلق و تکلم و شگفته بودند و مطایبهای لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ جام و همه در عالم مشهور و معروف هیچکس را برابر آن سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق دران مندرج است دو چشم از تصانیف ایشان است و در مثنوی یوسف زلیخا و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می نماید و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائدها میرباید و این کتاب را می نویسد همه از تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت و سوز حال حضرت مولانا

از کلام ایشان ست و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و انکار می نمود و در سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد بعد از فوت آن مرد یکی از فضلا که عالم و عامل است شبی او را بخواب دید با ضطراب تمام پرسید سبب اضطراب چیست گفت مرا به بهشت رفته بودم و میخواستم در آیم که مولانا عبدالرحمن جامی آمد و دامن مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بخدمت ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که با ایشان بگوئید که مولانا عبدالرحمن جامی بگوئید مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در خرجرد جام در بیست و دوم شعبان سال هشت صد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و یکسال وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار بیک سال است و هشت صد و نود و هشت هجری هیژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر خود و برداشت جنازه ایشان را سلطان حسین مرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبدالغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده از اولاد سید عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله انصار و از قبیلهٔ خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان فرموده بیت آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری ٭ باز یست تیز رفتار عبدالغفور لاری ٭ حضرت مولانا مرید کم میگرفته اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبدالغفور است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و نفحات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پیر خود داشته اند و در روز وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند مریدی که بعد از مردن هم در خدمت پیر خود باشد

حضرت خواجه عبدالشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کلان خواجه بن حضرت خواجه عبدالله احرار است و چون متولد شدند و الد خواجه

بخدمت حضرت خواجهٔ احرار قدس سره بردند و حضرت خواجه ایشان را در کنار گرفته فرمودند که این
پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند
و کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده بودند و
اهل هند بکمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقهٔ ایشان در سلوک بطریق
حضرت خواجهٔ بزرگ بوده و شانزده سال در هندوستان بوده در سال نهصد و هشتاد و دو هجری
و فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده ماموریم باینکه مشتی استخوان خود را در سمرقند بگور خانه
آبای خود رسانیم و متوجه سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند به دو سه روز رحلت نمودند و قبر
ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است

حضرت خواجه باقی رحمه الله

اویسی حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنی اند یکی از مریدان خواجه
گفت که وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که در باب این کودکان
چه می فرمایند گفتند مصرع فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور * وفات ایشان در سال هزار
و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است

هاشم خواجه و صالح خواجه و هبیدی قدس اسرارهم

وهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر شدند و درین زمان مقتدای ماوراء النهر بودند مردم
آنجا را روی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجهٔ برادر کلان و پسر خرد صالح
خواجه بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجهٔ کلان خواجه و ایشان مرید خواجهٔ
کلان جویباری و ایشان مرید خواجهٔ محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان
مرید حضرت خواجهٔ احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول
سال هزار و چهل و شش هجری بوده و قبر در وهبید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند
کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و
چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد
احوال مشائخ سلسلهٔ متبرکهٔ نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشائخ سلسلۂ شریفۂ چشتیہ قدس اللہ اسرارہم و سلسلۂ ایشان از حضرت خواجہ حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ میرسد

حضرت خواجہ عبد الواحد زید قدس سرہ

اصل ایشان از بصره است و مرید حسن بصری است و شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنهما و حال ارادت از ایشان پوشیده است چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی اللہ عنهم مذکور شده ازین جهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی بر آنها غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند و از حق سبحانه و تعالی بجهت آن جماعه درخواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه فرمود که چندان معدار که بحلوا کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا آوردند خواجه از ان تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن این است که چو باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش سازند که خوراک این جماعه از کسب و مشقت ایشان مهیا شد چنانچه زر ویشی در بادیه تشنه شد ویرا از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد و گر نه بکرامات تو آب نباید قادری که آب در جوف من پدید آری یعنی کرامات ظاهری این از کر نبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمه اللہ

کنیت ایشان ابو علی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم اند رضی اللہ عنه و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داؤد طائی معاصر بودند در حقائق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خرد خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدر را نست کودک گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدای را دوست میداری گفتند بلی کودک گفت

بیکدل بود دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست دست بر سر زدند گودک را بنید اختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس که از خدا نترسد از همه چیز بترسد نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را دوست دارد اندوه بسیارش دهد چون دشمن دارد دنیا را بروی فراخ گرداند فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر توانید بجای ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که عظیم نیکو بود و فرموده اند چنانکه عجب بود که در گزنید عجب تر از آنکه در دنیا خندند و فرموده در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار فرموده اند چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر گردی و اگر گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال یکصد و هشتاد هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزارات معلی

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است و ایشان از ابنای ملوک اند و در اوائل حال بادشاه بلخ بوده اند و در جوانی توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بود نیم شب سقف خانه جنبید گفتند کیستی گفت آشنا شتر گم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت ای غافل تو خدای را در جامه اطلس بر تخت زرین طلبی این از شتر بر بام جستن عجب تر است از این سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر بار عام داد و ندوارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای منست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدرم گفت پیش از وی از که بود گفتند از پدرش گفت از وی از که بود گفتند از فلان همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط نبود که یکی میرود و دیگری می آید ناپدید شد سلطان تنها با اضطراب تمام از عقب او روان شد و گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و در صحرا نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند و این چند نوبت بگفت ناگاه آهوی دیدند و خود را بدو مشغول گردند آهو بسخن آمد و گفت مرا بصید تو فرستاده اند

تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان متغیر گشت و از جامهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابویوسف غسولی صحبت داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام ایشانرا سیدنا می فرمودند سید الطائفه جنید قدس الله سره فرمودند که ابراهیم ادهم کلید علمهای این طائفه است و صحبت و از خضر علیه السلام بوده اند و خرقهٔ ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت ننموده اند یگانهٔ زمان و پادشاه بر دو جهان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی حضرت سلطان زیاده از آنست که در تحریر و بیان در آید گویند چون وا روی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که بیه بینند که این چه کار و بار است تا از ملک خودشان ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که بنشینند و سیم نداشتند و آنها زری میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا تمام زر شد مشتی برداشتند و بایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته پاره پاره خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد اشارت بدجله کردند هزاران ماهی سر بر آوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم ماهی ضعیفی آن سوزن را در دهان گرفته آورد و پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند کمترین چیزی که یافتم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول در سال یکصد و شصت و دو یا شصت و یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و بروایتی بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجه حذیفه مرعشی رحمه الله

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشائخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره فرمودند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن یکسان باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است

حضرت خواجه هبیره البصری رحمه الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند و صاحب خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هفتم ماه شوال است

حضرت شیخ علوی دینوری رحمہ اللہ

مرید خاص خواجہ ہبیرہ البصری از اجلۂ مشائخ وقت و صاحب علوم ظاہری و باطنی بودند خوارق و کرامات عجیبہ از ایشان سرزدہ چنانچہ گویند از روزیکہ تولد شدہ اند تمام عمر صائم الدہر بودند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند آنچہ در تذکرۃ الاصفیا و بعضی رشحات مشائخ چشت نوشتہ اند این است کہ شیخ علی دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات الانس و بعضے کتب چنین مفہوم میشود کہ شیخ علو دینوری سے غیر شیخ ممشاد دینوری اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسلہ سہروردیہ نوشتہ خواہد شد

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس اللہ سرہ

از اقطاب وقت بودہ اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمہما اللہ و وفات ایشان چہاردہم شہر ربیع الآخر است و قبر در عکہ واقع است کہ از توابع شام است

حضرت خواجہ احمد ابدال چشتی رحمہ اللہ

سر حلقۂ سلسلۂ چشتیانند و پسر سلطان فرسانغہ اند از شہر فارچشتی است و امیر آن ولایت بودہ اند و مرید شیخ ابو اسحاق شامی اند گویند چون شیخ ابو اسحاق بقصبۂ چشت رسیدہ اند خواجہ دست ارادت بدامن شیخ زدند نقلست کہ روزی خواجہ ابو احمد در سن بست سالگی ہمراہ پدر خود سلطان فرسانغہ بقصد شکار جانب کوہ رفتند و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوہی رسیدند کہ چہل از رجال اللہ بر سنگی ایستادہ بودند و شیخ ابو اسحاق شامی نیز درمیان آن جماعہ بود حال بر ایشان گشت از اسپ فرود آمدہ در پای شیخ ابو اسحاق افتادند اسپ و سلاح ہر چہ داشتند بگذاشتند و پشمینہ پوشیدہ با ایشان روان شدند ہر چند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از چند روز خبر آوردند کہ با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را فرستاد تا بیاوردند ہر چند پند دادند و بند نہادند باز نتوانستند آوردند و سبوہ نمند نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانہ بود روزی فرصت یافت بآنجا درآمدند و در الیست خمہارا شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند ببام برآمدند و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت کہ از روزنہ بالای بام بر ایشان زنند روزنہ فراہم

وسنگ را بگرفت بانگ در ہوا معلق بایستاد چون آن حالت را مشاہدہ نمودہ بردست ایشان توبہ کرد و امثال این کرامات وخوارق عادات از ایشان نہ چندان ظاہر شدہ کہ بتفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دوصد وشصت ہجری بودہ وفات در دہم جمادی الآخرے سال سہ صد وپنجاہ وپنج روی دادہ وقبر ایشان در چشت است

حضرت خواجہ محمد چشتی قدس سرہ

ایشان پسر ومرید خواجہ ابو احمد ابدال چشتی اند وتحصیل علوم دینی ومعارف یقینی کردہ اند ودر زہد وورع کامل بودہ اند گویند در غزوۂ سومنات ہمراہ محمود سبکتگین در سن ہفتاد سالگی بمدد گاری محمود باشارت وبشارت رفتہ بودند وببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شدہ وفات ایشان در غرۂ رجب سال چہار صد ویازدہ ہجری بودہ وقبر ایشان در چشت است

حضرت خواجہ یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است وخواہرزادہ ومرید وتربیت یافتۂ خواجۂ محمد بن خواجہ ابو احمد چشتی اند گویند کہ خواجہ محمد ہمشیرہ داشتند کہ سن او بچہل رسیدہ بود وبجہت خدمت برادر ارادت تزوج نہ داشتند وبطاعت وعبادت خدای تعالی مشغول بودند شبی خواجہ محمد بزرگوار خود خواجہ ابو احمد را در خواب دیدند کہ فرمودند در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام تحصیل علوم کردہ وصالح است خواہر خود را باو عقد کن خواجہ او را طلب داشتہ ہمشیرہ را باو عقد کرد وخواجہ یوسف در چشت از ایشان متولد شدند وبر ایشان در آخر عمر سکر وحیرت حیات چنان غلبہ کردہ بود کہ گاہ بودی کہ خادم آب وضو ریختی در اثنای وضو از خود غائب می شدند وساعتی در ان غیبت میماندند وباز حاضر می شدند ووضو را باتمام میرسانند وفات ایشان در چہارم ربیع الآخر در سال چہار صد وپنجاہ ونہ روی داد ومدت عمر ہشتاد وچہار سال بودہ ودر وقت رحلت خواجہ قطب الدین مودود پسر کلان خود را قائم مقام خود ساختند وقبر ایشان در چشت

حضرت خواجہ مودود چشتی رحمہ اللہ

لقب ایشان قطب الدین است ودر سن ہفت سالگی تمام قرآن را با قرأۃ آن حفظ کردہ

بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بست وشش سالگی رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند وبموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند وبخصال حمیده وافعال پسندیده موصوف ومعروف بودند ومردم آن ولایت همه در مقام ارادت واعتقاد ایشان اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام بهرات رسیدند وقضیه که درمیان خواجه مودود وحضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است وچون خواجه مودود التماس تربیت واخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست ایشان را گرفتند وبرکنار چارپالش خود نشاندند وسه بار فرمودند بشرط علم بشرط علم بشرط علم وسه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند وفائده حاصل نموده وسلسله چشتیه از خواجه مودود وبحضرت شیخ جام نیز رسید وفات ایشان در غره رجب در سال پانصد وبست وهفت هجری بوده وقبر ایشان نیز در مزار متبرکه چشت است

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رحمه الله

بسیار بزرگ وقطب وقت بودند ومرید پدر خویش در علوم ظاهری وباطنی قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق مائیی ما مشتاق توایم چون بامداد شد سه بار موافق اختیار کرده بود شبی که کسی ایشانرا نه شناسد بزیارت حرمین الشریفین متوجه شدند وچون از شرائط حج فارغ شدند به مدینه منوره رسیدند وشش ماه مجاورت کردند گویند که ارادت ایشان به مجاوران آن حرم گران آمد خواستند که ایشانرا برنجانند از روضه شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست چنانچه همه حاضران شنیدند وبعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند وشیخ ایشانرا تعظیم واحترام بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد وهفت هجری بوده وفات در سال پانصد وهفتاد وهفت روی داده وقبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین است ونام محمود واصل ایشان از ده سنجان خواف بوده ومرید خواجه مودود چشتی اند وشاه لقبی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشت

اقامت ورزیدند نقض طهارت در آنجا نکردند چون احتیاج پیشد از چشت بیرون رفته طهارت نمودند و میفرمودند که اینجا جای ادب است و وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت هجری بوده

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رحمه الله

مرید خواجه بود و چشتی اند و سلسله خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت که فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و در همین اثنا فرمان رسید که فلان روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را در یافته بود از برکت آن بیامرزیدیم وفات ایشان در بیستم رجب است

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و صحبت بسیاری از اکابر بندگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول است که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجای رسیدند که مسکن مغان بود و در آنجا آتشکده بود که هر روزی لبست اراپه هیزم در انجای انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از بعضی پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدای را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان ماندند بر آمدند چنانچه بجز قدم ایشان و جامهٔ آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهدهٔ این کرامات جمیع مغان بر قدم شیخ سرنهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر از جملهٔ اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی میفرمودند که حق سبحانه تعالی را دوستانند که اگر یک ساعت در دنیا از و محجوب مانند نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد بتحقیق بدانکه حق تعالی او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبور که معظم است

حضرت خواجہ معین الدین چشتی رحمہ اللہ

مولد واصل ایشان سجستان است ونشو ونما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان خواجہ غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان ہارونی بوده اند در ہندوستان سر سلسلۂ شریفہ حضرت چشتیہ ایشانند قدس اللہ تعالیٰ و شیخ عثمان ہارونے می فرمودند که معین الدین ما محبوب خداست ومرا فخرست بر مریدی او وقطب وقت وصاحب تصرف ونیر انوار معرفت ومشرف القلوب وزبدۂ مشائخ اجل وقدوۂ اولیاے اکمل بوده اند اہل ہند را روی ارادت بخدمت ایشان بوده ودر جمیع علوم ظاہری وباطنی یگانۂ زمان بوده اند کرامات وخوارق عادات عجیب وغریب که از ایشان بظہور آمده زیاده از حد وبیان است گویند که چون حق تعالیٰ ایشان را توفیق توبہ کرامت فرمود املاک واسباب خود را صرف درویشان نموده متوجہ سمرقند وبخارا شدند ودر آنجا حفظ قرآن مجید وکسب علوم نموده اند واز آنجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبۂ ہارون که از نواحی نیشاپور است رسیدند حضرت شیخ عثمان ہارونی را ملازمت نموده اند وبیست سال در خدمت شیخ بودند وحضرت خواجہ در سیاحی اکثری از مشائخ کبار در یافتہ اند چنانچہ بصحبت حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنہ در جیلان رسیده پنج ماه وہفت روز با ایشان بوده انواع فوائد ربوده اند و شیخ نجم الدین کبری را در سنجار وخواجہ یوسف ہمدانی را در ہمدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاہور دیده اند واز بلخ بلاہور آمدند واز آنجا بدہلی واز دہلی باجمیر رفتہ متوطن شده اند وجمع کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان می فرستادند شدند وجماعہ که مسلمان نہ شده بوده وفتوح دینار بحد بخدمت ایشان می فرستادند وہنوز کفاری که دران نواحی اند بزیارت ایشان می آیند ومبلغہا بجا دران روضۂ منوره بسگذرانند و لادت حضرت خواجہ در سال پانصد وسی وہفت وفات ایشان روز دوشنبہ ششم ماه رجب سال ششصد وسی وسہ ہجری بوده وبروایتی سیم ذی الحجہ سال مذکور وقول اول اصح است وبعد از رحلت برپیشانی حضرت خواجہ نوشتہ یافتند که حبیب اللہ مات فی حب اللہ وعرس ایشان از مشائخ ہندوستان در ششم رجب میکنند ودرہمین ماه

از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های دور جمع و کثرتی کنند و آن از هزاران بیش است هر سال بروضهٔ متبرکهٔ ایشان رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضهٔ منوره مشرف گشته و اجمیر شهریست پر فیض و پر نور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که همچو دریاے محیط است و نام آن ساگر تال نهاده اند و واقع شد ولادت این فقیر در خطهٔ اجمیر بالاے ساگر تال رو داده در سلخ صفر نصف شب روز دوشنبه سال یکهزار و بست و چهار هجری چون در خانهٔ والد ماجد فقیر سه صبیه شده بود و پسری نشد و سن مبارک آنحضرت به بست و چهار سالگی رسیده بود از روی عقیده و اخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز در خواست پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد و امید که توفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یا رب آمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از شهرهاے هندوستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی اند در تجرید و تفرید و یگانهٔ عصر و از متقدمان مشائخ هند و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علیه بوده اند ایشانرا با شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات بسیار واقع شده در ناگور دو طناب زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت میکردند و قوت عیال میساختند وفات ایشان در بست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد و سه هجری بوده و قبر در قصبهٔ ناگور است

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رحمه الله

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از آن جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند و فتوح از کس قبول نمی فرمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان عسرت میگذشت و آنها از زن بقالی که در همسایهٔ ایشان بود بعد از فاقها جزوے قرض نمود

اوقات گذاری خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من در همسائگی شمانمی بودم کار شما بهلاکت میرسید این سخن بطبیعت ایشان گران آمد عهد کردند که از وقرض نگیرند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمی گیرم و در وقت حاجت بطاقی که در حجره ما ست دست انداخته لقدر حاجت نان پخته بر دارند و صرف خود کنند و بهر خواهند بدهند بعد ازان هرگاه که میخواستند ازان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگویند نقل است که حضرت قطب الدین یک نیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر علیه السلام ایشان را به شیخ ابوحفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی باوش رسیدند در آنجا بخدمت خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت و عنایت در بارهٔ ایشان بود و صحبت واز خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانهٔ دوران و جامع فضل و فضائل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند که در سن بیست سالگی پیش از آنکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند از آنجا معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون به ملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمه الله بخدمت ایشان رسیده مرید شد و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود که در اجمیر تشریف داشتند رسیده مرید شد و چون بملازمت برسم خواجه معین الدین در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعد است اما در باطن قرب است همانجا باید بود و بعد از چند روزے در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه قطب الدین سر راه گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون حضرت خواجه این معنی را مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه تو گذاشتم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بفرمودهٔ حضرت خواجه بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجه قطب الدین اکثر [illegible] در سلسلهٔ چشتیه

سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسلهٔ متبرکهٔ قادریه و سید الطائفه نیز سماع نمی فرمودند
و بعضی از اکابر گروه چنانچه شیخ الاسلام گفته اند که ذو النون مصری و شیخ شبلی و خراز و نوری و رواج
همه در سماع رخصت نموده نقل است از سلطان المشائخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس سماع بود
درویشان صاحب حال و اهل حال حاضر بودند درین اثنا قوال این بیت را که از حضرت شیخ
احمد جام است خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جانی دیگر است * خواجه
قطب الدین را حال متغیر شد و از هوش رفتند مشائخانی که دران مجلس حاضر بودند از آنجمله قاضی
حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را
تکرار میکردند و حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانروز همین حال داشتند تا حال بر ایشان دگرگون
گشت روز دوشنبه چهاردهم ۱۴ ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نمود

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب است
رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وحید الدین خجندی است در کمال
عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صائم الدهر بوده اند و در صحت و مرض
افطار نمینمودند و مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند و گنج شکر ازان گویند
که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند و ضعف بر ایشان غالب شد
بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند
و در دهن مبارک ایشان پارهٔ گل در آمد و تمام شکر شد از آنجا برخاسته بخدمت پیر خود
رفتند و خواجه فرمودند فرید گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است
همواره شیرین خواهد بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشانرا میدید
گنج شکر میگفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند حضرت
خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی عظیم را بقید آورده است
که جز بسدرة المنتهی ایشان نگیرد و این شمعی است که اما خانهٔ درویشان را منور سازد و قطب
و غوث وقت بوده اند و خوارق عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات

از ایشان بظهور آمده که درین سلسله از کسے کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی با ایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک رسید ایشان را
از هانسی که در نواحی حصار است طلب داشتند و وصیت نمودند که جانشین ایشان باشند
بعد از وفات پیر خود در قصبهٔ اجودهن که نزدیک دیبالپور و از توابع ملتان است
اقامت ورزیدند و جمع کثیرے از برکت مقدم شریف ایشان به فیض رسیدند و حضرت
شیخ فرید صحبت بسیاری از مشائخ رسیده اند یکی از آنجمله شیخ بهاء الدین زکریاے ملتانی اند
و مشهور است بعد از آنکه حضرت شیخ ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزے
فرموده اند که هرچه خدا کند میشود و هاتفے آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه
بر ایشان و اهل ایشان را چنان غالب بود که روزے یکی از حرمهای ایشان بخدمت
آمده گفت که فلان پسر شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده
که بنده مسعود چه کند اگر تقدیر حق در رسیده و از جهان سفر کند رسنی در پای او به بندید
و بیرون انگنید و هم شیخ فرموده اند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد
ولادت ایشان در قصبهٔ کهووال که از توابع ملتان است بوده و وفات ایشان روز
سه شنبه پنجم ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری روی داده و مدت عمر
نود و پنج سال و قبر در پٹن است مابین ملتان و لاهور زار و تبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداؤن قصبهٔ ایست از مضافات سنبهل
و لقب ایشان سلطان المشائخ از جانب الٰهی است و مرید و خلیفه شیخ فرید الدین
گنج شکر اند و حضرت سلطان المشائخ کامل و عامل بوده اند و جمیع علوم را بکمال داشتند
از مشائخ کبار در هندوستان نامدار و عالی مقدار بوده و سلاطین وقت را با خواص
و عوام روے ارادت بخدمت ایشان بوده و همه کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب
و لازم میدانستند و در دار السلطنت دهلی اقامت فرموده به تعلیم مریدان و تربیت
ایشان اشتغال داشتند و خوارق و کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده نمودند

گویند وقتی تجدید وضو کرده بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود
کسی نبود که شانه را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجست و خود را بدست ایشان رسانید
و حضرت سلطان المشائخ هر مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان می خواندند و خود
برخاسته سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند بجهت ادب سماع
می ایستادند و تعظیم می نمودند نقل است که شخصی را برات او گم شده بود نزد سلطان
جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت گنج شکر فاتحه بده آن شخص
حلوا پرواز رفته قدری حلوا آورد و در کاغذ پیچیده چون کاغذ کشوده برات او
پیش بود نقل است که پیش از وصال چهل روز چیزی خوردن ترک کردند
و باقبال فرمودند آنچه در انبار است همه را ایثار کن که حیات نماند ولادت ایشان در قصبه
بداؤن است سال سی و شش هجری وفات وقت چاشت روز چهارشنبه هیژدهم
ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بست و پنج روی داده مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال
و نماز جنازه ایشان را شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود
که از ملتان برای همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو بموضعی است که دران سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده بود و هر روز چهارشنبه خلقی انبوه
بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض از آن مکان متبرکه ظاهر است و الحال نذر و
نیاز بسیار بروضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس ایشان میشود و قوالان
میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپاست اکثری از مشائخ سلسلهٔ ایشان جمع میشوند و ایشان
سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشائخ را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید
فاضل و کامل مشهور و معروف اند امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین
غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رحمه الله

از امرا از او هستند هزاره و از لاچین اند و ترک بوده اند از [illegible] کان نواحی بلخ مولد ایشان
مومن آباد است که مشهور به پٹیالے است از توابع سنبهل است جامع انواع علوم و اقسام

صنایع بوده اند مرید ومعشوق ونفس ناطقه ومنظور نظر سلطان المشائخ اند گویند که میر از پیر خود التماس
نمودند که خسرو نام بادشاهان است ومن درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از
برائے تو نامی التماس خواهیم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که بما
چنین نمودند که روز قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشائخ را کمال عنایت
ومهربانی نسبت بمیر بوده وازجمع مریدان خود زیاده میخواستند ومیفرمودند که روز قیامت
از هرکس خواهند پرسید که چه آوردی از من بپرسند خواهم گفت که سوز سینه این ترک
الله ومیر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه همیشه سوخته بود
گویند میر چهل سال صائم الدهر بوده اند وهمراه سلطان المشائخ بطریق طی ارض حج
گذارده بوده وسلطان المشائخ درباب میر فرموده اند بیت این خسرو ماست
ناصر خسرو نیست ؛ زیرا که خدائے ناصر خسرو ماست ؛ گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه
است واشعار میر آنچه مشهور است از پنج لک کم واز چهار لک زیاده است ؛ وائے
لمصانیف هندی و از برکت آب دهن مبارک سلطان المشائخ این قدرت طبیعت
وشیرین سخنی حق تعالی بایشان داده بود ودر شعر چنان قادر بودند که مطلع انوار را که در جواب
مخزن اسرار است در دو هفته تمام کرده اند ودر اشعار ایشان یکه بیتهاست که کم کسے
بآن خوبی گفته باشد واین بیت از یکه بیتهائے ایشان است بیت زلف زهر دو
جانب خونریز عاشقان است ؛ چیزی نمیتوان گفت روئے تو درمیان است ؛ بعضے نهال
تازه عالی در اشعار میر آنقدر است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضے زیاده شود
وهمچنین طور در اقسام زبان وفنون علم هند بمثل بوده اند وبجامعیت ایشان کسے
گذشته چون پیر ایشان را بسماع ونغمه کمال ذوق بوده روش
قوالے که الحال در هندوستان مشهور است ؛ پیش از ان خود اختراع نمودند
وخود میخواندند وسلطان المشائخ سماع میفرمودند نقل است که چون شیخ سعدی
بهندوستان آمدند در دهلی بمیر ملاقات نمودند ویک شب با میر بودند میر بکدرم بخدمت شیخ
آوردند گفتند آنچه از مال دنیا داریم این است هرچه فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند ؛ عن چراغ بخرید

که امشب با تو صحبت داریم گویند که میر زا بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر ازان نباشد چنانچه نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشائخ بجهت گدائی رفت فرمودند که باش چیزی حاضر نداریم امروز انچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در آنروز هیچ فتوح نرسید فرمودند فردا همچنین چند روز گذشت فتوح از جائی نرسید کفش مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در اثنای راه حضرت امیر خسرو که با بادشاه عصر بجائی رفته بودند و از آنجا بدهلی می آمدند دو چار شدند میرزا ازان درویش پرسیدند که از سلطان المشائخ خبرداری گفت بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را بمن داده اند گفتند بفروشی گفت بلی پنج لک روپیه در صلهٔ قصیده که سلطان محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده بخدمت سلطان المشائخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی چون سلطان المشائخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان این قصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیهٔ ناگزیر را شنیدند سر خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو زنده بر روی آن این را گفته سر را بر قبر ایشان زدند بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان همیشه در غم و اندوه بودند تا هنگام روز چهارشنبه هیژدهم شوال در سال هفت صد و بست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رحمه الله

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان سلطان المشائخ نظام الدین اولیا اند در سن بست و پنج سالگی ترک و تجرید اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشائخ رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و انقدر خوارق و کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشائخ ظاهر نشده با وجودیکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمی فرمودند و می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را

این سخن بدلی آمد و می فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک ایشان نمود ایشان در استغراقی که بودند ازان باز نیامدند و خون مبارک ایشان از زانو دامن روان شد چون مریدان را ازین حال خبر شد آمده قلندر را گرفتند خواستند که ایذا کنند فرمودند که مجلس مزاحم او نگردد و مبلغ باو انعام دادند که مبادا در وقت کار رهزدن آزاری بید و رسیده باشد و بعد ازان این قضیه بسه سال وفات در شهر دهم رمضان وقت چاشت سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است و این فقیر بدآنجا رسید سید محمد گیسودراز از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رحمه الله

از مریدان سلطان المشائخ اند حضرت شیخ ایشان را بطرف برهان پور و دولت آباد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آن حدود فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراه کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری ازان جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بدرجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب بو شیخ غیاث پور که وطن سلطان المشائخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت آباد دکن است و این فقیر بآنجا رسیده

حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی رحمه الله

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبدالحق نیز تربیت یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل گشتند خصوصاً شیخ رکن که در درویشی قدم بر قدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از توابع دهلی است

حضرت شیخ جلال تھانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس میگفتند

و فتوی می نوشتند و مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبد الحق و ایشان مرید پدر خود شیخ احمد عبد الحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله اسرارهم گویند در اوائل حال روزی شخص غزلی باآواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل می طپیدند و می غلطیدند بعد از مدتی بحال آمدند درین طریقه آمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات علیه روی نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده به نماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبهٔ تهانیسر متوطن بوده اند و از مشائخ متاخرین در سلسلهٔ چشتیه از ایشان بزرگترے نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان کرد و هیچ واردی بر وظاهر نمی شد روزی با شیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبهٔ ولایت میرسید و امروز این چنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او نیز دیدند فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبهٔ ولایت حاصل شود درین اثنا آن مرید بیخود افتاد و بمرتبهٔ اعلیٰ رسید و بعد اندک مدتی رحلت نمود شیخ فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بست و پنجم ذی الحجه سال نه صد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس الله اسرارهم

بیان سلسلهٔ متبرکه کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالیٰ سره حضرت شیخ ابوبکر بن عبد الله نساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسلهٔ کبرویه با سلسلهٔ خواجهاے بزرگوار شیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری صحبت داشته اند و از شیخ ابو النساج پرسیدند که دیدار مطلوب را چه توان دید گفتند بدیدهٔ صدق در آئینهٔ طلب

حضرت شیخ احمد غزالی رحمه الله تعالیٰ

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله

عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن و فات ایشان در سال پانصد و نهتده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است

حضرت شیخ ابوالنجیب رحمہ اللہ

نام ایشان عبد القاهر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان به دوازده واسطه بحضرت امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ میرسد و نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی به شیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر به شیخ وجیه الدین عم ایشان که در سلسلهٔ سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی اللہ عنہ مشرف گشته بودند نقل است که روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته بود ایشان ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بیخود بیفتاد و چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تائب شد آنچه بخاطر فقیر میرسد این است که اظهار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و دران دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر اینکه ساعت توفیق توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الثانی سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقائع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابوالجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر کبری است و کبری ازان جهت گویند که در اوائل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند بر وی غالب آمدند بدین سبب طامة الکبری می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشان را شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هر که افتادی

بمرتبہ ولایت میرسیدی چنانچہ روزی سوداگری بخانقاہ ایشان درآمد وحضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بمرو افتاد ودرحال بمرتبہ ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتے گفت از فلان مملکت اورا اجازت ارشاد نوشتند تادر ولایت خود خلق راحق ارشاد کند روزے بازی درہوا دنبال گنجشکے کردہ بود ناگاہ نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بران افتاد وگنجشک برگشت وباز راگرفتہ بپیش ایشان را فرود آورد وروزی بدرخانقاہ ایستادہ بودند ناگاہ سگے آنجا رسید ونظر انور حضرت شیخ بروی افتاد ودرحال بخشش یافت متحیر وبیخود شد واز شہر بگورستان رفت وسر بزمین می مالید وہرجا کہ می آمد ومیرفت ہمہ سگان شہر گرد او حلقہ کردہ میگشتند ودست بردست نہادہ پیش اوی ایستادند چون دران نزدیکی بمرد وبفرمودۂ حضرت شیخ اورا دفن کردند وبرسر قبر او عمارتی ساختند وحضرت مولوی فرمودہ اند بیت یک نظر فرما کہ مستغنے شوم زابنای جنس سگ کہ شد منظور نجم الدین سگانرا سرور است ❖ وحضرت شیخ درفضیلت وطریقت وتصوف یگانہ وبی نظیر بودہ اند وخوارق وکرامات ایشان در عالم مشہور است ونسبت ارادت ایشان بدو طرف ست یکی از شیخ عمار یاسر بہ ترتیبی کہ درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم گرگانی میرسد وطریق دیگر از شیخ اسمٰعیل قصری بہ محمد ماتکیل واز ایشان بمحمد بن داؤد واز ایشان بابو العباس ادریس واز ایشان بابو القاسم بن رمضان واز ایشان بحضرت ابو یعقوب طبری واز ایشان بابو عبد اللہ بن عثمان واز ایشان بابو یعقوب نہرجوری واز ایشان بابو یعقوب سوسی واز ایشان بعبد الواحد زید واز ایشان بکمیل بن زیاد واز ایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد واز شیخ روزبہان بہرہ یافتہ بودند وفات ایشان دہم جمادی الاولی درسال ششصد وہژدہ واقع شدہ چون ہلاکو بخوارزم رسید ودر آنوقت عمر ایشان زیادہ برشصت بود شیخ اصحاب خود را مثل شیخ سعد الدین حموی وشیخ رضی الدین علی لالا وغیر ایشان راطلبداشتہ فرمودند زود برخیزید وبہ بلاد خود روید کہ آتشے از مشرق برافروخت تا مغرب ... سوخت ومرا اینجا شہید باید شد این ملائیست مبرم کہ علاج ندارد وخود نیزہ بردست ... خود گرفتہ وسنگ دربغل پر کردہ با کفار مقاتلہ ومجادلہ نمودہ بدرجۂ شہادت رسیدند گویند کہ در وقت شہادت کاکل کافری را گرفتہ بودند بعد از شہادت

ده کس تتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند آخر آنرا بریدند و ببرکت نظر مبارک حضرت
شیخ جمیع مریدان ایشان کامل و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین
بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و باباکمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین
باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی گفته اند مولانا بهاء الدین ولد مولانا
جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابوسعید است و نام شرف بن المؤید بن ابوالفتح و اصل ایشان از بغداد است
و از اجلۂ اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و حضرت شیخ را
کمال عنایت و مرحمت با ایشان بوده ببرکت توجه حضرت شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند
اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ مجد الدین قدری بی ادبی نسبت به پیر ایشان واقع
شد از ایشان بحضرت شیخ رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی
سوبیری بهان شیخ خوارزم شاه بجرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتی ششصد و شانزده
هجری واقع شده و قبر در اسفراین است

حضرت شیخ سعد الدین حموی رحمه الله

نام ایشان محمد بن موید ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین
کبری اند فاضل و عالم و کامل بوده اند و ایشان را تصانیف بسیار است وفات ایشان روز عید الضحی
سال ششصد و پنجاه هجری روی داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال قبر ایشان در بحرآباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوائل ایشان را در اربعین نشاندند
در اربعین دوم بآنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند فرمودند برخیز و بیرون
آی بیت منم عاشق مرا غم ساز وار است ٭ تو معشوقی ترا با غم چه کار است ٭ وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری روی داد [illegible] و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رحمه الله

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و بشیخ صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین
محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقائق که مملو است از درر و دقائق در بیان اشارات
و رموز قرآنی ثانی ندارد و از تصانیف ایشان است و بر کمال حضرت شیخ بهیچ شاهدے
به از آن نیست وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رحمه الله

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان از غزنی است
و پدر ایشان پسر عم حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و بصحبت شیخ احمد
یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری از مشائخ را در یافته اند از صد و بیست
و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت
بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان
در تبرهنده است از توابع حصار فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک
باشد از ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو
هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بآنجا رسیده نماز عصر
دران روضه متبرکه گذارده و در بهار نوروز اکثر مزارات مشائخ غزنی را طواف نموده مثل مالک بار
پرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ اجل سرزری و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه
محمد باغبان که در ربیع الاول سال چهار صد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی بی تازو
خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان صدیق اکبر اند
و پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان والد پیر علی هجویری و شیخ حاجی
ملیدی ختم الاولیا و خواجه لقال و تاج الاولیا شاه سیر فالیزبان و غیرهم قدس الله اسرارهم

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رحمه الله

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبه عالی داشتند شیخ رضی الدین علی فرموده اند هر که با خاموشی احمد نرسید
آنچه از جنید و شبلی یافته اند از وی نیز یابد وفات ایشان در شیخ رضی الدین ... سال ششصد و شصت و نه هجری بوده

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی رحمه الله

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعی است از توابع اسفراین مرید شیخ احمد جورقانی اند از بزرگان و عارفان وقت بوده اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد و سی و هفت یا هشت و وفات در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سال هفتصد هجری رو داده و قبر در بغداد

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از ملوک سمنان بوده و در سن پانزده سالگی با سلطان وقت می بوده اند و در سال ششصد و هشتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند گویند که در مدت عمر یکصد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و نه و وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر ایشان در مقبرهٔ عماد الدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمده که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقائد خود نوشته و بعضی سخنان در آن رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم بخدای عز و جل از کسی که مخالف باشد در اصول و فروع از ائمهٔ اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد ادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر ایشان در حصار علی از اعمال اسفراین است

حضرت شیخ محمود مزدقانی رحمه الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبد الله و از اکمل مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی اند

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمه الله تعالے نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین دوستی که ایشان نیز

مرید شیخ علاء الدولہ سمنانی بودہ منودہ اند و بعضی سودہ پیر خود حضرت شرف الدین محمود شاہ نوبت ربع مسکون را سیر کردہ اند و صحبت ہزار و چہار صد ولی را دریافتہ و چہار صد ولی را در یک مجلس دیدہ اند و ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت مقدم شریف ایشانست و امروز خانقاہ ایشان در کشمیر موجود است وفات ایشان در ششم ذی الحجہ سال ہفتصد و ہفتاد ہجری رو نمودہ و قبر در ختلان است

حضرت شیخ بہاء الدین ولد

بعضے گفتہ اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ اند و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاہ است کہ باشارۂ حضرت رسالت پناہ صلعم دختر خود را بحسین بن احمد نکاح کردہ بود و شیخ بہاء الدین ولد ازان متولد شد بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات بودہ اند و بشیخ شہاب الدین سہروردی ملاقات نمودہ بودند وفات ایشان در سال ششصد و بست و ہشت ہجری بودہ و قبر در قونیہ است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رحمہ اللہ

مشہور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بہاء الدین محمد و اصل ایشان بلخ است و نشو و نما در روم بودہ مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم و صاحب حال و وجد بودہ اند گویند کہ چہار صد طالب علم ہر روز بدرس ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف است گویند کہ در سن شش سالگی بعد از سہ چہار روز یکبار افطار می کردند و در ہمین سن روزی با کودک چند بربام ہای خانہا سیر میکردند یکے از کودکان گفت بیا تا ازین بام بران جہیم مولانا فرمودند این نوع حرکت از سگ و گربہ می آید حیف باشد کہ آدمی بانہا مشغول شود اگر در جان شما قوتی ہست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غائب شدند کودکان فریاد برآوردند بعد از لحظہ رنگ دگرگون گشتہ و چشم متغیر شدہ باز آمدند گفتند در زمانیکہ با شما سخن میگفتم دیدم کہ جماعتے سبز قبایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمان ہا گردانیدند و عجائب ملکوت را بمن نمودند چون فریاد و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرمودند مرغی کہ ازین پرد اگر ہیچ بہمان نرسد اما این قدر بشد کہ از دام دور تر باشد و بر مدعا ہمچنین

اگر کسے درویش شود کمال آن نرسد اما اینقدر باشد که از زمرۂ خلق و اہل بازار ممتاز گردد وازین
جہان ہے دنیا بر بد و سبکبار گردد ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال شش صد و چہار وفات
وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سال شش صد و ہفتاد و دو ہجری واقع شدہ قبر ایشان در قونیہ است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمہ اللہ

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است حضرت مولوی رومی را کمال عنایت والتفات
و تعلق با ایشان بودہ از کبار خلفای مولوی بودند چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز ہفتم چلبی
حسام الدین با جمیع اصحاب پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواہم کہ بعد ازین بر جاے پدر
بنشینی و مخلصان را و مرید آنرا ارشاد کنی و شیخ راستین با یاشی و من در رکاب تو غاشیہ بر دوش
نہادہ بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانۂ دل ای جان آن کیست ایستادہ بر تخت
شہ کہ باشد جز شاہ شاہزادہ سلطان ولد بسیار بگریستند و فرمودند کہ الصوفی اولی بخرقتہ
والسیم اجری بحرقتہ ہمچنان کہ در زمان والد خلیفہ و بزرگوار بودی ہمچنین خلیفہ و بزرگوار مائی
وفات ایشان در سال شش صد و ہشتاد و سہ ہجری بودہ است

حضرت سلطان ولد رحمہ اللہ

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجادۂ ایشان و علوم ظاہر و
باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس اللہ
اسرارہم کسب نمودہ اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفتہ اند کہ غرض از ظہور ما وجود تست از
سخنان قول من است و تو فعل منی و گفتہ اند روزی والد من گفتند کہ ای بہاء الدین اگر خواہی
کہ دائم در بہشت برین باشی با ہمہ کس دوست شو و کین کسی را در دل مدار و این رباعی را بخواندند
رباعی بیشی طلبی ز ہیچکس پیش مباش چون مرہم و موم باش و چون نیش مباش خواہی
کہ ز ہیچکس بتو بد نرسد بدگوی و بد آموز و بد اندیش مباش ولادت ایشان در لارندہ
سال شش صد و بست و سہ وفات شب شنبہ دہم رجب سال ہفتصد و دوازدہ ہجری واقع
شدہ گویند کہ در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب آنست کہ بینم شادی
دریابم از خدای خود آزادی تمام شد ذکر مشائخ سلسلۂ علیہ کبرویہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم

ذکر مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ سهروردیه که منسوب است بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رحمه الله

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشائخ عراق اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانهٔ آفاق و از اکمل مریدان سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله ایشان فرموده‌اند چهل سال است که بهشت را با هرچه در وست بر من عرض میکنند گوشهٔ چشم بعاریت بآن نداده‌ام وفات ایشان در سال دوصد و نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشائخ و مرید ممشاد دینوری بوده وفات ایشان در ماه ذی حجه سال سیصد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمه الله تعالی

نام پدر ایشان عبد الله است از اجلهٔ مشائخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری اند

حضرت شیخ الشیوخ رویم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوبکر و ابو الحسین و ابو سفیان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن را کسب نموده بودند و آنرا پوشیده میداشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگر رویم خود را شاگرد جنید نمود آن وی بهتر است از حضرت جنید و من مویی از وی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیدهٔ کس ندیده است همچو رویم که در توحید سخن گفتی که گویند در اواخر عمر در میان دنیاداران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نگشتند سید الطائفه فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال سه صد و سه هجری روی داده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای

اہل طریقت و در ریاضت و مجاہدت بشبلی بوده اند مرید رویم اند و منصور حلاج را دریافته بودند
و با ابو الحسین مالکی و ابو الحسین مزین و ابو الحسین دراج صحبت داشته اند در علوم ظاہر و باطن
کامل و شافعی مذہب بوده اند در تصوف ایشان را تصانیف بسیار است و طریقۂ خفیفه منسوب است
با یشان و طراز مذہب شیخ حضور و غیبت است نقل ماست که شیخ ابو عبد اللہ خفیف فرموده اند
در ابتدا خواستم که بحج روم بباد یه رسیدم رسنی و دلوی داشتم تشنگی بر من غلبه کرد چاہی دیدم آہوی
از ان آب میخورد چون بسر چاه شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خدا وندا عبد اللہ را قدر کم ازین آہو
آوازی شنیدم که این آہو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت و تو دلو و رسن داری و قتیکه
خوش گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه کردیم اکنون باز گرد و آب خور
باز گشتم آب سر چاه آمده بود خوردم و طہارت کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند
که در مصر جوانی و پیری ہمیشه مراقب می باشند آنجا رفتم دیدم ہر دو بقبله نشسته اند سه بار
بر ایشان سلام گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دہید آن جوان سر
بر آورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده ازین اندک
نصیب بسیار ستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من
گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی را فراموش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده
با ایشان نماز پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دہید گفتند یا ابن خفیف ما را
از زبان پند نبود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دہد سه روز آنجا بودم درین مدت خوردن
و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سوگند دہم تا مرا پندی دہند جوان سر بر آورد و
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دہد و ہیبت بر دل تو افتد و ترا
بزبان فعل پند دہد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال سه صد و ہفتاد و یک ہجری
بوده و قبر ایشان در شیراز است و مدت عمر بقولی نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار است

حضرت شیخ ابو العباس نہاوندی رحمہ اللہ

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نہاوند است شاگرد جعفر حذّا
و مرید شیخ ابو عبد اللہ خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند آنانکه خداوند ... اند

اگر دست چپ ایشان را از و مشغول دارد بدست راست دست چپ خود را ببرند و هم فرموده اند
که در ابتدا که مرادر این کار گرفت دوازده سال سر به گریبان خود فرو بردم تا یک گوشهٔ دل مرا
بمن نمودند و نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حق تعالیٰ یکساعت ایشانرا بو دمن در آرزوی
آنم که حق تعالیٰ یک ساعت مرا بمن دهد تا بینیدیشم که خود چه چیزم و کجایم وفات ایشان
در سنه صد و ہفتاد ہجری بوده است

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمہ اللہ

مرید شیخ ابو العباس نہاوندی اند و از کبار مشائخ وقت ایشان را کرامات و خوارق بسیار است
وفات ایشان روز چہار شنبہ غرہ رجب سال چہار صد و پنجاہ و ہفت ہجری

حضرت شیخ وجیہ الدین رحمہ اللہ

از اجلہ مشائخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و ہر دو طریقہ
بسید الطائفہ میرسد یکی از شیخ عمویہ بمشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی برویم و ایشان
پیر شیخ ابو النجیب سہروردی اند و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سہروردی اند از اولاد
ابوبکر صدیق اند رضی اللہ عنہ شیخ الشیوخ و قطب و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل
و پیشوای وقت بوده اند و مذہب امام شافعی داشتند طریقہ ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بوده و در بغداد مشہور ترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ ابو النجیب سہروردی
در ذکر شیخ ابو النجیب در سلسلہ کبرویہ مذکور شده و حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین
عبد القادر گیلانی رضی اللہ عنہ را دریافتہ اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فوائد عظیم
و بہرہ تمام حاصل نموده اند و خواص و عوام بغداد را روی ارادت بخدمت ایشان
بوده نقل است کہ شیخ شہاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند در آن یاد گرفتم و عم من مرا از آن منع میکرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ
عبد القادر رضی اللہ عنہ آمد و من با وی بودم مرا گفت حاضر باش کہ بر مردی میرویم کہ دل وی

از خدای تعالے خبر رسید ہر و منتظر باش برکات و دیدار و یرا چون نشستم شیخ ابو النجیب گفت یا سید این برادر زادۂ من بعلم کلام مشغول است ہر چند منع میکنم از ان باز نمی ایستد غوث الثقلین فرمود خدای عمر کدام کتاب حفظ کردہ گفتم فلان کتاب و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینۂ من فرود آورد و اللہ کہ یک لفظ از ان کتب بر حفظ من نماندہ بود و خدای تعالے ہمہ مسائل آنہا بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمود کہ آنچہ یافتہ ام از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ نجم الدین مرید شیخ شہاب الدین کہ وقتے نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چہلم درواقعہ دیدم کہ حضرت شیخ شہاب الدین بر کوہی بلند نشستہ اند و جواہر بسیار پیش ایشان و خلقے بسیار در دامن آن کوہ جمع آمدہ اند شیخ آن جواہر را بر خلق می اندازند و آنہا می چینند و ہمین کہ رو بکمی کرد باز زیادہ میشود گویا کہ پیش شیخ چشمہ ایست از جواہر چون از خلوت بر آمدہ پیش شیخ رفتم پیش از آنکہ ازین واقعہ خبر کنم فرمودند آنچہ در واقعہ دیدی حق است این و امثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر است رضی اللہ عنہ و لادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نہ ہجری بودہ وفات در غرۂ محرم سال ششصد و سی و دو روے دادہ و قبر ایشان بیرون شہر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بودہ اند ہمہ فاضل و کامل و مشہور چون شیخ بہاء الدین زکریای ملتانی و شیخ نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ را نیز تصانیف بسیار است

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمہ اللہ

نام شیخ محمد بن عطار است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یگانۂ عصر و سبب ترک ایشان این است کہ در واقعہ دید کہ حضرت رسالت پناہ صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند فردای آن ترک تعلقات نمودہ سفر بغداد اختیار کردہ بعد از رسیدن آنجا مرید شیخ شہاب الدین سہروردی گشتند و با خواجہ قطب الدین بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشتہ اند ناگوری از ان جہت گویند کہ پیش از ترک و تجرید قاضی شہر ناگور بودند و وفات ایشان در سال ششصد و چہل و سہ ہجری بودہ

وقبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دہلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای حال محبت فقرا می ورزیدند و با ایشان می بودند پدر هرچند لباسهاے فاخره می ساخت و طعامهای لذیذ میداد بآن التفات نمی کردند و میگفتند من جامهٔ دنیاداران نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند ایشان را سخنان لطیف و رسالهای شریف بسیار است وفات ایشان در سال شش صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت شیخ عبدالرحمن بن علی برغش رحمه الله

لقب ایشان ظهیر الدین است مرید و خلیفه رشید پدر خود بودند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پارهٔ از خرقهٔ مبارک خود فرستادند که آنرا بپوشانند اول خرقه که در دنیا پوشیده اند آن بود وفات ایشان در سال هفتصد و شانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی و باصل از ملتان در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول و فرع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عهد شیخ الاسلام و از بی نظیران روزگار حنفی مذهب بوده از اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و صاحب کرامات عالیه و مقامات و خوارق ظاهره بودند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده بغداد رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظری بودند که کی خرقه بپوشانند روزے در واقعه می بینند که سرور کائنات خلاصهٔ موجودات پیغمبر صلعم در خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان

بر پای ایشان دو در آن خانہ طنابی بستہ و خرقہ چند بر آن طناب آویختہ است و آن سرورم طلبیدہ اند و شیخ الشیوخ دست مرا گرفتہ نیز ند بوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آن سرور اشارت بخرقہ از خرقہای کہ آویختہ بود فرمودہ گفتند عمر و این خرقہ را بہاء الدین بپوشان و شیخ الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت ایشان رسیدم ہمان خانہ ہمان خرقہ بطناب آویختہ دیدم شیخ الشیوخ برخاستہ خرقہ کہ حضرت رسالت پناہ صلعم اشارت فرمودہ بودند مرا پوشانیدہ گفتند ای بہاء الدین این خرقہ رسول است صلعم ومن در میان واسطہ بیش نیم و کسے را بی اجازت نتوانم داد بہ رخصت شیخ الشیوخ ملتان آمدہ متوطن شدہ بارشاد طالبان مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بہدایت رسیدند و اہل آن دیار تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز دران دیار ہمہ مرید ایشان و کرامات و خوارق ایشان ظاہر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش در قلعہ کوٹ کرور روی نمودہ وفات روز پنجشنبہ بعد از ادای ظہر ہفتم ماہ صفر سال شش صد و شصت و شش ہجری بودہ مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شہر ملتان است بحصار قدیم

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اجل مریدان شیخ بہاء الدین زکریا اند و صبیہ حضرت شیخ بہاء الدین نیز در خانہ ایشان بود و اصل ایشان از ہمدان است در صغر سن حفظ قرآن کردند و در ہفدہ سالگی تحصیل علوم نمودہ درس میگفتند و دیوان ایشان مشہور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بودہ اند وفات ایشان ذی قعدہ سال ہشت صد و ہشتاد و ہشت ہجری بودہ و مدت عمر ہشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیہ دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بودہ اند در علوم ظاہر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزہتہ الارواح و سوالات گلشن راز از ایشان است و مرید حضرت شیخ بہاء الدین زکریای ملتانی اند وفات ایشان

در دوم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبر در ملتان است

حضرت شیخ صدر الدین محمد رحمه الله

کنیت ایشان ابو الغنائم است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین زکریا اند و در ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است وفات شیخ روز سه شنبه بست و سوم ذیحجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهما الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین زکریا اند پنجاه و دو سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند نقل است که وقتی والدهٔ ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند دران ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته تعظیم نمودند والدهٔ شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصی است که در شکم شماست او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان در نهم جمادی الاولی سال هفتصد و سی و پنج هجری روی داده مدت عمر هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار

حضرت مخدوم جهانیان رحمه الله

نام ایشان سید جلال بخاری است و موافق نام جد ایشان است اول بارکسی که از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمد جد ایشان است که سید جلال بخاری سرخ گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی شد از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب و غوث وقت شیخ المشائخ و مشرف اهل زمانه در روزگار یگانه سعفر(؟) اند ربیان و اعیان مخدوم جهانیان و دوم

سید راجو قتال ایشان ہم از اولیای بوده اند اگرچه مخدوم جہانیان را تربیت ظاہر و باطن
پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ زکریای ملتانی اند
و در ہمراہی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار گشتند و مخدوم جہانیان
از ان جہت گویند که روز عیدی بروضه حضرت شیخ بہاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس
عیدی کردند آواز آمد که حق تعالے ترا مخدوم جہانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضه
شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز ہمین آواز آمد چون بیرون آمدند ہمه کس مخدوم جہانیان میگفتند
خوارق و کرامات زیاده از حد ایشان بظہور رسیده و در مکه معظمه که رفتند با امام عبد الله یافعی
ملاقات کردند و میان این دو عزیز اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر از ان نباشد و از مکه
معظمه که باز ہندوستان آمدند در دہلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دہلی ملاقات نموده خرقه
متبرکه چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال ہفتصد و ہفت
ہجری و وفات وقت غروب آفتاب روز چہارشنبه عید الضحے سال ہفتصد و ہشتاد و پنج واقع شده
و مدت عمر شریف ہفتاد و ہشت سال و سه ماه بیست و شش روز و قبر اوچه ملتان است

برہان الدین قطب عالم رحمه الله

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جہانیان درین قبیله
اکثرے بزرگ و صاحب حال و در علم ظاہر و باطن بکمال و مرید آبای کرام خود بوده اند
و خوارق و کرامات علیه از ایشان بظہور پیوسته نقل است که شبے بجہت تہجد برخاسته بودند
چون شب تاریک بود پاے ایشان بچوبے رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که
آن چیست فرمودند سنگ است یا آہن چوب یا چه چیز است چون صبح شد و مردم آنرا
دیدند بروشنی که از زبان ایشان بر آمده بود آن چوب پاره بحالت اصلے نمانده و شمه ہم
سنگ و ہم آہن و ہم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال ہزار و
چہل و نه ہجری است نزد فرزندان ایشان در احمد آباد که مسکن ایشان بود موجود است
ولادت ایشان چہاردہم رجب سال ہفتصد و نود و وفات وقت طلوع آفتاب ہشتم
ذی حجه سال ہشت صد و پنجاه و شش ہجری بوده و مدت عمر شصت و ہشت سال و چہار ماه

وبست وچهارم ذی قعده قبر ایشان در موضع تبوه از مضافات احمدآباد گجرات واقع است ۸۰۵ھ

حضرت سراج الدین شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات است و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رسیده پدر بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند بظاهر و باطن سیدوقت خود گویند که حلیه ایشان حلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق بوده و هم نام والدین و والده ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین و قرینه آنحضرت بوده علیه الصلوٰة والسّلام نقل است که ضعیفه مریده ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد آن ضعیفه جزع و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زده الحاح نمود که تا فرزند مرا ابن باز ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون جزع و تضرع از حد گذشت تسلی او نموده بیرون رفتند و ایشان را نیز فرزندے بود صغیر آن طفل را بر داشته بدو دست روے بآسمان کردند و گفتند الٰهی آن طفل نشد این طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه را فرمودند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشت صد و هفده و وفات شب شنبه بستم جمادی الاخری سال هشت صد و هشتاد هجری بوده و مدت عمر شریف شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمدآباد در زیارتگاه الحمدالله که باتمام رسید و باختتام انجامید بمیامن امداد روح مقدس مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله متبرکه نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله شریفه کبرویه و سلسله کریمه سهروردیه قدس الله اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای عالیه است و اکثر اهل اسلام از خواص و عوام خارج ازین سلسلهای نیستند چرا که بی وسیله و دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازین جهان بس دشوار است و نجات در عقبی بے آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد بآسانی متصور نیست چنانچه در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه و تعالے گوید بنده من فلان دانشمند را در فلان محله

می شناختی فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم گوید برو که ترا بوی بخشیدم پس وقتیکه
بشناخت نسبت پیوند در سبب نجات میگردد و بمهر دوستان او گرفتن سیرت ایشان
وپی بردن باحسان با ایشان بهتر و اولی تر لهذا اکثر خود را در یک سلسله مسالک معیا زده این
فقیر خود را در سلسله شبرکه منتظم گردانیده و دست در دامن با سعادت قطب ربانی
غوث صمدانی پادشاه مشائخ امام ائمه پیر دستگیر شاه محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنه زده امیدوار است که از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید و
حق تعالی این کمینه بنده خود را با ایشان به بخشد بدانکه اسامی بزرگان که درین سلسلها مذکور
شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و مشائخ این سلسلها بسیاری از اکمل اولیا
وصاحب مقامات علیا بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز
برای رعایت ترتیب ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط سفینه این فقیر بذکر همین
بزرگان عالی شان و عالیجاه اختصار نمود ذکر مشائخ متفرقه و اکابر که سوای سلسلهای
مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای ظاهر نشد اما تاریخ تولد و
وفات بهم رسید ازین جهت احوال ایشان را در فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشت

حضرت مالک دینار رحمه اللہ

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بودند و بحضرت
شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند که وقتی برکشتی سوار شدند چون بمیان
دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ ندارم ایشان را چندان زدند
که بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند بار دیگر مزد طلبیدند بار در جواب گفت ندارم
دیگر بار ایشان را بزدند گفتند پای ترا گرفته در دریا می اندازیم چون این را گفتند ماهیان
از دریا بر آمدند و در دهن هر یک دیناری ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند
و با نهاد اوند چون اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند و عذر گناه
خواستند مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی غائب شدند
نقل است که سفر نمودند حق تعالی امت حضرت سید المرسلین را دو چیز داده است

که تو جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی اذکرونی فاذکرکم یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی استجب لکم و از من بطلبید تا من قبول کنم فرموده اند در بعضے کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی سیفرماید هر عالمے که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه بادی کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش از دل او بر دارم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سرہ

کنیت ایشان ابومحمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشائخ کبار را دریافته اند نقل است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافتے گفت دران ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا کرد این همه از برکت است وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در بصره است

حضرت شیخ سفیان ثوری رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده اند از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیاری از مشائخ را دیده اند و بیست و سه سال متصل شب نخفته اند فرمودند هرگز حدیثی نه شنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسے چیزی نمی گرفتند که اگر دانم در ان جهان در زنی مانم میگیرم روزی ایشان بیمار شدند خلیفه طبیب ترسائی داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون طبیب قاروره بدید گفت که از خوف الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره گشته از مثانه بیرون می آید و در دنیا که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیبے بر بالین بیمار میفرستم خود بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و صد بزرگ شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند جوانی را حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه به تو دادم تو این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سود کردی اگر همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل است که سفیر بودند اگر به ده خود دست

نه از ان ریاست و یکی از بهر خدا اگر از ان یک جزو که از بهر خداست در سالی یک قطره از چشم بیاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه پلاس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نه بستن است و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزدیک خدای شوی با گناه بسے کرسیان تو و خدا بود آسان تر از آنکه یک گناه میان تو و بندگان او بود و فرموده اند یقین آنست که ستم نداری خدای را در هر چه بتو رسید وفات ایشان به بصره سوم ماه شعبان سال یک صد و شصت و یک هجری بوده و بقولی سه شصت و دو مدت عمر شریف شصت و سه سال چون ایشان را غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

حضرت داؤد بن نصر طائی رحمه الله

کنیت ایشان ابو سلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و مرید حبیب راعی و از قدمای مشائخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه الفقها بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است که یکی در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان می نگریست فرمودند نه دانی چنانچه بسیار گفتن کراهیت دارد و بسیار دیدن نیز مکروه است ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو داع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت تکبیر گوئی که این هر دو محل حجاب ست وفات ایشان در سال یکصد و شصت و دو بقولی پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان ابان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشائخ و مقتدای این قوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صائم الدهر می بودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا سیر فتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن می کنی که سیفر باید و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت به تسلیم و رضاست گویند شبی تا روز نخفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم روزے شخصے پیش ایشان آمد و گفت ای شخص میخواهم که از تو چیزی به بینم گفتند بگو آنچه می خواهی

گفت خرمای تر میخواہیم وقت خرمای تر نبود زنبیلی بدست او دادند که پر از خرمای تر بود
وفات ایشان در سال یک صد و شصت و ہفت ہجری بوده

حضرت امام عبد اللہ بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنہ در فنون علوم جامع و صاحب کشف و کرامات واز معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند و مشائخ کبار را دریافته اند نقل است که روزے در کوچہ میگذشتند نابینای را گفتند که عبد اللہ مبارک می آید ہر چہ می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا حق تعالے چشم من باز دہد ایشان دعا کردند ہمان لحظہ حق تعالے چشم با و باز داد و صاحب کشف المحجوب نوشتہ اند کہ والدۂ امام عبد اللہ روزی بباغ بطلب ایشان رفت و ایشان را خفتہ یافت و دید کہ مارے بزرگ شاخ ریحان در دہان گرفتہ مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در سال یکصد و ہشت و در ماه رمضان سال یکصد و ہشتاد و یک ہجری بوده

حضرت محمد صبیح المشہور بابن سماک رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای این قوم و صاحب مقامات علیہ و کرامات جلیہ بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشتہ اند فرموده اند بہترین تواضع آنست کہ خود را بر ہیچکس فضل ننہی و فرموده اند طمع رسنی است در گردن و بندیست بر پای بردار تا رہی
وفات ایشان در سال یکصد و ہشتاد و سہ ہجری بوده

حضرت شقیق بن ابراہیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ ست از قدمای مشائخ و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافتہ اند و با سلطان ابراہیم ادہم صحبت داشتہ اند و حنفی مذہب بوده اند روزی از سلطان ابراہیم ادہم پرسیدند کہ شما در معاش چہ می کنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند سگان خراسان نیز چنین میکنند سلطان گفت پس شما چہ ان میکنید فرمودند تا چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسہ بر پیشانی ایشان دادند و گفتند استاد تو ئی روزے شخصے بخدمت ایشان آمد و گفت ایہا الشیخ گناه بسیار دارم و میخواہم کہ توبہ کنم

گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چه گفت هر که پیش از مرگ آید اگرچه دیر آمده باشد زود آمده است شیخ فرمودند سه چیز قرین فقر است فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و سه چیز لازمه توانگر است رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان در سال یکصد و نود و چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان است

حضرت شیخ یوسف اسباط رحمه الله

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل یگانه بوده اند و شیخ فریدالدین عطار ایشان را از زهاد تابعین نوشته اند گویند هفتاد هزار درم میراث یافته اند و هیچ از آن صرف خود ننمودند بفقرا دادند برگ خرما می یافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و شش هجری واقع شده است

حضرت ابوسلیمان دارانی

نام ایشان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشائخ شام اند و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بودند و داران دیهی است از دههای دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز یکی نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر در مرفع داران است

حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله

نام پدر ایشان غیاث ست که مولانای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشائخ اند اصل ایشان از مریس است و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا مقام کند بیرون میرود از آن دل آخرت و نیز گفته که از سخنان این طائفه هیچ چیز بدل من قرار نگرفت تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بر آن نیافتم و نیز گفته اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس است وفات ایشان در دهه سال دو صد و شانزده هجری و بقولی نوزده بوده است

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشائخ موصل بوده اند و با سی کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که اول بار که عبدالله حق را رحمه الله

دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز پیش نیست چشم و زبان و دل و هوا چشم چان نگر که نشاید و زبان نهمه نگوی که خدای در دل تو تجلات آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان و هوا نگاه دار و هیچ مجوی باد و اگر این هر چهار بدین صفت نباشد خاکستر بر سر باید کرد آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی سال دو صد و بست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته بودند و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطاء بن ماهان بن عبد و اصل ایشان از مرو است از جملهای مشایخ و بزرگان این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از اوتاد عراق بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند با امام احمد حنبل رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ چهار پای در راههای بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پا برهنه می بودند روزی مردی راستوری روث انداخت فریاد بر آورد که بشر از عالم برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند که می فرمایند ای بشر میدانی که خدای تعالی چرا ترا برگزیده از میان اقران بلند گردانید مرتبه ترا گفتند یا رسول الله نه فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب و اهل بیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهار شنبه دهم محرم سال دو صد و بست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون برحمت حق پیوستند آواز نوحهٔ جنیان از خانهٔ ایشان بگوش مردم میرسید و بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد فرمودند که آمرزید مرا و آنها را که بر جنازهٔ من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا به قیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رحمه الله

کنیت ایشان ابو الحسن است و اصل از دمشق مرید ابو سلیمان دارانی اند و الد ایشان نیز از مشهوران و عارفان بودند خاندان ایشان خاندان زهد و ورع بوده و از بزرگان این قوم ممدوح مشائخ اند گویند ایشان را ابو سلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالف فرمان او نکنند روزی سلیمان در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابو سلیمان گفتند تنور تافته شد چه میفرمائی ابو سلیمان جواب نداد ندسه بار مکرر گفتند ابو سلیمان را دل به تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین ابو سلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن یاد ایشان آمد که باحمد چه گفته باز فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون جستند در تنور یافتند و یک موی ایشان نه سوخته بود وفات ایشان در سال دو صد وسی و دو هجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گو ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن از وی بادی جدا شد بجهت دفع خجالت او گفته آواز بلند ترکن که من نمی شنوم و خود را چنان فرا نمودند که گوش ایشان گرانست و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان بماند گویند به سفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدای بس و اگر همراه خواهی کرام کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر اینکه گفتم پسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار خویش را با عتماد خدا و زبان را براست گفتن و چشم را بالعبرت نگریستن وفات ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع ماسجرد که از نواحی بلخ است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشائخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم را و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابو تراب نخشبی و ابو حفص حداد را

وطریقهٔ ملامتیه داشتند و جامیه بروی لشکریان داشتند شیخ احمد فرموده اند هرکه درویشان را خدمت کند بسه چیز مکرم شود تواضع و حسن ادب و سخاوت وگفته اند هیچ خواب گران نیست از خواب غفلت وفات ایشان در سال دوصد و چهل هجری بوده و مدت عمر نود و پنج سال است و قبر در بلخ است

شیخ ابو العباس حمزه بن محمد حارث بن اسد محاسبی رحمه الله

از متقدمان مشائخ هرات و مستجاب الدعوات بودند فرمودند هرکرا صحبت اولیا آراسته نساز بهیچ بند آراسته نگردد وفات ایشان در دوصد و چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله

کنیت ابو عبد الله است و اصل از بصره از علمای و قدمای مشائخ و جوخ اولیای وقت با ایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت بدیوار ننهاده اند تنها بود و از نشستند پرسیدند این محنت چراست فرمودند شرم دارم که در تنها یم الهی بنده وار نه نشینم علم محاسبه با ایشان است منسوب و سخن ایشان اندر توحید و تجرید بود. مذهب ایشان رضا است و از جمله مقامات وفات ایشان در بغداد سال دوصد و چهل هجری روی داده نیز چنین آورده که حضرت ذو النون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابو الفیض است و نام ثوبان بن ابراهیم و اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشائخ و پیشوای اهل ملامت و صاحب ریاضت و کشف و کرامات و در تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده اند تا در حیات بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان هیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از ان ست که در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی در کشتی نشستند بازرگانی را گوهری گم شده همه اتفاق کردند که ایشان برده. هر سو بخایند و اهانت بسیار سانیدند چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من نبرده ام هزاران ماهی سر از دریا بر آوردند و در دهان هر یکی گوهری یکی از انها گرفتند و با ایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در پای ایشان می افتادند و عذر میخواستند و همین نقل را

صاحب کشف المحجوب از زبان ذوالنون مصری قدس سره نسبت بخوان مرتفع داری که اندر یک
کشتی با ایشان بوده می نمایند فرمودند هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا نه معصیتے کردم خدای را
و نه قصد معصیت در من پدید آید گویند چون میخواستند نماز مشغول شوند میگفتند بار خدایا بکدام
قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو و بکدام دیده نگرم به قبلهٔ تو و بکدام لغت
گویم نام تو از بی سرمایگی سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه راست آنراست
که از خدای ترسان است چون ترس برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی
با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار نگیرد در شکمی که از طعام پر باشد و نیز
فرموده اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص از غفلت فرموده اند علامت
محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن
حضرت شیخ را پرسیدند که از مردم پرهیزگار کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد
پرسیدند علامت توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه
کرا بیشتر فرمودند بدخوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هرچه ترا از
حق مشغول دارد پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند و نیاموزد شیخ
فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی اسرار خود را از ایشان پوشیده دارید
و زهاد را برغبت که رغبت شما دیده بعضی از عبادت را بشما بیاموزند و اهل معرفت بسکوت
یعنی پیش عارف حرف گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم شعبان
سال دوصد و پنج هجری واقع شده نقل است که چون برحمت حق پیوستند آن شب هفتاد
کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای ذوالنون خواهد
آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازهٔ ایشان را می بردند مرغان بسیار بر جنازه پر درهم
بافتند چنانکه همه خلق را بسایه خود پوشیدند و هیچکس از آن جنس مرغان را ندیده بود
و خلق از آن کاری که نسبت با ایشان داشتند باز آمدند و تائب گشتند و قبر حضرت
شیخ در مصر است و بر قبر ایشان نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان نماند بود ذوالنون
حبیب الله من الشوق قتیل الله و بعضے از منکران هرگاه آن نوشته را بتراشیدند باز نوشته می یافتند

حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سره

نام ایشان عسکر بن الحصین است و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اجل مشایخ خراسان بوده اند و با ابو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در دریای عبودیت افگنی و دل در خدای بستہ داری اگر دہد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی و گفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر دلہا فرد عبیر خلد گردی دامن تست ٭ غبار گرز دلہا رفتہ باشی ٭ وفات ایشان در منتصف جمادی الاول سال دو صد و چہل و پنج ہجری بوده چون در بادیہ بصره رحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بآنجا رسیدند و ایشان را دیدند رو بہ قبلہ ایستاده و خشک گشتہ و عصا در دست در کوه و ریش نہاده و از درنده ہا ہیچ ضرری نہ رسیده

حضرت شیخ ابراہیم بن عیسیٰ رحمہ اللہ

اصل ایشان از اصفہانست با معروف کرخی صحبت داشتہ اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند ہرگاه خواہی کسی را از اولیای حق بشناسی این بگوئے ہو الاول و الآخر و الظاہر و الباطن و ہو بکل شئ علیم وفات ایشان در اصفہان سال دو صد و چہل و ہفت ہجری واقع شده

حضرت شیخ زکریای بن یحیی الہروی

از کبار مشائخ مستجاب الدعوات بودند امام احمد حنبل رضی اللہ عنہ فرموده اند زکریاے از جملہ ابدال ست وفات ایشان در ہرات ماه رجب سال دو صد و پنجاه و پنج ہجری بوده

شیخ ابو عبد اللہ السنجری رحمہ اللہ

از بزرگان مشائخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشتہ اند و بارہا بر قدم تجرید سفر کرده اند شخصے ایشانرا گفت یک دینار زر سرخ دارم میخواہم کہ تو دہم مصلحت چہ می بینی گفتند اگر بدہی ترا بہتر و اگر ندہی مرا بہتر فرمودند بر واعظے کہ تونگر از مجلس او نہ درویش برخیزد و درویش نہ تونگر او نہ واعظ ست وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده ٭

شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است طریقۂ حکیم منسوب است بایشان وسخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشائخ اند وصاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص یاران امام اعظم رضی اللہ عنہ صحبت دار خضر بودند علیہ السلام و ہر روز یکشنبہ باخضر علیہ السلام ملاقات می کردند و واقعات از یکدیگری پرسیدند گویند یکبار تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیہ السلام آن ہمہ را پیش ایشان باز آورده وگفت خود را بدین مشغول مید ار ایشان گفتہ اند صد شیر گرسنہ در رمۂ گوسفندان چندان تباه میکند کہ یک ساعت شیطان کند وصد شیطان آن تباہی نکنند کہ یک ساعت نفس آدمی نقل است کہ در جوانی صاحب حسن بوده اند زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد با و التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت کہ بباغ رفتہ اند خود را بیارا ست وآنجا رفت از باغ بگریختند وزن در عقب مید وید باو توجہ نکردند بعد از مدتی کہ مسن گشتند این سخن بیاد ایشان آمد ودر خاطر گذشت چہ بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از ان تائب گشتی چون این در خاطر خطور کرد اندوہ ناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در خاطر این نبود اکنون بعد از ریاضتہای بسیار در پیری پشیمانی چہ سود بجست این خطرہ سہ روز ماتم داشتند بعد از سہ روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند ای محمد رنجور مشو نہ از ان است کہ در روزگار تو حیتی است بلکہ آن خاطر از ان بود کہ از ایام جوانی تا حال چہل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا دورتر گشت و دوران تو یم تر اجرمی نیست و در حال تو قصوری نہ رفتہ و انچہ دیدی از دراز کشیدن مدت مفارقت ماست وازین باید دانست کہ درین ایام کہ سال ہزار وچہل ونہ ہجری است واز زمان پیغمبر صلعم دور تر گشتہ ودر دلہا وعملہا ونیت ہا خصوصًا در دنیاداران چہ قدر تفاوت رفتہ باشد وفات ایشان در سال دو صد وپنجاہ وپنج ہجری واقع شده

حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو زکریا است ولقب واعظ در باب ایشان بعضی از اکابر گفتہ اند خدا را

یحیی بود یکے از انبیا و دیگر از اولیا و اول کسی که از مشائخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند با ایشان گفتند قومی اند که میگویند با بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگوئید رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بدهی میگذشتند برادر ایشان گفت خوش دهی است فرمودند خوش تر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است و گفته اند با مردان سخن کم گوئید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفته اند سه خصلت از صفات اولیاست اعتماد بر خدا در همه چیز و بی نیاز بودن از همه چیز و رجوع کردن باو در همه چیز و گفته اند منتهای همنشین صدیقان ست پرسیدند نشان محبت چیست فرمودند آنچه بنیکوی زیاده نشود و بجفا نقصان نه پذیرد شخصی گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول نمی کند دیگرے چون قبول کند و گفته اند الٰہی تو دوست میداری که من ترا دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست ندارم با اینهمه احتیاج و گفته اند الٰہی اگر من نتوانم که از گناه باز مانم تو میتوانی که گناه بیامرزے و گفته اند الٰہی مراعمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری روی داده و قبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان معمر

حضرت شیخ ابو حفص حداد رحمه الله

نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ وقت بود مرید عبد الله ا وردی و استاد ابو عثمان حیری اند با سید الطائفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی میگذشتند یکے را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم گم شده بجز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام برندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پیدا آمد نقل است که یکے از ایشان طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم آید در شریعت همه درها بر تو گشاده گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم در باختن دنیا است برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را چهار ماه مهمانی کردند و هر بار رنگها اے وطعامی دیگر پیش آوردند چون

بوداع رفتند وگفتند یا شبلی اگر به نیشاپور آئی میزبانی وجوانمردی بتو آموزیم گفتند یا شیخ چه کردم فرمودند تکلف کردی ومتکلف جوانمرد نبود مهمان را چنان بایست داشت که نبود را تا بآمدن مهمان گرانی نه آیدت وبرفتن شادمانی نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید ورفتن بر دل آسانی شود وهر کرا با مهمان حال این بود جوانمرد نبود وفات ایشان در سال سیصد و شصت وچهار هجری وبقولی دوصد وشصت وپنج واقع شد

حضرت شیخ علی بن موفق بغدادی رحمة الله

از قدمای مشایخ عراق وبزرگان این قوم بوده اند وحضرت شیخ ذوالنون مصری را دیده اند وسفر بسیار کرده وهفتاد حج گذارده اند وقتی بعد از حج با خود گفتی تا کی ... می آیم نه دل ونه وقت من خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دید ... گفت ای پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی ... روزی در راه کاغذی یافتند ودر آستین خود نگاه داشتند چون از آستین بر آوردند ... دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر می ترسی وحال آنکه پروردگار توام وایشان گفتند خداوندا اگر من ترا از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر واگر بامید بهشت ... هرگز در انجا جای مده وفرود میار واگر بمهر می پرستم یکدیگر را بنمای وپس از ان ... لیکن وفات ایشان در سال دوصد وشصت وپنج هجری بوده وقبر ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید وگویند که شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری هر وقت ... انجا رسیدی فرود آمدی وبادب گذشتی

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمة الله

کنیت ایشان ابوجعفر است واصل ایشان از بصره گفته اند ... تام فقر از و برخاست وفات ایشان در سال دوصد وهشتاد هجری ...

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است واز ابنای ملوک بوده اند ومرید ابوحفص حداد ... بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی وابوذراع بصری وابوعبید بصری

گویند شاه شجاع چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را خفته یا در طلب خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا بدل خوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابو صالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقهٔ قصاریه منسوب با یشان است و درین طریق اظهار و تشهیر بوده صاحب کرامات و امام اهل ملامت و در مذهب سفیان ثوری بوده با بو تراب نخشبی و علی نصر آبادی و ابو حفص صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان اصحاب بعراق بردند و احوال بگفتند سهل تستری و سید الطائفه گفتند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هرچه خواهی که پوشیده بود بر کس آشکارا مکن و گفته اند من شمارا بدو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از جهال و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود بخدای بازگذاری بهتر است ازانکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت و بد خوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند تواضع آن بود که کس را بخود محتاج نه بینی در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ شیخ بن شجرف قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر است و اصل از مرو و از قدمای مشائخ خراسان اند گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده من بسوی تو تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را می شستند بر ساق پای نوشته دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد و سه هجری بوده بر جنازهٔ ایشان سی هزار کس نماز گذاردند

حضرت شیخ ابو عبد الله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل ایشان از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشائخ هرات اند

و پیر شیخ ابویعلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور که او را خورده باشی نه
او ترا اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد وفات ایشان در سال
دوصد و هفت هجری بوده و قبر در هرات است

حضرت شیخ ابوعبدالله مغربی رحمه الله

نام ایشان محمد اسمٰعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی و
مرید ابوالحسن علی زرین اند و ایشان مرید خواجه عبدالواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری
اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه سینا سخن میگفتند سخن بجای رسید که گفتند بنده با او
چندان نزدیکی بود که فرو ماند فرو سنگ از کوه می جنید و پاره پاره میشد و بهامون می آمد
و گفته اند بدان خوارترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند و عظیم ترین خلق
را تواضع کند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد و بیست
دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سیناست

شیخ ابوعبدالله الخاقان الصوفی رحمه الله

از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده

حضرت سهیل بن عبدالله تستری قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذوالنون مصری و از کبار علمای این طائفه
و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت طریقه سهیله منسوب بایشان است
و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل
بن عبدالله تستری آن روز که از مادر زاد و صائم بودند و آن روز که از دنیا رفت نیز
صائم از ایشان پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل نه دهد و عمل
دهد و اخلاص نه دهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول نه دهد
گفته اند که در شبانه روزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که
گرسنگی کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدای تعالی گفته اند و سر همه آفتها سیر خوردن است
و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ معصیتی عظیم تر

از جہل نیست وگفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را بخوی نیک بدل کنی وگفته
اند ہیچ معصیتے بزرگتر نیست از فراموشی حق وگفته اند خداوند اہر روزی وشبی وساعتی عطائے
است وبزرگترین عطایا آنست که ترا از کرخود الہام کند وگفتند ہیچ یاری دہی نیست الاعدائے
وہیچ دلیلی نیست الارسول خدای علیہ وہیچ زادی نیست الاالتقوی وہیچ علی نیست الاصبر وگفته اند
خدای ما خلق را بیافرید وفرمود بمن راز گوئید واگر راز نمی گوئید بمن نگرید واگر این نه کنید حاجت
از من بازخواہید وگفته اند ہرگز دل زنده نشود تانفس نمیرد وگفته اند تصوف اندک خوردن است
وباخدائے آرام گرفتن واز خلق گریختن وگفته اند توکل آنست که اگر چیزے بود واگر
چیزے نبود در ہر دو حال ساکن باشی وگفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدائے
وگفته اند نفس از سه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرائی وفات ایشان
در ماه محرم سال دوصد وہشتاد وسه ہجری بوده واین قول اصح است ومدت
عمر شریف ہشتاد گویند روزی که جنازهٔ ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند
جہود ہفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون به جنازه رسید آواز برآورد
که ای مردمان آنچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها از آسمان می آیند
وخود را بر جنازه می مالند وہم مسلمان شد

حضرت شیخ ابوسعید خراز روح الله

نام ایشان احمد بن عیسی است ولقب خراز واصل ایشان از بغداد وطریقه خرازیه منسوب
است بایشان واول کسی که در فنا وبقا عبارت کرد ایشان بودند واز بزرگان وقدمائے
مشائخ اند اندر علم توحید واشارت امام ویگانه مشائخ بودند شیخ الاسلام فرموده اند
که در علم توحید ہمه پیرو ما اند واز مشائخ ہیچکس از وی نشناسم ونزدیک است که خراز
پیغمبری بودی از بزرگی ومرید محمد بن منصور طوسی ودسراه شاد مرید ان آیتی بوده اند
وبا ذو النون مصری وسری سقطی وبشر حافی وغیر ایشان از اجلهٔ اکابر صحبت داشته اند
گویند وقتے در عرفات بودند حاجیان دعای کردند ومی زاریدند ایشان گفتند مرا آرزو
آمد که من ہم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم چیزے نمانده که با من نه کرده باز قصد دعا کردم ہاتفے

آوازداد که پس وجود حق دعا میکنی یعنی پس از یافت ما از چیزی خواهی ایشان گفته اند وقت عزیز خود را جز بعزیز ترین چیز ها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد ترا و یقین آنست که بر گیرد ترا وفات ایشان در سال دوصد هشتاد و شش هجری بوده و بقولی دوصد و هشتاد و پنج و با هفت و قبر در مکهٔ معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رحمه الله

کنیت ایشان ابوالفضل است و با ذوالنون مصری صحبت داشته اند و حضرت بایزید بسطامی را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دوصد و هشتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابوحمزه بغدادی رحمه الله

نام ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابو تراب نخشبی صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابوالحسین نوری و خیر نساج بودند وقتی در بغداد از قرب الٰهی چیزی می اندیشیدند از خود غائب گشتند همچنان در رفتن ایستادند چون باخویشتن آمدند خود را در بادیه دیدند زیر میلے

حضرت شیخ ابوحمزه خراسانی رحمه الله

اصل ایشان از نیشاپور است و از اجلهٔ مشائخ و در توکل یگانه بوده با ابو تراب نخشبی و شیخ ابوسعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطائفه بوده اند صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند چون سه روز بگذشت گروهی بآنجا رسیدند باخود گفتم که ایشان را آواز دهم باز گفتند که خوب نباشد که از غیر خدا خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در چاه انداخته شاید آرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان راه است مبادا بیخبری بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم ابوحمزه گفتند نفس من باضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون آنها سر چاه پوشیده رفتند من باحق مناجات کردم و از غیر او نا امید گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را کسی بگشاد و جانوری عظیم مثل اژدها

دُمِ خود را درون چاه انداخت دانستم که سبب نجات من است و فرستادهٔ حق است دُم
آنرا بگرفتم و مرا بیرون کشید هاتفی آواز داد که نیکو نجات یافتی یا ابا حمزه که تلفی از تلفی ترا نجات
داد نقل است که روزی سید الطائفه شیخ جنید ابلیس را دیدند برهنه برگردن مردم می جست
گفتند ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند مردم
آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابو حمزه خراسانی و ابو الحسین
نوری و ابوبکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابو حمزه سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن
ملعون اولیای خدای ازان عزیز تر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات
ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر دقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطائفه
صحبت داشته اند و از اقران ابو الحسین نوری و ابو حمزه خراسانی اند وفات ایشان
در سال دو صد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحق و اصل از بغداد است صاحب صحو و در طریق توکل و تجرید یگانه
و از خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطائفه جنید و نوری و صحبت دار خضر
علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی گفت در میان سخنانی که ابراهیم
خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت یابی توبه و اگر از هری شبی بگروی
ازان توبه کن ممشاد دینوری فرموده اند نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی
که دوستی از دوستان ما بینی برخیز و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف می بارید آنجا رفتم
و ابراهیم خواص را دیدم مربع نشسته و گرد وی مقداری از سری سبز تهی از برف
و با همه برف که بر سردی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت
فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده یوسف بن حسین ایشان را نه
شسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری که فارغ

می گشتند غسل می کردند و آن روز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده بودند و سرمای عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار طرک صفاهان است ٭

حضرت شیخ زکریا یحیی بن دلویه ٭

کنیت ایشان ابو یحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو الحسن نوری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و مشهور اند با بن البغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع شده مولد و منشاء ایشان بغداد است و نوری از آن جهت گویند که چون در خانهٔ تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن می شد و محرم حق اسرار مریدان سید الستند مرید سری سقطی اند و ذو النون مصری را دیده بودند و با محمد علی قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطائفه اند در طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشان را مشائخ وقت امیر القلوب گفته اند و وجد و حالتی عظیم داشتند طریقهٔ ایشان را نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنیدیان است و قاعدهٔ مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که یک نفس در دنیا نزدیک من دوست تر از هزار سال آخرت است از بهر آنکه این سرای خدمتیست و آن سرای قربت و قربت بخدمت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامهٔ ایشان را برد و هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باین باز ده شیخ فرمودند تصوف ترک کردن جمیع حظوظ نفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی فی الدنیا لم یعرفه فی الآخرة هر که نه شناخت خدای را در دنیا نمی شناسد او را در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بودند مشائخ فرموده اند که هیچکس در زمان ابو الحسن نوری چون او نیکو طریقت و عمل سخن نبوده شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم

نوری را بہ بیم گفت او چند سال نزدیک ما بود و ہیچ از دہشت بیرون نیامد یک سال دیگر گرد شہر میگشت و با کس نیامیخت دو سال دیگر در ویرانہ خانہ بگرفت و ہیچ بیرون نیامد مگر بہ نماز و سالی خاموشی گزید و با ہیچکس سخن نہ گفت آن جوان گفت ہیچ اہم البتہ او را بہ بیم ابراہیم او را بنوری دلالت کرد چون بہ شیخ رسید از وی پرسیدند با کہ صحبت داشتہ گفت با ابوحمزہ خراسانی شیخ گفتند آن مرد کہ از قرب نشان میدہد و اشارت میکند گفت آری گفتند چون بہ نوری رسی وی را اسلام گوئی بگو کہ اینجا مائیم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت نباشد و تا مسافت بود و کائی بجای پس قرب بعد بود و وفات ایشان در سال دو صد و نود و پنج ہجری بودہ و بقولی دو صد و ہشتاد و شش و صحیح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری برحمت حق پیوستند سید الطائفہ فرمودند ہیچکس در حقیقت صدق سخن بہ گفت تا نوری برد کہ صدیق زمانہ او بود ؛ ؛

حضرت شیخ عمرو بن عثمان ملی الصوفی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوعبداللہ است مرید سید الطائفہ و استاد حسین بن منصور حلاج اند و صحبت داشتہ اند با ابوسعید خراز و عالم بودہ اند بہ علوم حقائق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند و ہجر ساختند و از مکہ معظمہ بیرون کردند چون بجدہ رفتند اہل آن دیار ایشان را قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و ثقات این قوم اند بزرگان این طائفہ گویند ہر چہ بر حسین آمد بسبب دعای عمرو بن عثمان است کہ وی را از خود برنجانید و فات ایشان در بغداد سال دو صد و نود و شش ہجری بودہ و بقولے دو صد و نود و یک و بقولے دو صد و نود و ہفت کہ سال وفات حضرت سید الطائفہ است و قول آخر اصح است

حضرت شیخ ابوعثمان واعظ رحمہ اللہ

نام ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و منشاء وی بودہ بعد از ان بہ نیشاپور انتقال نمودند و ہم در آنجا رحلت فرمودند وفات ایشان در سال دو صد و نود و ہشت ہجری است

حضرت شیخ سمنون بن محب الکذاب

کنیت ایشان ابو الحسن است و بقولی ابو القاسم خود را کذاب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس مذکور است و تا کذاب نمی گفتند ایشان را بازمی گریستند در علم محبت یگانه بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم اللہ صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسین نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد چهل هزار درم نفقه کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمدائن رفتیم و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دوصد و نود و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس سرہٗ

نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشاپوری است و حیره محله ایست از محلات نیشاپور اما اصل ایشان از ری است مرید شاہ شجاع و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرمایند که حق سبحانه و تعالی مرا و ابو عثمان را از سه پیر سه مقام عنایت نمود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاہ شجاع و مقام شفقت از صحبت ابو حفص و درین محل صاحب کشف المحجوب می نویسد مرید را روا باشد که به صحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین برسد و از هر پیری یا صحبتی دیگر کشف مقامی کرد و با سید الطائفه درویم و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در ریاضت اندر وقت خود یگانه و در ابتدا حال بیست سال اندر بیابانها عزلت گزیدند چنانکه حس آدمی نه شنیدند و از مشقت پیه ایشان بگداخت و چشمها مقدار سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند پس از بیست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اہل خدای و مجاوران خانه وی کنم تا مبارک بود و قصد که معظمه کردند مشائخ از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل شده و بحالی که بجز رمق چیزی نمانده بود یافتند گفتند یا ابا عثمان بیست سال برین صفت

زیستے کہ آدم دور تیش در روزگار تو عاجز نہ شدند بگوی کہ چرا رفتی و چہ دیدی و چہ یافتی و
چرا باز آمدی گفتند بسکر میرفتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جملہ مشائخ گفتند
یا باعثان حرام است کہ بعد از تو بر معبران کہ عبارت صحو و سکر کنند کہ انصاف جملہ بداد
و آفت سکر باز نمودی و از جملہ سخنان ایشان است کہ گفتہ اند خلاف سنت در ظاہر علامت
ریای باطن بود و گفتہ اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفتہ اند ہر کہ خدای را
دوست دارد آرزومند خدای و بقای خدا بود و گفتہ اند عاقل آنست کہ از ہر چہ میرسد
بیش از آنکہ باو رسد کار آن بسازد و وفات ایشان در ماہ ربیع الاول سال دو صد و نود
و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق

کنیت ایشان ابو العباس و اصل از طوس است از قدمای مشائخ و بزرگان این قوم
بودہ اند و در بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رود باری و شاگرد حارث محاسبی اند
و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشتہ اند حضرت سید الطائفہ شیخ جنید
از ایشان حکایات سیکردہ اند ایشان فرمودہ اند ہر کس ترک کند از زندگانی نمی کند
براحت و نیز فرمودہ اند کہ بسیار نظر کردن بسوی باطل می برد معرفت حق را از دل
وفات شیخ در سال دو صد و نہ ہجری بودہ

حضرت شیخ طلحہ بن محمد صباح نبیلی رحمہ اللہ

از اکمل مریدان شیخ ابو حسان حبری اند و صاحب مقامات عالی وفات ایشان
در سال سہ صد و دو ہجری رو دادہ

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی

کنیت ایشان ابو یعقوب و از قدمای مشائخ کبار و مرید ذو النون مصری و شاگرد
امام احمد حنبل اند و عمر دراز یافتہ با بسیاری ازین طائفہ صحبت داشتہ اند فرمودہ اند
شنیدم کہ ذو النون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و درخواست تعلیم
آن نمودم تا آنکہ روزی طبقے با سرپوش کہ در سفرہ پیچیدہ بود بمن داد و فرمود بفلان

دوست من بر سان طبق را بر داشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا درین چه باشد خود را نتوانستم ضبط کردیون وا کردم دران موشی بود بدر رفت گفتم کمن استهزا کرد غضبناک باز گشتم چون مرا بدید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون تواتی نمود وفات ایشان درسال سه صد وسه چهار هجری بوده .

حضرت شیخ ابو العباس بیستی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم است و باصل از بست است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس بیستی هفتاد سال پهلو بر زمین نرسانید و بدیوار و ستون تکیه نه کرد و پای برهنه از نیشاپور بحرمین الشریفین رفت و مدتها در بیت المقدس اقامت نمود و وفات ایشان در ماه محرم سال سه صد و چهار هجرے بوده

حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا قدس سره

نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از بغداد بود و ساکن گشتند بر بلده دمشق از اجله مشائخ شام اند و مرید ابو تراب نخشبی اند باسید الطائفه و نورے صحبت داشته اند وقتی ابو الخیر تینانی ایشان را دیدند که در هوا میروند آواز دادند که بشناختیم در جواب ایشان گفتند نشناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو الخیر نشناخت شخص را میگفت و ابو عبد الله شناخت مقام و شرف را وفات ایشان در سال سه صد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است و صاحب سکر بودند و حلاج از ان جهت گویند که روزی بدوکان حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را بکاری فرستادند بجای او بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان مشائخ رحمهم الله را اختلاف است بعضے مثل شیخ عمرو بن عثمان مکے که پیر ایشانند و ابو یعقوب زجوری و علی بن سهیل اصفهانی و غیرهم از مشائخ متقدمین انکار کرده اند و هجو رسانفته اند و نسبت بسحر میکنند اما جمعے چون شیخ ابا بکر شبلی

و ابو العباس بن عطا و شیخ عبد اللہ خفیف و شیخ ابو القاسم نصرابادی و شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ الاسلام خواجہ عبد اللہ انصاری و شیخ ابو القاسم گرگانی و پیر علی ہجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از متاخرین ہمہ معتقد اند و بزرگ داشتہ اند و گفتہ اند مہجور معاملت مہجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرمودہ اند من معتقد ویم اما سخن او اقتدار را نشاید حضرت خواجہ محمد پارسا رحمہ اللہ در فصل الخطاب آوردہ اند کہ انچہ در بعضے کتب نوشتہ اند کہ سید الطائفہ شیخ جنید فتوی بقتل حسین بن منصور نوشتہ اند این افترای محض است سید الطائفہ چہ وفات ایشان پیش از قضیہ حسین بن منصور بیازدہ یا دوازدہ سال بودہ چنانچہ از تاریخ وفات این دو عزیز ظاہر میشود انچہ بر ایشان آمد از غلبۂ شوق و جذبۂ عشق و محفوظ نا داشتن مراتب بود و جذبۂ عشق آنست کہ چون محبت بمرتبۂ اعلے رسد ما سوی را در آتش بسوزد و او را از خود و غیر نماند و در نظرش جز یار در نیاید ہرچہ بیند از یار شناسد روز و در دیدۂ ظاہر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم ہیچ نداند و نہ بیند و چون عاشق برین منوال گردد یقین کہ ہرچہ در نظرش در آید از کثرت یار بیند ار چنانچہ مولانا عبد الرحمن جامی بنسبت ہمین حال فرماید بیت بسکہ در جان فگار و سینۂ زارم توئی ہرچہ پیدا میشود از دور پندارم توئی ٭ و نیز بعضے از کبار عارفین فرمودہ اند بیت چو در خانۂ دل بغیر از تو کس نیست ٭ بہر شکل آئی تو باشی بدانم ٭ پس حسین بن منصور و نیز چنان بودند کہ از بیخبری و جذبۂ عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان ہیچ چیز جز یار در نیامد و چون صورت تماشای ایشان نیز بنظر افتاد آنرا ہم صورت یار دانستند اگرچہ صورت ایشان بود چنانچہ مجنون از کمال جذبۂ عشق در او اخر لیلی را نشناخت و پرسید کہ این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت لیلی خود منم فرد گران لیلی از خیمہ بیرون شود ٭ ہمہ کوہ و صحرا چو مجنون شود ٭ اگرچہ در حقیقت مجنون لیلی نبود اما در نہایت عشق و فنا و جذبہ خود را یار دیدہ و یار را خود از کمال یگانگی و یکجہتی دوئی برخاست و الا بیت چہ نسبت خاک را با عالم پاک ٭ کہ ادراک عاجز است از درک ادراک ٭ قضیۂ قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز سہ شنبہ بست و پنجم ذی حجہ سال سہ صد و نہ ہجری واقع شدہ

حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رح

نام ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشائخ و ظرفاء این قوم بوده اند شاگرد ابراہیم مارستانی اند و با سید الطائفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند ایشانرا تفسیری است بس نیکو بر تمام قرآن مجید بر زبان اشارات وفات ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه ہجری بوده و بعضے سه صد و یازده نیز گفته اند و الاصح قول اول وزیر قاہرہ باللہ خلیفه چون حسین منصور را کشف از ایشان پرسید که چگونی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و سیم مردمان بازده وزیر گفت تعریض میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را ایگان یگان کنده بر سر مبارک ایشان نشانید ند و در ہمین حالت برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ ابو بکر رازی قدس سره

نام ایشان محمد بن زکریا است و از بزرگان این طائفه و زہاد ایشانند گفته اند در مشائخ ہیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت میکردند وفات ایشان در سال سه صد و ده ہجری بوده

حضرت شیخ ابو الخیر حمصی روح اللہ روحه

بارہا بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده اند وفات ایشان در سال سه صد و ده ہجری

حضرت شیخ ابو محمد حریری رحمه اللہ

نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و بقولی حسین بن محمد و بقولی عبد اللہ بن یحیی از اکمل مریدان سید الطائفه اند چون سید الطائفه وفات نمودند ایشانرا بجای سید الطائفه بنشاندند در فقه و اصول امام بودند و با سہیل عبد اللہ تستری صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز ننهاده اند و پای دراز نکرده ایشان گفتند اخلاص ثمرہ یقین است و ریا ثمرہ شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا در ہدایت بود و مرجع عوام بعد از ناامیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و بقولی چہارده ہجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره

اصل ایشان از واسطا است و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات عالیه اند و با سید الطائفه صحبت داشته اند و ابراهیم خواص را دیده بودند از استادان نوری اند و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند پیش آن جوان نهاد و گفت مرا این حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران و مسکینان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برای خود چیزی میجست گفتم کاش برای خود از آن درمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمی دانستم که تا این زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و قبر در مصر است

حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله است و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بیگناه ایشان را از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند پس از آن شهر بلخ صوفی بر نخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا باشد آن نشان ادبار و نگونساری اوست و گفته اند زهد در دنیا ترکست و اگر نتوانی ایثار کنی و اگر نتوانی خوار داری وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری بوده و قبر در سمرقند است

حضرت شیخ ابو الحسین وراق رحمۃ اللہ

نام ایشان محمد بن سعد است از کبار مشایخ نیشاپور و قدمای ایشان اند و مرید ابو عثمان حیری اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس از آنکه عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است

حضرت شیخ ابو الحسین دراج قدس سره

اصل ایشان از شهر بغداد است خادم ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد و بست هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره

از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلاد اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته اند گفت

تصوف آنست که غیر خدا را و نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ماسوای او بسبب مشاهدهٔ او که منزه است از جمیع نقصان ها وفات ایشان در سال سنه صد و بست هجری بود

حضرت خیر النساج قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الحسین است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد مرید سری سقطی و از اقران سید الطائفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطائفه فرستادند و انساج نبودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود که ملک الموت سایه انداخت سر از بالین برداشته گفتند عفاک الله توقف کن که تو بندهٔ خدای و من بندهٔ خدای ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و آنچه مرا فرموده اند میشود. پس طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سنه صد و بست و دو هجری بوده و مدت عمر یکصد و بست سال

حضرت شیخ ابو بکر الواسطی قدس سره

نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهور اند بابن فرغانی از قدمای اصحاب سید الطائفه شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشائخ و عالم و جامع اند در علم ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده اند که از زبان هیچکس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام فرمایند که واسطی گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی از نیست است وفات در مرو بود بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سنه صد و بست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار سال سنه صد و هشت است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو است

حضرت شیخ ابو بکر کتانی قدس سره

نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد و از مریدان سید الطائفه شیخ جنید اند و سالها مجاور بمکه معظمه بودند ایشان را چراغ حرم میگفتند و در طواف دو از ده هزار ختم کرده

سی سال در حرم نشسته بودند و درین سی سال شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و درین مدت خواب نکردند و صحبت با خضر علیه السلام بودند و حضرت رسول صلعم را اکثر در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها می شنیدند چنانچه یک شبی پنجاه ویک مرتبه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر خدا صلعم فرمودند که هر روز چهل ویکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بمیرد دل وی نمیرد ایشان گفته اند انس بخلق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت است و با ایشان میل کردن مذلت تصوف همه خلق است هر کرا خلق بیشتر تصوف وی بیشتر و گفته اند محبت ایثار است برای محبوب و گفته اند تن در دنیا باشد و دل در آخرت و گفته اند شکر کردن در مواضع استغفار گناه است و استغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابراهیم بن داؤد رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق است و از اجلۀ مشائخ شام اند ذو النون مصری و سید الطائفه و ابو عبد الله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفته عاجز ضعیف ترین خلق آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک آن و گفته اند آنچه کفایت تو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیادہ طلبی است و گفته اند کفایت درویشان توکل است و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب و گفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویشان و دوم حرمت ولی وفات ایشان در سال سه صد و بست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو الحسن بن محمد مزین

نام ایشان علی است و از مشائخ بغداد اند با سید الطائفه و سهیل بن عبد الله تستری صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بودند مزین دو اند یکی مزین صغیر و دیگر کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین بشیری رسید گفت ثم اماته فاقبره شیر بر جای خود بمرد چون بر سر کوه رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر برپای خاست و زنده شد وفات ایشان در سال سه صد و بست و هشت هجری و بقولی سه صد و بست و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو علی ثقفی رحمہ اللہ تعالی

نام ایشان محمد بن عبد الوہاب است ابو حفص حداد و حمدون قصار را دیدہ بودند وفات ایشان در سال سہ صد و بست و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سرہ

نام ایشان عبد اللہ بن محمد نیشا پور است متوطن بودہ اند ببغداد و مرید شیخ ابو حفص حداد و سید الطائفہ را دیدہ بودند شیخ ابو حفص ایشان را سیاحت فرمودند ہر سال ہزار فرسنگ سفر میکردند پای برہنہ و سر برہنہ و ہیچ شہری زیادہ از دہ روز توقف نمیکردند گاہ بودے کہ سہ روزہ می بودند ایشان گفتہ اند ہرگز خویشتن را باطن خاص ندیدم تا خود را بظاہر عام ندیدم شخصے با ایشان گفت فلان بر روی آب میرود فرمودند تردمن شخصے کہ مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکہ در ہوا و بر روے آب رود وفات ایشان در سال سہ صد و بست و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو یعقوب نہرجوری رحمہ اللہ

نام ایشان اسحاق است بن محمد از علماء مشائخ بودہ اند با سید الطائفہ و عمرو بن عثمان مکی صحبت داشتہ اند و سالہا در مکہ معظمہ مجاورت کردند مرید ابو یعقوب صوفی اند ایشان گفتہ اند دنیا دریاست و کنارہٴ آن آخرت است و کشتی آن تقوی و مردم ہمہ مسافر و گفتہ اند زوال نعمتے را کہ شکر آن نکنی و پائدار نیست آنرا کہ کفران کنی و گفتہ اند ہر کرا سیری بطعام بود ہمیشہ گرسنہ بود و ہر کرا توانگری بمال بود ہمیشہ درویش بود ہر کرا بحاجت خود قصد خلق کند ہمیشہ محروم بود و ہر کرا در کار خود یاری از خدای نخواہد ہمیشہ مخذول بود وفات ایشان در سال سہ صد و سی ہجری بودہ و قبر در مکہ معظمہ است

حضرت شیخ ابو الحسن صائغ دینوری

نام ایشان علی بن محمد بن سہیل است از کبار مشائخ دینور اند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی و پیر شیخ ابو الحسن خرقانی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب شنبہ پانزدہم رجب سال سہ صد و سی و یک ہجری و بقولی سہ صد و سی بودہ و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوبکر بن طاہر دینوری

نام ایشان عبداللہ بن حارث طائی است و از کبار مشائخ جبل و از اقران شبلی اند با یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و سی ہجری بوده

حضرت عبداللہ منازل قدس سرہ

یگانۂ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاہر و باطن و محدث بوده و مرید حمدون قصار گفته اند ہیچکس فریضہ از فرائض ضائع نکند الا کہ مبتلا گردد بضائع کردن سنتها و ہر کہ بترک سنت مبتلا گردد زود باشد کہ در بدعت افتد و گفته اند ما با دب محتاج تریم کہ ببسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی شدن بخدا وند دنیا و آخرت و گفته اند فقر آنست کہ از ہیچ چیزش عجب نیاید وفات ایشان در سال سیصد و سی و یک ہجری بوده

حضرت شیخ ابراہیم بن شیبان الکرمانشاہی

کنیت ایشان ابو اسحاق و از مشائخ جبل و از اصحاب ابوعبداللہ مغربی و ابراہیم خواص بودند و گفته اند ہر کہ حرمت مشائخ نگاه ندارد و بدعوی ہای دروغ و گزافہای بیفروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات ایشان در سال سیصد و سی و ہفت ہجری بوده

حضرت شیخ ابوعلی مشتولی قدس سرہ

نام ایشان حسن بن علی بن موسی است و مشتول دہی است بر دو فرسنگی مصر شاگرد ابوعلی کاتب و ابویعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سیصد و چہل ہجری بوده و قبر در مشتول است

حضرت شیخ ابوسعید اعرابی قدس سرہ

اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند از بزرگان مشائخ و مقتدای این طائفہ بودند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند و شیخ ایشان را بزرگ میداشتند وفات ایشان در نیشاپور در سال سیصد و چہل ہجری بوده

حضرت شیخ جعفر الحذار رحمہ اللہ

نام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان از بصره و ساکن بودند بمکہ معظمہ در وقت خود در

خود شیخ حرم بودند ایشان را تصانیف بسیار است و باسید الطائفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل یا چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن احمد مولد الصوفی

کنیت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند باسید الطائفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری بوده قبر در شیراز است

حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم السمرقندی

کنیت ایشان ابو اسحاق از کبار مشائخ طریقت اند با ابو عبد الله جلاء و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم بن عیسی البغدادی

نام ایشان اسحاق بن محمد بن اسمعیل است و با ابو بکر وراق صحبت داشته اند و ایشان را تفسیر بر بعضے آیتهای کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشائخ سلف در ان جمع کرده اند روزے میان خلق نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان به زیارت آمد ایشان را در میان کار مشغول دید سجاده برروی حوض انداخت و نماز کردند چون فارغ گشت مر اورا گفتند ای برادر این خود کودکان کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل با خدائے عز و جل نگاه تواند داشت وفات ایشان در روز عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده قبر در موضع جاکردیز سمرقند است

حضرت شیخ

نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان روز عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیز سمرقند است

حضرت شیخ ابو العباس سیاری

دختر زاده احمد بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصل از مرو و مرید ابو بکر واسطے اند و طریقه سیاره منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر جمع و تفریق است

وصاحب علوم ظاهر و باطن بودند وفات ایشان در سال سنہ صد وچهل و دو هجری واقع شد
و قبر درروست

حضرت شیخ ابوالخیر تیناتی الاقطع

نام ایشان حماد است و اصل از دہ تینات بوده اند که از توابع مصر است گویند تینات از بعضه است از ولایت مغرب و شیخ زنبیل بیا فتند و ایشان را ید دوست نیز دیده اند با خیر موانست و صاحب کرامات ومقامات بودند باسید الطائفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته اند در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود گفتند انچه بدعت است در خشکی بیاورد راه برود دیگر را دیدند که بر هوا میرود گفتند انچه بدعت است کجا میروی گفت بحج فرمودند فرود آئی راه برو کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات ایشان
در سال سنہ صد وچهل و سه هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر مصری قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم واستاد ابو بکر دقی و قرانی اند و شاگرد زقاق کبیر باسید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سنہ صد وچهل و پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره

نام ایشان ابراهیم و بقولی بن ابراهیم است و اصل از نیشاپور باسید الطائفه و رویم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال مجاور مکه معظمه بودند درین مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من سی سال خلاے جنید بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشائخ وقت حلقه میزدند صدر رحمه الله ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من بده که حج گذارده ام چه دوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتو اشارت داده اند که برات بستانم شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران باو مطایبه کرده اند بلازم که محل استجابت دعاست اشارت کردند و گفتند آنجا رفته بگوی یارب اعطینی البراة یعنی ای پروردگار من عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نه گذشته بود که باز گشت و بدست او کاغذی بخط سبز بران نوشته بودند

بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذہ براءۃ فلان بن فلان من النار یعنی این ست نجات نامہ فلان پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سہ صد وچہل ہجرے بودہ

حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو محمد است واصل از بغداد و خلد محلہ ایست از بغداد وشاگرد سید الطائفہ و ابراہیم خواص و پیر شیخ ابو العباس نہاوندی اند و با نوری در دیم و سمنون و حریری صحبت داشتہ اند و ایشان بوریا باف بودہ اند و گفتہ اند دو ہزار پیر رامی شناسم ازین طائفہ پنجاہ و شش حج گزاردہ بودند و گفتہ اند کہ روزے نزد جنید رفتم و ایشان را بیمار یافتم گفتم ای استاد باحق بگوی ترا عافیت دہد گفتند دوش میگفتم بسرم ندا آمد کہ تن ملک ماست خواہیم درست داریم وخواہیم بیمار تو کیستی کہ میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بندہ باشی وفات ایشان در سال سہ صد وچہل وہشت ہجری بودہ و قبر ایشان در شونیزیہ بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت عمر نود و پنج سال

حضرت شیخ جعفر بن نصیر الخدی الخواص قدس سرہ

نام ایشان علی بن احمد بن سہل ست واصل ایشان از پوسنگ کہ در نواحی ہرات از جوانمردان مشائخ خراسانند ابو عثمان حریری را دیدہ بودند و با ابو العباس عطا حریری و طاہر مقدسے و ابو عمرو دمشقی صحبت داشتہ اند ایشان گفتہ اند مردم سہ گروہ اند اولیا کہ باطن ایشان بہتر است ز ظاہر ایشان و علما کہ ظاہر و باطن ایشان یکسان است و جہال کہ ظاہر ایشان بہتر است از باطن ایشان خود انصاف نمی دہند و از دیگران انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی ترا از فتنہ تو نگاہ دارد وفات ایشان در سال سہ صد وچہل وہشت ہجری بودہ گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان میرفت و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید کہ میگفتند ای درویش چون بسر خاک ما آئی دنیا مخواہ اگر دنیا خواہے بسر خاک دنیاداران رو چون بسر خاک ما آئی ہمت از دو کون بریدن خواہ

حضرت شیخ ابو الحسین الصوفی القوسنجی قدس سرہ

متوطن بودند بشام و با عبد اللہ بن جلا صحبت داشتہ اند وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاہ ہجری بودہ

حضرت شیخ ابوبکر بن داؤد دینوری

کنیت ایشان ابومحمد و نام پدر بن عبداللہ است اصل ایشان از ری مولد و منشا نیشاپور بوده از مشائخ کبار و عالم بعلوم ظاهر بودند با سید الطائفہ و محمد بن فضیل بلخی و رویم و سمنون و ابو علی جرجانی و محمد حامد و غیرہم صحبت داشتہ اند و از کبار اصحاب ابوعثمان حیری بوده اند

وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاه و سہ ہجری رو داده

حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مہلت سیرازی

کنیت ایشان ابوالحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و استاد ابوعبداللہ خفیف اند و با جعفر حدا صحبت داشتہ اند از ایشان پرسیدند کہ تصوف چیست گفتند وفا بعہد شیخ الاسلام گفتہ اند وفا بعہد آنست کہ ہرچہ بر دل گذشت کہ برای او بکنی آنرا بکنی وفات ایشان در ارجان سال سہ صد و پنجاه و سہ ہجری، شیخ ابوذرعہ طبری ایشان را غسل داده

شیخ عبدالملک بن علی بن عبداللہ بن عمر الگازرونی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوعمرو اصل ایشان از گازرون فارس است مستجاب الدعوات بودند و از جملہ ابدالان و صاحب کشف و کرامات وفات ایشان روز سہ شنبہ بست و ششم ذی حجہ سال سہ صد و پنجاه و ہشت ہجری بوده

شیخ علی بن بندار بن حسین الصوفی الصیرفی

کنیت ایشان ابوالحسین است و از بزرگان مشائخ نیشاپور اند با سید الطائفہ و رویم و یوسف و ابن عطا و حریری صحبت داشتہ اند و بسیاری از مشائخ را دریافتہ و در حدیث ثقہ بودند گفتند دور باشید از مشغولی الخلق کہ امروز در مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبداللہ خفیف بہ تنگی بلی رسیدند شیخ ابوعبداللہ ایشان را گفت پیش رو اے ابوالحسن بچہ سبب پیش روم شیخ ابوعبداللہ گفتند تو شیخ جنید را دیده و من ندیده ام و این را از الجہت گفتند کہ دیدار مشائخ نسبتی است بزرگ این طائفہ را و مرتبہ ایست بلند این قوم را کہ گویند این مرویست فلان پیر را دیده و با فلان شیخ صحبت داشتہ وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاه و نہ ہجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر الداقی رحمه الله

نام ایشان محمد بن داؤد دمشقی است وگفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بودند به شام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه بنالیدند وگفتند الٰہی ازان خود کرد مرا دادی بهره من چیزی بر دل من آشکار اکن تا جان بیاساید چیزی بر ایشان بگشادند و رازی بر ایشان افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الٰہی بپوش که طاقت ندارم آنرا بپوشیدند وفات ایشان در شام سال سنه صد و پنجاه و نه هجری و مدت عمر شریف صد و بست سال

حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم بصری

اُستاد ابو طالب مکی و مرید سهل بن عبد الله تستری اند و آخر کسی که از مریدان سهل بن عبد الله فوت کردند ایشانند وفات ایشان در سال سنه صد و شصت هجری بودند۔

حضرت شیخ ابو بکر مفید قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است واصل از جرجرآباد از بزرگان مشائخ بودند سید الطائفه و یوسف بن حسین را دیده اند و با عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سنه صد و شصت و پنج هجری بوده

حضرت شیخ اسمعیل نیشاپوری قدس سره

نام ایشان اسمعیل بن بخند بن احمد السلمی است جد شیخ عبد الرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابو عثمان حیری اند و سید الطائفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال سنه صد و شصت و پنج هجری یا شش است

حضرت شیخ ابو عمرو بن بخند

نام ایشان محمد بن احمد المقرا است با یوسف بن حسین و عبد الله خراز رازی و مظفر کرمانشاهی و رویم و حریری و ابن عطا صحبت داشته اند گویند پنجاه هزار دینار میراث با ایشان رسید وهمه را بر فقرا نفقه کرده بود مدت و تجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سنه صد و شصت و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبد الله مقری رحمه الله

حافظ و امام بغداد بودند و در حدیث شاگرد عبد الله بن احمد بن حنبل اند رضی الله عنهم سید الطائفه شیخ جنید را دیده بودند وفات ایشان در ذی حجه سال سه صد و شصت هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ ابو بکر قطبی رحمه الله

نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیشاپوری است جامع بودند میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبد الله گفته اند بست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان میبرم که فرشته بر وی گناهی نوشته باشد وفات ایشان در سال سه صد و شصت و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی سره

نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ شام اند و ساکن بودند در صور ایشان گفته اند که حدیث نوشتن جاهل از مرد ببرد و درویشی گیرد وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه هجری است و قبر در صور بود که الحال آن زمین را آب گرفته

شیخ ابو عبد الله رودباری رحمه الله

نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشاپور است در شریعت و طریقت امام وقت بوده اند با شبلی و مرتعش و ابو علی ثقفی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد گفته که ابو سهیل مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد و نود هجری و وفات در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده و مدت عمر هفتاد و نه سال

شیخ ابو سهیل صعلوکی

کنیت ایشان ابو اسحاق است با سید الطائفه صحبت داشته اند شیخ ابو عبد الرحمن سلمی گفته اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری بکن که از ان پشیمان شوی وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت

نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است و اصل از ترمذ اما در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند

ایشان

و با احمد خضرویه صحبت داشته بودند صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و زبور و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند اگر طمع را بپرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور و اگر گویند پیشه تو چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند نهایت تو چیست گوید نومیدی وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هجری بوده و قبر در ترمذ است

شیخ ابو بکر فراز رحمه الله

نام ایشان محمد بن حمدون الفرا است از اجله مشایخ نیشاپور بودند و با ابو علی ثقفی و عبدالله منازل و ابو بکر شبلی و ابو بکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته اند شیخ عمو گفته اند اگر من ابو بکر فراز را ندیدمی صوفی نمی بودم وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو الحسین حصری

نام ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بودند ببغداد و حنبلی مذهب اند و مرید شیخ شبلی می فرمودند که هرگز شمس بی اذن من طلوع نکرده و گفته اند سحر گاهی مناجات کردم که الهی از من راضی هستی که من از تو راضی ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی بودی رضای ما طلب نمی کردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سه صد و هفتاد و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم نصر آبادی

نام ایشان ابراهیم بن محمد بن حمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ شبلی اند و جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه ثقه اند و اسطے را دیده بودند و با ابو علی رودباری و مرتعش و ابو بکر طاهر ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره که در سال سه صد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی و کتاب محاسن الاخیار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سه صد و شصت و هفت است و قول اصح همین است

حضرت شیخ ابو بکر طرسوسی الحرمی

نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین سال مجاور مکه معظمه بودند ایشان را

طاؤس الحرمین میخواندند شاگرد ابو الحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند و با ایشان نسبت درست میکردند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و چهار هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عبد الواحد بن علی السیاری

ایشان شاگرد و خواهرزاده ابو العباس سیاری اند روزی صوفیان را دعوت کردند و آنها بسماع مشغول بودند یکی از آن میان بهوا برشد و ناپدید گشت و هر گه پدید انیامد سرای خود را بر صوفیان وقف کردند و درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و پنج هجری واقع شده

حضرت شیخ عبد الله برقی رح

اصل ایشان از برق مضافات خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم معرفت امام بودند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری روی داد

حضرت شیخ ابو نصر سراج رح

نام ایشان عبد الله بن علی الطوسی است و لقب طاؤس الفقرا و تصانیف بسیار دارند از انجمله کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و سهیل تستری را دیده بودند در شب زمستانی آتش میسوخت و در معارف سخن میرفت ایشان را حالتے پدید آمد در میان آتش خدای را سجده کردند و روی ایشان را از آتش آسیبے نرسید از ان سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند هر جنازه که از پیش خاک من بگذارند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس جنازه ها را از پیش مرقد ایشان میگذرانند

حضرت شیخ ابو قاسم رازی قدس سره

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشاپور بودند و با ابن عطا و محمد بن الحواری و ابو علی رودباری صحبت داشته اند مشائخ ری گفته اند چهار چیز در ابو القاسم جمع است

کہ کسی رانبود جمال و مال و زہد و سخاوت بکمال وفات ایشان در سال ستہ صد ہفتاد و ہشت ہجری بود.

حضرت شیخ ابو القاسم المقری

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری است برادر ابو عبد اللہ مقری اند از مشائخ خراسان بودند و با ابن عطا و حریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر ممشاد دینوری صحبت داشتہ اند وفات ایشان بہ نیشاپور در سال ستہ صد و ہفتاد و ہشت ہجری واقع شدہ است

حضرت شیخ ابو بکر کلابادی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن ابراہیم بن یعقوب الکلاباد البخاری است کتاب تعرف از تصانیف ایشانست و بعضے از بزرگان گفتہ اند اگر تعرف نبودی تصوف دانستہ نشدی وفات ایشان در بخارا روز جمعہ نوزدہم جمادی الاولی سال ستہ صد و ہشتاد و بقولی ہشتاد و چہار ہجری روی دادہ

حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سرہ

نام ایشان اقبال بودہ و لقب ایشان طاؤس الحرمین گویند ہرگاہ بہ روضۂ مقدسہ حضرت رسالت پناہ صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی وعلیک السلام یا طاؤس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانہ و تعالی اشتغال تمام داشتند و ہمیشہ خواجہ ایشان میگفت از من چیزی بخواہ ہیچ نمی خواستند روزی الحاج بسیار کرد گفتند اگر میخواہی برائے خدا مرا آزاد کن خواجہ گفت کہ من چندین سال است کہ ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجہ بودے و من بندہ پس خواجہ خود را وداع کردہ روی ببغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین شریفین بودند و ہرگز از ہیچکس چیزی طلب نکردند ہرگاہ میخواستند از کسے سوال کنند ہاتفی آواز میداد کہ شرم نمی دارے روئیکہ بآن پیش ما سجدہ میکنی آنرا پیش غیر ما خوار گردانے شیخ عمود شیخ ابو العباس بدیدار ایشان فخر می کردند وفات ایشان بمکہ معظمہ است در سال ستہ صد و ہشتاد و ستہ ہجری

حضرت شیخ احمد بن ابراہیم المسبوحی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو علی است و از اجلۂ متقدمان مشائخ بغداد بودند با شیخ سری سقطی صحبت

داشته اند گفته اند ایشان با یک پیرهن و ردای دست تعلینی بی آنکه زکوه و کوزه بردارند حج میکرد و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بوی سیبی میگذرانیدند وفات ایشان در شعبان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر هشتاد و سه سال

حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون

نام ایشان محمد است ولقب ناطق بالحکمت و مشهور اند با بن سمعون از مشایخ بغداد و معاصر شیخ شبلی بوده اند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالی است سهو است و هر نظر که از عبرت خالی ست لهو ست و شیخ الاسلام گفته اند با بن سمعون نیک نیم چرا که حصری استاد مرا امیر بخانید و هر که استاد درا رنجاند و او از ترنجی سگ به از تو بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده وفات روز جمعه پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری ست و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه بوده

حضرت شیخ ابوطالب مکی

نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی ست و منشاء مکه معظمه است مرید شیخ ابوالحسن محمد بن ابی عبدالله احمد بن سالم البصری اند وفات ایشان در جمادی الاخرے سال سه صد و هشتاد و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر السوسی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابوالقاسم دینوری واعظ

نام ایشان عبدالصمد بن عمرو بن اسحاق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بوده اند قوت ایشان از اجرت کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره

حضرت خواجہ یحیی بن عمار الشیبانی قدس سرہ

اصل ایشان از سجانست شیخ عبداللہ خفیف را دیدہ بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجہ عبداللہ انصاری در ایام طفولیت ایشان را دیدہ اند و خواجہ یحیی فرمودہ اند کہ بعد از مای ما عبداللہ بہ نشستند و ملحدان و مبتدعان را براہ آوردہ ہم شیخ الاسلام گفتہ اند کہ رسوم علم را بہرات خواجہ یحیی آورد و وفات ایشان در سال چہار صد و ہجرے بودہ

حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر دباقلانی

از بزرگان این قوم بودہ اند گویند کہ ہیچگاہ از خانۂ خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعہ و درختی چند از خرما در خانہ داشتند کہ قوت ایشان از ان بود وفات ایشان در رجب سال چہار صد و دو روی دادہ مدت عمر ہشتاد و چہار سال

حضرت شیخ ابو علی دقاق

نام ایشان حسن بن محمد بن دقاق است مرید شیخ ابو القاسم نصر آبادی بودند و بسیاری از مشائخ را دریافتہ بودند استاد ابو قاسم قشیری داماد و شاگرد ایشان بودند روزی پیرے بہ مجلس ایشان در آمد بہ نیست آنکہ از توکل چیزی بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن بہ پیران میل کرد گفت ایہا الاستاد توکل چہ باشد گفت آنکہ طمع از دستار مردم کوتاہ کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان بہ نیشاپور بودہ در ماہ ذیقعدہ سال چہار صد و پنج و بقولی چہار صد و شش ہجری

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی

نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی السلمی است صاحب تفسیر حقائق و طبقات مشائخ اند تصانیف ایشان بصد رسیدہ مرید شیخ ابو القاسم نصر آبادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اللہ سرہ بعد از وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن خرقہ پوشیدہ اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی کہ در نفحات الانس ... ذکر بعضے از مشائخ آوردہ اند کہ فلان از طبقہ اولی است فلان از طبقہ ثانی در کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماہ شعبان چہار صد و دوازدہ ہجری واقع شدہ

حضرت شیخ ابو سعید مالینی

نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص است و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان این قوم اند و در حدیث ثقه بودند و اکناف عالم را سیر نموده اند و صحبت بسیاری از مشائخ رسیده اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چهار صد و دوازده هجری رو داده است

حضرت شیخ ابو الحسین بن جهضم همدانی

نام ایشان علی است شاگرد کوکبی و جعفر خلدی اند از مشائخ حرم بودند و ایشان را کتابی است مسمی بهجۃ الاسرار تمام که دران خوارق و احوال حضرت غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلی نوشته اند
وفات ایشان در سال چهار صد و چهار هجری بوده

حضرت شیخ عبد اللہ طاقی

نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی سجستانی الهروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان و پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غرہ ماہ سال چهار صد و شانزده هجری است و قبر در هرات واقع است

حضرت شیخ ابو عبد اللہ داستانی

نام ایشان محمد بن علی داستانی و لقب شیخ المشائخ نسبت ارادت ایشان بسه واسطه بشیخ عمر بسطامی که برادرزاده و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماہ رجب سال چهار صد و هفده هجری است و مدت عمر پنجاه و نه سال

حضرت شیخ ابو منصور اصفهانی قدس سرہ

از کبار مشائخ زمان و بزرگان صوفیه بودند وفات ایشان در ماہ رمضان سال چهار صد و هژده هجری بوده

شیخ سالار مسعود غازی قدس سرہ

شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی اند در اوائل اسلام در هندوستان فتوحات بسیار نموده بدرجه شهادت رسیده اند

و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از ایشان ظاهر گشته و میگرد و خلق انبوهی معتقد ایشانند شهادت ایشان در سال چهار صد و نوزده هجری بوده و قبر در قصبۂ بهرایچ است و جمع کثیری هر سال در روز عرس بزیارت روضۂ ایشان علمهای بسیار از اطراف و اکناف هندوستان جمع می شوند و نذر و نیاز بسیار می برند

حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سرہٗ

از کبار مشائخ مرو اند و با شیخ ابوالعباس قصاب و احمد نصر معاصر بودند و به استاد ابوعلی دقاق صحبت داشته اند در ابتدای دهقانی میکردند سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نشد شخصی با ایشان گفت چکیس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی ساتر العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آن مرد لباس گرد جامه او پاره شد و برهنه گشت تضرع و زاری نمودند تا دعا کردند آنمرد بحال خود باز آمد وفات ایشان بمرو در شعبان سال چهار صد و بست و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابواسحاق بن شهریار گازرونی

نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین بن محمد الفیروز آبادی الاکار است و ابوحسین جهضم را دیده اند و در حدیث ثقه بودند و معاصر بودند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد کرد شیخ از وی چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمی کنی از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که پیغام بمن رسیده و شکر نیکوئی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان مذهب من نیست مذهب من بنده گردانیدن آزادانست بمهربانی و احسان وفات ایشان در ذیقعده سال چهار صد و بست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابومنصور محمد الانصاری قدس سرہٗ

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزۂ عقیل و خدمت ابوالمظفر ترمذی بجا کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی مرا گفت که در همه عالم بگشتی چون پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد و آنهمه

از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان در ماه شعبان سال چهار صد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک قبر شریف حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابوسعید بن ابوالخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از میهنه خراسان سلطان وقت و سرور اهل طریقت و پیشوای زمرهٔ حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان شیخ ابوالفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابونصر سراج و ایشان مرید ابومحمد مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت پیر ابوالفضل خرقه از شیخ عبدالرحمن سلمی پوشیده اند و بجهت حل بعضی مشکلات یکسال با شیخ ابوالعباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابوالعباس از صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ کشاده شد و بود و شیخ ابوسعید از ان حال خبردار شدند از زاویه خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان را شسته به بستند و جامه را فرود آورده جامهٔ خود پیش ایشان داشتند شیخ گرفته پوشیدند و شیخ ابوسعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابوسعید پوشیده بزاویه خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامهٔ شیخ ابوالعباس را در بر شیخ ابوسعید و جامهٔ شیخ ابوسعید را در بر شیخ ابوالعباس دیده متعجب شدند شیخ ابوالعباس فرمودند دوش نثار بارفت و همه نصیب این جوان بهنگی گشت مبارکش باد و حضرت شیخ ابوسعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و این از انجمله است رباعی جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ٭ در عشق تو بی چشم همه باید زیست ٭ از من اثری نماند این عشق از چیست ٭ چون من همه معشوق شدم عاشق کیست ٭ در راه یگانگی نه کفر است و نه دین ٭ یک گام ز خود برون نه و راه ببین ٭ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ٭ با مار سیه نشین و با خود منشین ٭ تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز ٭ نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز ٭ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ٭ چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز ٭ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تپ مجرب است که بر کاغذ نوشته به بندد رباعی ای درصفت ذات تو حیران که و مه ٭ وز جمله جهان

خدمت درگاه زتو نه علت قوستانی وشفاهم تو دهی ؛ یارب تو به فضل خویش بستان وبده واز حضرت شیخ پرسیدند که تصوف چیست فرمودند آنچه در سرداری بنهی وآنچه در کف داری بدهی واز آنچه بر تو آید نجهی ؛ با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهل است بزغی وصعوه بزیر آب ها برود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی ومگسی نیز درهوای پرد گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان در یک نفس از مشرق بمغرب میرود این چنین چیز ها را بس قیمتی نیست مرد آنست که در میان خلق نشیند و داد وستد کند وزن خواهد با مردم در آمیزد ویک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غره محرم سال سه صد وپنجاه وهفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم شعبان سال چهار صد وچهل هجری ومدت عمر شریف ایشان هزار ماه است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازهٔ ما بخوانید ابیات خوب تر اندر جهان از آنچه بود کار ؛ دوست بر دوست رفت یار بیار ؛ آن همه اندوه بود این همه شادی ؛ وآن همه گفتار بود این همه کردار ؛ وقبر در سنه است

حضرت شیخ عمو قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمٰعیل است ونام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی لقب ایشان عمو کردند مشائخ بسیاری را خدمت کرده بودند وبا شیخ الاسلام صحبت داشتند وکمال یگانگی درمیان یکدیگر بوده وفات ایشان در رجب سال چهار صد وچهل ودو هجری است ومدت عمر نود ودو سال وقبر در گازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع

حضرت شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله

نام ایشان علی محمد بن عبد الله است ومعروف بابن باکویه در جوانی شیخ ابو سعید ابو الخیر را دیده اند وباستاد ابو القاسم قشیری وشیخ ابو سعید وشیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهار صد وچهل ودو هجری است

حضرت شیخ ابو الحسن زروری رحمه الله

نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است از کبار مشائخ وقت بودند مرید شیخ ابو الحسن حصری اند

با شیخ عبدالرحمن سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته ام و از
هر یکے حکایتی یاد دارم رباط روزی با ایشان منسوب است که برای پیر خود ابوالحسن حصری
بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان سال چهار صد و پنجاه و یک هجری روی داده و مدت
عمر هشتاد و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سرہ

کنیت ایشان ابوالحسن است و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو
بودند چنانچه درین باب میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بودند و میگفت که سکر بازیگاه کودکان
است و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلابی ام بر موافقت شیخ خودم که کمال حال
صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رویت باز ماند که بشریت بود و پس صحوی که آفت
نماید بهتر از سکری که عین آن آفت بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان مرید حصری
و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری
و بسیاری از مشائخ را دیده اند و حنفی مذهب بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و
هجویر دو محله است از محلات شهر از غزنین است که انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والدهٔ
بزرگوار ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد دیگر اهل
به سمت جنوبست گویند علمای آنوقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند روزی همه را جمع نموده
خود امام شده دران مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام
سمت است حجابها از میان برخاست و کعبه مجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشان
است و قبر والدهٔ ماجده نیز در غزنین است متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند و خانوادهٔ
ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را تصانیف بسیار است اما
کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچکس را بران سخن نیست و مرشدی است کامل
در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده
از حد و نهایت و بارها بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت
لاهور رسیده اقامت در زیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور شهریست

معظم ومتبرک خالص ربع مسکون درین شہر بہم میرسد وامروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلا است ومزارات متبرکہ بسیار دارد واز مردم صحیح القول شنیدہ شد دریک محلہ طلاکہ از محلات این شہر است قریب بہ سی ہزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از وبائی کہ درین شہر شدہ بودہ اند واکنون نیز درآن محلہ حفاظ بسیار اند وفات ایشان در سال چہار صد و پنجاہ و شش وبقولی شصت وچہار ہجری بودہ وقبر درمیان شہر لاہور مغربی قلعہ واقع شدہ وخلق انبوہ ہر شب جمعہ بہ زیارت آن روضۂ منورہ مشرف میگردند ومشہور است کہ ہر کہ چہل شب جمعہ یا چہل روز بہیم طواف روضۂ شریفۂ ایشان بکند ہر حاجتی کہ داشتہ باشد بحصول می انجامد فقیر نیز بہ زیارت روضۂ منورۂ ایشان و والدین وخال ایشان مشرف گشتہ

حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سرہ

نام ایشان عبد الکریم بن ہوازن القشیری است از مشائخ خراسانند ورسالہ قشیریہ وتفسیر لطائف الاشارات از تصانیف ایشان است مرید وداماد شیخ ابو علی دقاق واستاد شیخ ابو علی فارمدی اند وصاحب کشف المحجوب گفتہ است کہ امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی می بایست از بہر روزن خانہ ہر سنگ کہ میگرفتم گوہر میشد می انداختم وفات ایشان در ربیع الآخر سال چہار صد وشصت وپنج ہجری بودہ

شیخ الاسلام حضرت خواجہ عبد اللہ انصاری قدس سرہ

کنیت ایشان ابو اسمعیل است ونام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری ولقب شیخ الاسلام وہرجا کہ در نفحات الانس واین کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شدہ مراد ایشانند مرید پدر خود اند واصل ایشان از ہرات است واز فرزندان ابو منصور مست انصاری ابن ابو ایوب انصاری کہ صاحب رحل رسول صلعم بودہ اند ومست انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ با احنف ابن قیس بخراسان آمدہ در ہرات ساکن شدند شیخ الاسلام از بزرگان ومحدثان وصاحب مقامات بلند وکرامات ارجمند در زمانہ خود یگانہ بودہ اند فرمودند کہ اول مرا در دبیرستان بنی کردند چون چہار سالہ شدم مرا در دبیرستان بالینی کردند چون نہ سالہ شدم املا نوشتم از قاضی ابو منصور واز

بار روزی چہار دہ سالہ بودم مرا بہ مجلس بہ نشاندند و من در دبیرستان ادب خرد بودم که شعر عربی میگفتم چنانچہ دیگران حسد می بردند و اشعار ایشان از شش ہزار بیت عربی بیش است و گفتہ اند یک لک بیت اشعار عرب یاد دارم و گفتہ اند کہ من سہ صد ہزار حدیث یاد دارم با ہزار ہزار اسناد و گفتہ اند کہ ہیچکس بروزگار من آن نکردہ کہ من اگر دست برا اندام خود نہادم می گفتند این بیت آن را حدیثی داشتم و گفتہ اند من از سہ صد تن حدیث نوشتہ ام ہمہ سنی بودہ اند و صاحب حدیث فرمودہ اند کہ قاضی ابراہیم باخرزی مرا گفت اللہ تعالیٰ را بخواب دیدم گفتم خداوندا بندہ کی بتو رسد گفت انگاہ کہ او را ہیچ مانع نماند کہ او را از من باز دارد ولادت ایشان روز جمعہ وقت غروب آفتاب ماہ شعبان در فصل بہار سال سہ صد و نود و شش ہجری وفات ایشان در نہم ربیع الآخر سال چہار صد و ہشتاد و یک ہجری بودہ و مدت عمر شریف ایشان ہشتاد و پنج سال و قبر در گازرگاہ ہرات است

حضرت شیخ ابوالحسن نجار رحمہ اللہ

از بزرگان مشائخ بودہ اند و در دوگری میکردند و در قہندزی بودند بروشی کہ ایشان را کسی نمی شناخت وفات ایشان روز جمعہ دوم ماہ ذی حجہ سال چہار صد و ہشتاد و یک ہجری بودہ و مدت عمر ہشتاد و چہار سال

حضرت شیخ ابونصر الہروی الخانجہ بادی رحمہ اللہ

نام ایشان محمد بن احمد بن ابی جعفر است و اصل از کرمانست گویند کہ سہ صد پیر را خدمت کردہ و صحبت دار خضر بودند علیہ السلام و در حرمین و بیت المقدس وغیرہ ریاضتہا کشیدہ اند وفات ایشان در سال پانصد ہجری بودہ و قبر در خانجہ باد است و مدت عمر یکصد و بست و چہار سال

حجۃ الاسلام حضرت امام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوحامد است و لقب زین الدین اصل ایشان از طوس بودہ و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی فارندی است جامع بودند در علوم ظاہری و باطنی و در وقت خود اعلم العلما و مجتہد بودند در مذہب امام شافعی رحمۃ اللہ و صاحب تصانیف بسیا

مثل تفسیر یاقوت التاویل که چهل مجلد است و احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی آنکه گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد ایشان بوده بردند امام الحرمین گفتند تو زنده در گور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا پوشیده ولادت ایشان در سال چهارصد و پنجاه و وفات در چهاردهم جمادی الآخری سال پانصد و پنج هجری و مدت عمر شریف پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است ❊

حضرت شیخ ابو العباس خرزی

نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیاری از مشایخ صحبت داشته اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در سالی که ایشان بحج نمی رفتند نیز ایشان را مردم در عرفات می دیدند وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری روی داده است ❊

حضرت حکیم سنائی غزنوی رحمۃ اللہ

کنیت ایشان و نام ابو المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضے ابیات نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکاری بهم رسیده بود روزیکه بغزنین داخل میشد بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر آنجا مشرف گردد الا حکیم همان شب پیش از آنکه داخل شود بخواب دید که در زیارت مزارات مشایخ غزنین است شخصے میگوید که این قبر حکیم سنائی است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بر آن نوشته اند هذا قبر حکیم سنائی و درین شبهه دارد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین مشاهده شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت کرد همان قبر به سنگ سفید بروشی که در خواب دیده بود مشاهده نمود و یقین شد که آن ابیات الحاقی بد هندیان مبتدع است وفات ایشان در سال بست و پنج هجری است و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند

حضرت شیخ ابو عبد اللہ جبی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن حمویه است از جمله مشایخ خراسانند و از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی و بعلوم

ظاہر و باطن آراستہ بودند وفات ایشان در سال پانصد و سی ہجری بودہ و مدت عمر شریف نود سال

حضرت عین القضاۃ ہمدانی قدس سرہ

نام و کنیت ایشان ابوالفضائل عبداللہ بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاۃ و اصل ایشان از ہمدان است و با شیخ محمد بن حمویہ و امام احمد غزالی صحبت داشتہ و خوارق و کرامات عجیبہ مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظہور رسیدہ و فضائل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاہر است وفات ایشان در سال پانصد و سی و سہ ہجری بودہ

حضرت حجۃ الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد جام قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان قدوۂ انام ابونصر است و نام پدر ایشان ابوالحسن و اصل ایشان از شیخ نامق کہ از توابع جام است قطب و غوث وقت مقتدای اہل طریقت و راہنمای سالکان حقیقت و یگانۂ زمانہ خود بودند و از فرزندان جریر بن عبداللہ البجلی اند کہ ایشان را حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ یوسف این امت نام کردہ بودند و حضرت شیخ امی بودند و در بیست و دو سالگی توفیق یافتہ بکوہ رفتند و بعد از ہیژدہ سال ریاضت در چہل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر ایشان کشادہ گشت زیادہ از سہ صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم سر و حکمت تصنیف کردہ اند کہ ہیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکردہ است و این تصانیف ہمہ بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی در تصوف نیز دارند و چہل و دو فرزند حق سبحانہ و تعالی بحضرت شیخ کرامات فرمودہ بود سی و نہ پسر و سہ دختر و والدہ اکبر بادشاہ کہ جد و الا ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات چہاردہ پسر و سہ دختر ماندند و این چہاردہ پسر ہمہ عالم و کامل و صاحب تصانیف و کرامات بودہ اند و در شصت و دو سالگی می فرمودند کہ تا حال صد و ہشتاد ہزار مرد بر دست من توبہ کردہ اند و شیخ ظہیر الدین عیسی کہ از فرزندان ایشانند در کتاب رموز الحقائق آوردہ کہ تا آخر عمر بر دست پدرم شش صد ہزار کس توبہ کردہ اند و شیخ ابوسعید ابوالخیر خرقہ داشتند

که از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بایشان رسیده بود و دران طاعت میکردند و ماموّر گشتند
که آن خرقه را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند که بعد از وفات
بچند سال جوانی نوخط بلند بالای و از شوق چشم احمد نام بخانقاه تو در آید و تو در میان یاران
نشسته باشی البته آن خرقه را باو بده بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر بشیخ ابوطاهر
بخواب دیدند که والد ایشان باجمعی از یاران به تعجیل می روند و پرسیدند یا شیخ چه تعجیل است
فرمودند تو نیز بروکه قطب اولیاء میرسد چون روز دیگر شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند
جوانی به آن صفت که شیخ فرموده بودند در آمد شیخ ابوطاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام
تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که خرقه پدر را چون از دست بدهم
حضرت شیخ جام گفتند ای خواجه در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد
برخاسته آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را بسیف و دو تن
از مشائخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده بعد از ان کس ندانست که آن
خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرد صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت
ارادت بخدمت حضرت شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشائخ شنیده ایم و کتب
ایشان دیده از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر میشود نه شده فرمودند که ما در وقت ریاضت
هر ریاضتے که دانستیم که اولیای خدا کرده اند بجا آوردیم و بر ان مزید نیز کردیم حق
سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود هر چه بهمه ایشان داده بود یکبار به احمد داد و ولادت ایشان
در سال چهار صد و چهل و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و شش هجری بوده
و مدت عمر شریف نود و پنجسال و قبر شیخ در موضع خرجرد جام است

حضرت شیخ ابوالعباس بن عریف

نام ایشان احمد بن محمد الصهناجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی چون
مریدان و معتقدان ایشان بسیار شدند سلطان وقت را هراسے در دل پدید
آمد ایشان را بحضور طلب داشت در مراکش رحلت نمودند سال پانصد و سی و ششم
هجرے

شیخ عبد السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال لخمی الاشبیلی

کنیت ایشان ابو الحکیم است کسب علوم صوری و معنوی نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مولفات ایشان است وفات ایشان در سال پانصد و سی و شش هجری بوده و قبر در مراکش برابر قبر شیخ ابو العباس بن عریف است

حضرت شیخ ابو البیان بن محفوظ القرشی

معروف اند باین الحوارنی صاحب مقامات و حالات علیه و در علم ظاهر و باطن کامل بودند و مرید بسیار داشتند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و یک هجری بوده

حضرت شیخ الشیوخ عبد الاول بن شعیب السنجری الهروی قدس سرہ

کنیت ایشان ابو الوقت است مقبول خواص و عام و جامع ظاهر و باطن بوده اند و در حدیث شاگرد جمال الاسلام داؤدی اند و بصحبت حضرت شیخ الاسلام خواجہ عبد اللہ انصاری رسیده اند و از خراسان به بغداد رفتند و عمر بسیار یافتند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال چهار صد و پنجاه و هشت و وفات در رباط فقیر روز بغداد و ذیقعد سال پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه متصل بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ امامت نماز جنازہ ایشان کردند

حضرت تاج العارفین ابو الوفا قدس سرہ

نام ایشان کاکیش است از کبار مشائخ و بزرگان این قوم و قدوۂ اولیاء اکمل و مرید شیخ شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتے بودند شیخ علی ہیتی و شیخ بقای بن بطو و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر البازانی و شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلے از مریدان ایشان اند نقل است از شیخ علی ہیتی و شیخ ماجد کردی رحمہما اللہ که روزی شیخ تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ در مجلس ایشان حاضر شدند و در ہمان ایام ببغداد آمده بودند و آوردن جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند این جوان را از مجلس بیرون برید ہمچنان کردند باز در وعظ شدند شیخ

عبدالقادر باز در آمدند باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر نمودند باز آنحضرت در آمدند مرتبه سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبدالقادر را در کنار گرفتند میان دو چشم ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که این ولی خدای است و گفتند ای اهل بغداد امر اخراج او نه از بهر اهانت او کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید در بغرت معمور که بر سر او نوری می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد از ان فرمودند ای شیخ عبدالقادر امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس هر یکی بانگ کند و خاموش گردد و گر خروس تو که تا قیامت در بانگ خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبدالقادر مرا وقتی خواهد بود چون آن وقت باید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه و عصای خود بشیخ عبدالقادر دادند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین می نهادند یگان یگان دانه خود می گشت و آن کاسه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست و بر دست آن شخص مے آمد وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و قبر در موضع قلیبا که از مضافات بغداد است واقع شده و مدت عمر هشتاد سال متجاوز است

حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری قدس سره

با حضرت غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و شیخ حماد دباس که پیر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام خلق بر ایشان جمع شدند از انجا بجبل هکاری که از توابع موصل است زاویه بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد و نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بمکه گفت میل صحبت داری گفتم من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزے دیدم که جاریه حبشیه رحمها الله پیدا شد برقعی بر سر پیش من بایستاده و تیز تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی

گفتم از عجم گفت امروز مرا در رنج افگندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم
مرا مشاهده افتاد که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نه فرمود مثل آن غیر
ترا از انبیا که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز در صحبت شما ام و امشب با شما افطار
خواهم کرد و روان شد او در یک طرف وادی میرفت و ما یک طرف و چون شب شد طبقی از هوا
فرود آمد به آن شش نان با سرکه و پنیر می آن جاریه گفت شکر خدای را که اکرام کرده مرا و مهمانان
مرا هر شب دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از آن سه ابریق آب فرود آمد
با شامیدیم در لذت و حلاوت به آبهای زمین مانند نبود پس همان شب آن جاریه از ما جدا شد
و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را در طواف تجلی واقع شد بیخود بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند
که بمرد ناگاه دیدم که آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید زنده گرداند ترا آنکس که
میرانیده بعد از آن در طواف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم و در آخر
آن با من گفتند که ای عبدالقادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را لازم دار و برای
نفع مردم بنشین که ما را بندهاے خدا هستند که میخواهیم ایشان را بر تو بر دست تو بشرف
قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی دانم امروز چه نشان است ترا که
بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمانها گرد تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود
در تو خیره مانده است و همه مثل آنچه ترا داده اند میدارد بعد از آن جاریه برفت دیگر او را
نه دیدم وفات شیخ عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در جبل
هنکاریه است

حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله

مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیرے از ایشان بهره
مند شده اند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بودند روزے شخصے بخدمت شیخ ماجد
آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ کوزه خود را با و عطا نموده فرمودند هر گاه
تشنه شوی آب شیرین و هر گاه گرسنه گردی تلقان با شکر آمیخته ازین کوزه پدید آید وفات
ایشان در سال پانصد و شصت و یک هجری بوده و قبر در جبل حمرین است

حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی قدس سرہٗ

از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند و نسبت خرقۂ ایشان بہ پنج واسطہ بحضرت شیخ شبلی
میرسد حضرت غوث الثقلین را دیدہ اند و در ایام عیدہ بطائح سکونت داشتند صاحب
کشف و کرامات و مقامات علیہ و بسیار بزرگ و شافعی مذہب بودند ابو الحسن علی کہ خواہرزادۂ
ایشانند گفتند روزے بر در خلوت ایشان نشستہ بودم کہ آواز کسی شنیدم چون نظر کردم
پیش خال من شخصے نشستہ بود کہ آن را ہرگز نہ دیدہ بودم ساعتے باہم سخن گفتند پس
آن شخص از روزنے کہ در دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد و چون برق در ہوا بگذشت
پیش سیدی در آمدم و پرسیدم کہ این مرد کہ بود فرمودند او را دیدی گفتم دیدم
گفتند او کسی است کہ خدای تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند و یکی از رجال اربعہ
است سہ روز است کہ مہجور شدہ است اما خبر ندارد گفتم یا سیدا ای سبب مہجوری او
چیست گفتند در یکے از جزائر محیط مقیم است آنجا سہ شبان روز متصل باران بارید
بخاطر او گذشت کہ کاش این باران در آبادانی می بارید بعد از ان استغفار کرد بسبب
این اعتراض مہجور شد من گفتم یا سیدی او را بمہجوری خبردار ساختی گفتند نہ شرم داشتم
گفتم اگر فرمای من او را خبردار کنم گفتند میکنی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش خیال
کردم آوازی بگوشم رسید کہ یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکے از جزائر بحر محیط دیدم
حیران شدم برخاستم و اندوہگین برفتم و آن مرد را دیدم و بروے سلام کردم و آن قصہ را
بگفتم سوگند بمن داد کہ ہر چہ ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقہ مرا در گردن من
و مرا بر روی در زمین میکش و منادی میکن کہ این ست سزای کسیکہ بر خدای تعالے
اعتراض کند خرقہ در گردن او کردم خواستم کہ بکشم ہاتفی آواز داد کہ ای علی گذار کہ ملائکۂ
آسمان برای او بزاری در آمدہ اند و گریان شدہ اند خدای تعالی ازو خوشنود گشت
بعد از شنیدن آن آواز بیخود شدم و چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم
و اللہ ندانستم کہ چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب حضرت
شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ مذکور می شد شخصے بطریق انکار گفت بس کن سیدی بجانب او

بہ غضب نگاہ کردند فی الحال آن شخص بمرد سیدی فرمودند کہ کرا قدرت است کہ مناقب شیخ عبدالقادر تواند بیان کرد کہ مرتبۂ او تواند رسید او شخصے است کہ در یک جانب او دریای شریعت و در یک جانب او دریای حقیقت است ہر جا کہ میخواہد غوطہ میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند کہ چون بہ بغداد در روید پیش از شیخ عبدالقادر کسی را نہ بیند چہ در ایام حیات وچہ بعد از وفات کہ او از حق تعالے عہد گرفتہ است ہر کہ بغداد در آید و مرا زیارت نہ کند احوال او مسلوب گردد میفرمود کہ حسرت بر کسیکہ حضرت شیخ عبدالقادر را ندیدہ وفات ایشان روز پنجشنبہ دوازدہم جمادی الاولی سال پانصد وہفتاد وہشت ہجری بودہ و بعضے گفتہ اند کہ در سماع از دنیا رفتہ اند و مدت عمر ہشتاد سال متجاوز بود و قبر در قریہ ام عبدہ بطائح است

حضرت شیخ حیوۃ بن قیس الحرانی قدس سرہٗ

صاحب اوصاف جمیلہ و مقامات جلیلہ واز اجلہ اکابر و مرجع مشائخ کبار بودند و حضرت غوث اعظم را دریافتہ شیخ ابوالحسن قریشی فرمودہ اند چہار کس دیدہ ام از کبار مشائخ کہ در قبور خود تصرف میکنند چنانچہ احیا شیخ معروف کرخی و سید محی الدین عبدالقادر جیلی و شیخ عقیل منجی و شیخ حیوۃ حرانی قدس اللہ تعالے اسرارہم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخرے سال پانصد وہشتاد و یک ہجری بودہ و قبر در موضع حران است

حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی المقتول رحمہ اللہ

نام ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان واشراقیان متبحر بودند بعضے از مشائخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضے بخلل در عقیدہ واعتقاد فلاسفہ متہم میداشتند چون بہ حلب رسیدند علما بہ قتل ایشان فتوی دادند و بعضے گویند در حبس خفہ کردند و بعضے گویند قتل و صلب کردند و بعضے گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بزیارت عادت داشتند اختیار کردند کہ بگرسنگی بکشند و اہل حلب در شان ایشان مختلف بودند بعضے بالحاد و زندقہ نسبت میکردند و بعضے بکرامات و مقامات می ستودند و مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرہ فرمودند علم بر عقل غالب بود بایدکہ عقل بر علم غالب باشد

وفات ایشان درسال پانصد وهفتاد وهفت هجری ومدت عمر شریف سی وهفت وباسی وشش سال بود

حضرت شیخ جاگیر قدس سرہٗ

اصل ایشان از کردستان است ومتوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابوالوفا قبای خود رابدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند وتکلیف حضور نه کردند وگفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاگیر را از جمله مریدان من گرداند خدای عز وجل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته بودند وصاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان درسال پانصد ونود هجری وقبر در نواحی سامره است

شیخ عبدالرحیم مغربی قدس سرہٗ

کنیت ایشان ابومحمد و اصل از مغرب زمین است از سادات حسنی واعیان مشائخ مصر وصاحب کرامات ومقامات علیه بودند روزی شیخ طهارت میکردند شخصے بخدمت ایشان آمده التماس نمود که شیخ بآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند وازان آب بخور وحالیکه ازو سبب شده بود باز یافت وایشان میفرمودند که شیخ عبدالقادر را از اعیان دنیا وادنا م وجود است وفات ایشان درسال پانصد ونود ودو هجری بوده است ومدت عمر هفتاد سال وقبر در موضع قنی واقع شده که از توابع مصر است

حضرت شیخ ابوعلی بن مسلم قدس سرہٗ

از کبار مشائخ عراق اند وصاحب تاریخ یافعی نوشته که ایشان از جمله ابدالان بودند وزهد وتجرید بکمال داشتند وهمیشه مراقب وگریان می بودند وفات ایشان درسال پانصد ونود ودو هجری بوده ومدت عمر نود سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سرہٗ

مولد ایشان گنجه است وعالم بوده اند بعلوم ظاهر وباطن واز مریدان شیخ ریحانی اند وعمر گرانمایه از اول تا آخر به قناعت وتقوی وعزلت گذرانیده اند وصاحب کشف وکرامات بوده اند واز ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان

رجوع بود و حق تعالیٰ شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف
بر بیان معارف است و این از جملہ اشعار شیخ است ابیات چون بعد جوانی از بر تو به
در کس شدم از در تو ٭ ہمہ را بدرم فرستادی ٭ من نمی خواستم تو تیده ادی ٭ چونکہ بود رگہ
تو گشتم پیر ٭ دانچہ ترسید میست دستم گیر ٭ وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش
ہجری بوده و قبر در گنجہ است

حضرت شیخ عبداللہ القریشی الہاشمی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن ابراہیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم ظاہری و باطنی
بوده اند و در زمان خود تصرف تمام داشتند و بہ صحبت شیخ صباغ رسیده بودند وفات ایشان
در سال پانصد و نود و نہ ہجری روی داده

حضرت شیخ

کنیت ایشان ابو محمد بن ابی نصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفہ اند و با شیخ ابو النجیب
سہروردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف بسیار دارند از انجملہ تفسیر عرائس
است کہ دران بس نکتہائے دقیق و اشارتہائے لطیف مندرج است و در وجد و ذوق
و استغراق حالت تامی داشتند و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نہادند
گویند در او اخر عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن گرو ویہ گفتہ در دعوت بعضے صوفیہ
با شیخ روزبہان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم آمد کہ در علم و حال از وی
زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن این خطره را از خود دور کن کہ امروز
ہیچکس با روزبہان برابر نیست و او یگانۂ زمان خود است وفات ایشان در نصف
محرم سال ششصد و شش ہجری روی داده

حضرت شیخ روزبہان بقلی

صحبت با خضر علیہ السلام بودند و شصت سال از زمانہ کہ در شیراز داشتند جز بہ ادائے
نماز جمعہ و کفایت مہمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در آخر محرم سال
ششصد و شش ہجری

حضرت شیخ ابو اسحاق اغرب قدس سرہ

نام ایشان ابراہیم بن علی است و از اعیان مشائخ بطائح و صاحب کرامات و مقامات عالیہ و جامع میان علوم ظاہری و باطنی و شافعی مذہب بودند بجہت غلبہ استغراق اکثر مراقب می نشستند گویند سال رو بجانب آسمان نہ کردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ می مالید و ایشان میفرمودند کہ شیخ عبد القادر سید ماست امام صدیقان و محب عارفان و قدوہ سالکان است وفات ایشان در سال شش صد و نہ ہجری بودہ و قبر در بطائح است

حضرت شیخ ابو الحسن کردویہ قدس سرہٗ

کنیت ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات بیشمار از ایشان ظاہر شدہ پدر ایشان رنگریز بودہ و میخواست کہ پسر نیز رنگریزی کند و ایشان را گران آمد و بخدمت صوفیہ رفت و آمد داشتند روزی پدر ایشان آمدہ دید کہ جامہای مردم را رنگ نہ کردہ اند در غضب شد و در دوکان تغارہای بسیار بود و ہر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند ہمہ جامہا را در یک تغار نہادند غضب پدر زیادہ شد گفت جامہای مردم را ضائع کردی ہر یکے رنگی خواستہ بودند تو ہمہ را در یک رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست دران تغار کردہ ہمہ را بیکبار بیرون آوردند ہر یکی را آن رنگ شدہ بود کہ صاحبش خواستہ بود چون پدر آن بدید بہ سلوک راہ صوفیہ باز گذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان در پانزدہم شعبان سال شش صد و دہ از ہجری بودہ و قبر در رہی است از توابع مصر

حضرت شیخ ابن صباغ رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود از مشاہیرہ بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رسیدہ اند و فائدہ ہا گرفتہ اند مرید شیخ علی ہیتی بودند و ایشان مرید تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکے و ایشان مرید شیخ ابو بکر بطائحی قدس اللہ اسرارہم و خرقہ کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ در واقع بشیخ ابو بکر بطائحی دادہ بودند و از شیخ علی بن ہیتی بایشان رسیدہ از ایشان غائب شد

وفات ایشان در سلخ ذیقعده وسال شش صد و نوزده هجری بوده و قبر در رباط یعقوبی است

حضرت شیخ یونس بن یوسف سیانی

طائفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب کرامات ومقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال شش صد و نوزده هجری بوده

حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمه الله

کنیت ایشان ابوالحسن است ونام علی صاحب معارف و اسرار و احوال ومقامات عالی بودند و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناسم از اولیاے خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زنده‌ها شیخ محی الدین عبدالقادر جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیواة بن قیس خراسانی این مقدمه در ذکر شیخ حیواة نیز مذکور شده وفات ایشان در سال شش صد وبست ویک هجری روی داده

حضرت شیخ فریدالدین عطار

اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور و هشتاد و پنج سال در نیشاپور بوده مرید شیخ مجدالدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست شیخ رکن الدین آکاف کرده اند و صحبت بسیاری از اکابر مشائخ را دریافته اند و بعضے گفته اند که اویسی بودند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرده مربی او شد و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی گفته اند آن قدر اسرار توحید وحقائق و ذوق که در مثنویات وغزلیات عطار است در سخنان هیچ یک ازین طائفه یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیا و الٓهی نامه و بیسرنامه ومنطق الطیر از تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده وفات در سال شش صد و هفت هجری بوده در دست کفار در سن یک صد وبست ویک سالگی بدرجه شهادت رسیده اند

حضرت شیخ ابن فارض المصری

کنیت ایشان ابوحفص است ولقب شرف الدین ونام عمر بن فارض الحموی ولادت

وسکونت ایشان در مصر بود از قبیلۂ بنی سعد اند و قصیدۂ تائیہ فارضیہ از ایشان است چون این قصیدہ را تمام کردند شبی پیغمبر علیہ السلام را بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند قصیدۂ خود را تمام کردہ چہ نام کردی گفتند لوائح الجنان در روائح الجنان فرمودہ اند نظم السلوک نام کن ہمچنان کردند که حضرت رسالت پناہ صلعم فرمودہ بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاولی سال ششصد وسی و دو ہجری روے دادہ

حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی قدس سرہ

مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ قطب الدین ابہری و ایشان مرید شیخ ابو النجیب عبد القادر سہروردی اند قدس اللہ اسرارہم و بہ صحبت شیخ محی الدین عربی رسیدہ اند گویند ایشان از ابشاہد کہ جمال ظاہری میل تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی از ایشان پرسیدند کہ در چہ کاری گفتند ماہ را در طشت آب می بینیم فرمودند اگر بر قفا دیل نہ داری چرا بر آسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاہ باز بود اما پاکباز بود و مولوی فرمود کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد وسی و پنج ہجرے بودہ

حضرت مولانا شمس الدین تبریزی

نام ایشان محمد بن علی بن ملک داد است گفتہ اند کہ ہنوز در مکتب بودم پیش از بلوغ اگر چہل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی طعام نمی شد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ ابو بکر سلہ باف تبریزی اند و بعضے گویند کہ مرید بابا کمال خجندی بودند و بعضے گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرمودہ اند احتمال دارد کہ بہ صحبت ہمہ رسیدہ اند و از ہمہ تربیت یافتہ باشند مولانا جلال الدین رومی کمال یگانگی و یک جہتی با ایشان بودہ و ہمیشہ باہم صحبت میداشتہ اند و در اشعار خود ہمہ جا ستایش ایشان کردہ اند و اکثر در خلوت روز و شب بصوم وصال می نشستہ اند وفات ایشان در سال ششصد و چہل و پنج ہجری بودہ است

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سرہ

از کبار مشائخ و بزرگان این قوم صاحب کشف و کرامات اند در اوائل از قطاع الطریق بودند

روزی در کمین قافلہ نشستہ انتظار می کشید ند شنید ند کہ ہاتفی میگوید ای آنکہ چشم بر قافلہ داری
و دیگری را چشم بر تست در ویشان این اثر عظیم کردہ توبہ نمودند از آن عمل باز ایستادند و بصحبت
شیخ ابن الاقلع یمنی رسیدہ بمرتبہ ولایت فائز گردیدند بعد از آن شیخ کبیر علی اہدل رسیدہ التماس
صحبت کردند و شیخ قبول فرمودند روزی برای ہیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی با خود بردند چون
جمع کردند ہیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون ہیزم آوردند کہ بار کنند دیدند کہ شیر
دراز گوش را کشتہ روی بشیر کردہ گفتند کہ ہیزم خود را بر چہ بار کنم سوگند بعزت
معبود کہ بر پشت تو بار خواہم کرد ہیزم را جمع کردہ بر پشت شیر نہادند او را راندہ تا نزدیک شہر
آوردند بعد از آن گفتند ہر جا خواہی برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاہ و یک
ہجری روی دادہ

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی

نام ایشان علی بن عبداللہ و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریہ
جمع کثیری آنجا بصحبت ایشان پیوستہ اند از کبار اولیای و عظمای مشائخ بودند گفتہ اند یکبار
ہشتاد روز گرسنہ بودم در خاطرم گذشت کہ مرا ازین کار نصیبی نہ شد ناگاہ زنی دیدم کہ از غاری
بیرون آمد بغایت خوبروی گوئیا روی او نور آفتاب بود و میگفت نحسی ہشتاد روز گرسنہ بود
ایستادہ ناز بر خدای تعالی میکند بعمل خود و شش ماہ بر من گذشتہ کہ طعامی نہ چشیدہ ام
گویند اول کسیکہ قہوہ خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاہ و چہار
یا ششصد ہجری بودہ در راہ مکۂ معظمہ در صحرای کہ آب شور داشت چون ایشان را آنجا دفن کردند
ببرکت ایشان آب آن سرزمین شیرین گشت

حضرت شیخ علی الخبار قدس سرہ

از مشائخ کبار عراق اند و صاحب مقامات جلیہ شہادت ایشان در سال ششصد و پنجاہ
و شش ہجری بودہ

حضرت شیخ عبداللہ بلیانی قدس سرہ

لقب آنقدوۂ اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی

این احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق است قدس الله ارواحهم و شیخ عبدالله طبالی
خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان به چهار واسطه از شیخ ابو نجیب سهروردی و به صحبت زاهد
ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان گفته اند که من انچه
از خدای خود خواسته بودم بعبدالله دادند و انچه بر من مقدار روزنچه گشادند بر او مقدار دروازه
گشادند و شیخ از بزرگان وموحدان این طائفه وصاحب کرامات بلند ومقامات ارجمند بوده
فرموده اند که بیک آه که بر آرم صد هزار چون منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که روزه
نماز و روزه و احیای شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است
اگر این حاصل کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی تا حق بدو چشم
سر نه بینم مردم ٭ از پای طلب می ننشینم مردم ٭ گویند خدا بچشم سر نتوان دید ٭ آن ایشانند من
چنینم مردم ٭ وفات ایشان روز عاشورا سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ لیس المغربی الاسود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند از اهل کرامت و ولایت بوده اند امام
محی الدین نوادی از جمله مریدان ومعتقدان ایشان بودند وبه صحبت وخدمت ایشان تبرک
می جستند وفات ایشان در ربیع الاول سال ششصد وهفتاد وهفت هجری بوده
ومدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی

نام ایشان سلیمان بن علی است بعضی از فقها ایشان را بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه
بزرگ داشتند وحضرت مولانای عبدالرحمن جامی فرموده اند که هر که اندک چاشنی از مشرب
این طائفه چشیده باشد که سخن او در شرح منازل السائرین که تصنیف شیخ الاسلام است چه
قدر مبنی بر فوائد علم وعرفات است گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و رغبت تمام بآن داشتند
وخود می نمودند وفات ایشان در سال ششصد ونود هجری بوده است

حضرت شیخ سعدی شیرازی رحمه الله

لقب ایشان مشرف الدین ونام مصلح الدین بن عبدالله است و تخلص سعدی در علوم

ظاهر و باطن و نظم و نثر جامع و کامل و مجاور بقعۂ شریفہ شیخ ابو عبد اللہ خفیف بودہ اند قدس اللہ سرہ بارہا بزیارت حرمین شریفین پیادہ رفتہ اند و اکثر اقالیم را گشتہ اند و بہندوستان رسیدہ بت سومنات را شکستہ اند و صحبت شیخ شہاب الدین سہروردی و بسیارے از اکابر را دریافتہ اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی کردہ اند و وقتی با یکے از اکابر سادات فی الجملہ دگوی واقع شد آن شریف حضرت رسالت پناہ صلعم را بخواب دید کہ او را عتاب کردند چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان ہمہ مشہور و مقبول است و این از جملہ شعر ایشان است غزل من ندانستم از اول کہ تو بیمہر و وفائی ٭ عہد نابستن از آن بہ کہ ببندی و نپائی ٭ گفتہ بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم ٭ چہ بگویم کہ غم از دل برود چون تو بیائی ٭ دوستان عیب کنندم کہ چرا دل بتو دادم ٭ باید اول بتو گفتن کہ چنین خوب چرائی ٭ شمع را باید ازین خانہ برون بردن و کشتن ٭ تا کہ ہمسایہ نداند کہ تو در خانۂ مائی ٭ وفات ایشان شب جمعہ ماہ شوال سال ششصد و نود و یک ہجری بودہ و قبر در بیرون شہر شیراز است

حضرت شیخ حسن بلغاری قدس سرہ

اصل ایشان از نخوان است و صاحب جذب و مقامات عالیہ بودہ اند و نسبت ارادت ایشان بدو واسطہ بشیخ ابو النجیب سہروردی میرسد در سن سی سالگی تائب شدہ در نیکار درآمدہ اند و اکناف عالم را سیر نمودہ اند و وفات ایشان در سال ششصد و نود و ہشت ہجری بودہ و مدت عمر نود و سہ سال و قبر در سرخاب تبریز است

حضرت شیخ ابو محمد مرجانی

نام ایشان عبد اللہ بن محمد است و اصل از مرجان مغرب زمین ابواب علوم الہی و انوار ربانی بروی ایشان کشادہ بود و از بزرگان این قوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد و نود و سہ ہجری بودہ

حضرت ابن مطرف اندلسی

بیعت ایشان ابو عبد اللہ [illegible] حق [illegible] حجاز [illegible] بودہ اند و داشتہ اند کہ [illegible] روزی پنجاہ

اسبوع طواف میکردند وفات ایشان در رمضان سال ہفتصد وہفت ہجری بودہ ومدت عمر ایشان نود سال تجاوز پادشاہ عصر از سعادت مندی وکمال اخلاص کہ بخدمت ایشان داشت جنازۂ شیخ را بر دوش خود گرفت

حضرت شیخ شمس الدین قدس سرہ

نام ایشان محمد بن احمد وتای صوفی است حنبلی مذہب بودہ اند وفات ایشان در سال ہفتصد ویازدہ ہجری روے دادہ

حضرت شیخ عماد الدین رحمہ اللہ

نام ایشان احمد بن شیخ الحرامیہ ابراہیم بن عبد الرحمن است واصل از واسطر در علم تصوف تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در ہفتصد ویازدہ سال ہجری بودہ ومدت عمر پنجاہ وچہار سال

حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس سرہ

در دمشق بودہ اند کم سیگفتند وکم از جای بر میخاستند وکم می خفتند وعلمای ظاہر با جلالت وبزرگی نیاز مند سلوک با ایشان میکردند باوجود آنکہ در ماہ رمضان چیزی بخور دند ونماز نمیگذاردند اما کشف واطلاع بر مغیبات بسیار داشتند وانبساط استر حال خود ساختہ بودند وفات ایشان در سال ہفتصد وچہاردہ ہجری

حضرت شیخ نجم الدین قدس سرہ

نام ایشان عبد اللہ بن احمد بن محمد الاصفہانی است صاحب مقامات ومناقب عالیہ شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی ومدتی مجاور مکۂ معظمہ بودند وفات ایشان بمکۂ معظمہ در جمادی الآخرے سال ہفت صد وبست ویک ہجری بودہ ومدت عمر ہفتاد وہشت سال

حضرت شیخ اوحدی اصفہانی

گویند ایشان از جملہ اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی اند وبر سر پای جام داشتند بنام جم از ایشان است واکثر اشعار ایشان در تصوف وحقیقت است واین بیت نیز ایشانست بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید وفات ایشان در سال ہفتصد وسی وہفت ہجری بودہ وقبر در مراغۂ تبریز است

حضرت مولانا محمود ز اہد جرجانی قدس سرہ

لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاہر شاگرد مولانا نظام الدین ہروی اند وبست متا

سنت و شریعت بمرتبهٔ عالی رسیده بودند در تقوی و ورع جهد بلیغ مینمود وفات ایشان در ماه ذیحجه سال هفتصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در مرغاب هرات است

حضرت مولانا زاهد مرغانی رحمه الله

نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ سهیل تایبادی است و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی بوده اند اما بواسطهٔ متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان مفتوح گشت و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمد و اویسی بودند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضهٔ حضرت می نمودند و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد به روضهٔ متبرکهٔ ایشان قرآن خوانده میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصی و مرتبهٔ اعلی فائز گشتند حضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبند قدس الله سره چون به مجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید خواجه فرمودند که بهاؤ الدین نقشبند گفتند از برای ما نقشے به بندید خواجه فرموده اند که آمدیم که نقشے ببریم و دو روز باهم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران انار الله برهانه بکمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا مربی صاحبقران بودند وفات ایشان نیمه روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال هفتصد و نود و یک هجری بوده و قبر در موضع تایباد است

حضرت خواجه حافظ شیرازی

نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند با وجود آنکه معلوم نیست که بظاهر دست ارادت به پیری داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته اند و آثار حقائق و معارف در دیوان ایشان بسیار است و در تذکرهٔ عبدالقادر بداؤنی از خدمت شیخ نظام الدین انتی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبند اند و اکثر تفاءلی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب می آید چنانچه جهانگیر بادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی والد خود جدا شده در آله آباد می بودند و تردد داشتند در اینکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه دیوان حافظ را طلب نموده فال کشادند و این غزل برآمده

غزل

چرا نه در پی عزم و یار خود باشم	چرا نه خاک ره کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم	به شهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سرا پرده وصال شوم	ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی	که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

و بموجب این فال بی تامل واهان به سرعت روانه شده بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماه اکبر بادشاه فوت کردند و ایشان بادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر بادشاه دیده که در حاشیه دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفت صد و نود و دو هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت مولانا ظهیر الدین خلوتی قدس سره

جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین ابابکر تا بیادی یسفر مودند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین نمیدانم مرید شیخ سیف الدین در سال هفت صد و هشتاد و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل گازرگاه است وفات ایشان در سال هشت صد هجری و قبر در جوار قبر شیخ سیف الدین است

حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره

بسیار بزرگ و صاحب حال بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در آنجا بسر می بردند چون بعد از فوت ایشان آنجا دیدند بغیر از بوریای که بران می نشستند و سنگی که زیر سر می نهادند چیز نبود وفات ایشان در هشت صد و ۸۰۳ هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این بیت نقش کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ❊ هزارت آفرین مردانه رفتی

حضرت مولانا محمد شیرین

تخلص ایشان مغربی است مرید شیخ اسمٰعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمٰن

اسفرائی و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در سال هشت صد و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جملهٔ اشعار ایشان است غزل

از جنبش بحر قدم بر خاست موج بیعدد
وز موج دریای ازل پر ست صحرای ابد

وز موج بحر بیکران صحرا او دریا شد عیان
صحرا الیقین دریا شود چون یابد از دریا مدد

اندر جهان بیعدد واحد احد بود و ولی
در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد

لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان
بر ردی بحر بیکران باشد چه در دریا رمد

اندر سرای لم یزل باشد بر عین ازل
سر در هم آرد دائره از پیش برخیزد عدد

اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
از صد یکی گفتم بدان صد را از یک یک را از صد

من بر مثال ماهیم افتاده از دریا برون
باشد که موجی در رسد باز م بدریا در کشد

وقت ست کان خورشید ما دان ماه ما تا بید ما
از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند

آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی
گر مغربی را آئینه پنهان نباشد در نمد

حضرت شاه قاسم انوار قدس سرہ

اصل آن سیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشاء تبریز در اوائل حال نسبت ارادت بشیخ صدرالدین اردبیلی داشتند بعد از آن بصحبت صدرالدین علی یمنی که از مریدان اوحدالدین کرمانی بودند رسیده اند در اواخر نوبت حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند را دیدند و با ایشان صحبت داشتند دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقائق و معارف و اسرار است و در باب مریدان ایشان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرہ فرمودند که فقیر بعضے از ایشان را دیده و احوال بعضے را شنیده اکثری از ربقهٔ دین اسلام خارج بودند و بدائرهٔ اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل فرموده اند که می تواند بود که چون فتوح و نذور بسیارے میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان می شده و اصحاب نفس و هوا را مقصود در انجا حاصل بوده بدین جهت جماعه بی باک نیز خود را در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت این همه بی باک بوده و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان این حال دارند اکثری بیباک اند وفات ایشان در سال هشت صد و سی و هفت هجری بوده قبر در خرجرد جام است

شیخ زین الدین خوافی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوبکر است جامع بودہ اند میان علوم ظاہری و باطنی و از اول تا آخر توفیق استقامت
بر جادۂ شریعت و متابعت سنت یافتہ بودند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرمودہ اند کہ متابعت
سنت بزرگترین کرامتی است پیش این طائفہ و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نورالدین عبدالرحمن
قریشی مصری اند و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن شمشیری و
ایشان مرید شیخ محمود اصفہانی و ایشان مرید شیخ عبدالصمد نطنزی و ایشان مرید شیخ علی بزغش و
ایشان مرید شیخ شہاب الدین سہروردی گویند در آخر حیات ایشان را داروی رسیدہ
کہ شبانہ روز بالکل از خود غائب بودند و چون ازان غیب ایشان را باز آوردند قریب یکسال
خاموشی بر ایشان غالب بود و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبہ دوم شوال سال
ہشت صد و سی و ہشت ہجری بودہ و بعد از وفات ایشان سہ جا نقل کردہ الحال قبر شیخ در
ہرات است نزدیک عیدگاہ و عمارت عالی بران ساختہ اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سرہ

لقب ایشان شاہ مدار است و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن
یا جہت دیگر بہ پنج یا شش واسطہ بحضرت رسالت پناہ صلعم میرسد غرائب احوال و عجائب اطوار
و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشتہ اند و بزرگی حضرت شاہ مدار زیادہ از انست کہ در
تحریر و تقریر آید گویند دوازدہ سال طعام نخوردند و لباسیکہ یکباری پوشیدند دیگر احتیاج
شستن نمی شد و ہمیشہ سفید و پاکیزہ میماندند و شیخ عبدالحق دہلوی نوشتہ اند کہ ایشان در مقام
صمدیت بودند و آن مرتبہ سالکان است و از جہت جمال بکمال کہ حق تعالے بایشان عطا
فرمودہ بود ہر کرا نظر بر روے مبارک ایشان افتادی بس بی اختیار سجود کردی ازینجہت
ہمیشہ برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان ہفدہم جمادی الاولی سال ہشت صد
و چہل ہجری بودہ و قبر ایشان در موضع مکن پور کہ از توابع قنوج است واقع شدہ و ہر سال
در ماہ جمادی الاولی کہ عرس ایشان است قریب بہ پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر
و کبیر از اطراف و جوانب ہندوستان دران روز بہ زیارت روضۂ شریفۂ ایشان

با علمهای بسیار جمع میشوند و همه نذر و هدیه می آرند و کرامات و خوارق عجیبه و غریبه الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبدالقادر جیلی اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اما اجلاف بیشتر و نیم حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید حضرت مخدوم بهاءالدین زکریای ملتانی قدس الله اسرارهم

حضرت مولانا جلال الدین پورانی

کنیت ایشان ابویزید است بعد از کسب علوم ظاهر ببرکت متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبهٔ اعلی رسیده‌اند و اکثر به کفایت مهمات مسلمانان بقدر امکان کوشش می نمودند هر که رجوع بایشان کرد خود بآنجا میرفتند اگرچه بظاهر دست ارادت به پیر نه داده اند اما اویسی بودند چنانچه میفرمودند هرگاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بواسطه رفع آن میکنند گویند روزے از اصحاب خود شانه طلبیده اند و گفتند حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند که بایزید گاهی محاسن خود را شانه میکن و ایشان به صحبت مولانا حضرت ظهیرالدین خلوتے رسیده و معتقد طریقهٔ ایشان بودند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچه گفته اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت باز گذشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کراماتی هست میباید که پارهٔ کشمش تبرک بمن بدهد چون روانه شدیم آن شخص را آواز دادند که یکساعت باش بخانه درون رفته یک طبق مویز بیرون آورند و باو دادند و گفتند معذور دار که در باغهای ما کشمش نمی باشد وفات ایشان در شب دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشت صد و شصت و دو هجری بوده

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در انجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفتند و بصحبت شیخ بهاءالدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا سعدالدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی وغیرهم

از عزیزان کرد را توقت بود دمدیہ مجلس ایشان حاضر میشدند معارف و لطائف خواجہ را استحسان میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجہ را وجدی عظیم میرسید و صیحہای بسیار میزدند و مجلسیان را اثر میکرد و اکثر در صحبت ایشان چیزی کہ در خاطر کسی میگذشت آنرا بر وجہی کہ غیر او کسے نداند اظہار مینمود وفات ایشان در روز شنبہ بست و ششم جمادی الاولی سال ہشت صد و شصت و سہ ہجری بوده و قبر در ہرات نزدیک مسجد جامع قریب مزار فقیہ ابو یزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد رومی

اصل ایشان از قریہ روج است و آن بر نہ فرسنگی ہرات واقع شده از کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و ہم نبیره حضرت مولانای جامی ایشان گفتند کہ مرا ہمیشہ آرزوے آن میبود کہ پیغمبر صلعم را بخواب بینم روزی بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند میخواندند کہ ہر کس این دعا را شب جمعہ چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاقاً آن شب آینده شب جمعہ بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفتہ بخلوتخانہ خود رفتم و مشغول شده با شرایط نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم کہ ہر کس شب جمعہ سہ ہزار مرتبہ درود بر رسول علیہ الصلوٰة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعہ دیدم کہ در سراے خود در آمدم و والده من ایستاده مرا گفت من انتظار تو مے بردم اینک رسول صلعم بخانۂ ما آمده اند بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفتہ بجاے کہ آنحضرت نشستہ بودند برد دیدم کہ آنحضرت نشستہ اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آن سرور نشستہ و ایستاده اند و مکاتبات نوشتہ بر اطراف عالم میفرستند و گوئی املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاہی کہ از علماے ربانی بودند مینویسند و ادر مرا برد عرض کرد کہ یا رسول اللہ پسری کہ وعده کرده بودی کہ دراز عمر و دولتمند خواہد شد این آن پسر است یا نہ آنسرور بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند کہ ہمان فرزند است چہ وقتی کہ مادر من پسرے داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متالم شد شب حضرت رسالت پناہ صلعم را بخواب دید کہ می فرمایند غمگین مباش کہ خداے تعالیٰ بتو پسرے صاحب دولت و دراز عمر خواہد عطا فرمود و مرا خداے عز و جل با ایشان داد پس آنحضرت بمولانا عثمان

فرمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور شکل گواهی که مردم در قبالها می‌نویسند جدا جدا چیزے نوشت و پیچیده بدست من داد من همان غدم با خود گفتم که مضمون مکتوب را ندانستم باز گشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را از دست من گرفته بخواندند و من یک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم و باز پیچیده بدست من دادم خواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز از در برآمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می‌آید و شمعے در دست دارد برخاستم گفت ای محمد چیزے در خواب دیدی گفتم آرے گفت من خوابی دیده ام و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت ایشان در شب برات سال هشت صد و بست هجری بوده و وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان سال نهصد و چهار هجری بوده و قبر در گازرگاه نزدیک مزار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصارے است قدس الله سره

حضرت شیخ صوفی علی قدس سره

اصل ایشان از ولایت جام است و مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب درآمدن ایشان باین راه این بود که روزے جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان در صحرائی بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد اثرے در دل شیخ بهم رسیده با درویشان همراه شدند و بزیارت آن مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا برکندند و درین راه درآمده اند و وفات ایشان در سال نهصد و هشت هجری

حضرت امیر سید علی قوام رحمه الله

[illegible] ذات سوانه اند که در نزدیکی سرهند است و از بزرگان ارباب کمال [illegible] و جد و حال [illegible] از کبار مشائخ هند [illegible] اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه می‌پوشیدند و گاه لباس [illegible] در مبارک [illegible] طلب [illegible] جونپور رفتم [illegible] شیخ [illegible] الدین جونپورے [illegible] ایشان [illegible] گشت [illegible] سال [illegible]

امده بودند و خدمت نه فرمودند میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دلی بر در خود
میخزی و از احوال خلق خبردار نمی شوی گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اگر دل است
از آن تست و اگر دست از آن تست علی بیچاره در میان چیست فرمودند به اے خلق خدا
دعا کن که دعاے تو در حق ایشان مستجاب است وفات ایشان در سال نهصد و پنجاه هجری بوده
و قبر در حوالی جونپور در موضع است که توطن داشته اند و آن بسراے میران مشهور است
بزار و تبرک

حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی

ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد خبوشانی که از کبار متاخرین بزرگان دین و صاحب
کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی اعظم در سلسله کبرویه مرید شاه علی بیدادری
و ایشان مرید شیخ رشید الدین محمد اسفراینی و ایشان مرید عبدالله برزش آبادی و ایشان
مرید شیخ اسحاق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات مخدومی
اعظم در سال نهصد و سی و هفت هجری روے داده وفات شیخ حسین به شام بوده در نهصد
و پنجاه و شش سال هجری

حضرت شیخ علی متقی قدس سره

نام پدر ایشان عبدالملک بن قاضی خان المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی است از کبار اولیاے
وقت و مشائخ هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بودند و مولد ایشان در برهانپور است
در سن هفت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن چشتی که در برهانپور بودند مرید ساخته بود
بعد از آن از شیخ عبدالحکیم بن شاه باجن خرقه مشائخ چشتیه پوشیده ... و بار ... سفر
کرده به صحبت بسیارے از مشائخ آنجا رسیدند و تحصیل ... عزیمت حرمین شریفین کرده
و بآنجا رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقه متبرکه قادریه و شاذلیه که منسوب است بشیخ
نورالدین ابوالحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبه کمال ... و تصانیف مشهور و بسیار
دارند وفات ایشان دوم شهر جمادی الاولی ... نهصد و هفتاد و پنج هجری بوده و مدت عمر
نود سال است ولادت شیخ در سال هشتصد و ... هجری بوده و قبر در ... مکه معظمه است

حضرت شیخ ادهن جونپوری

نام پدر ایشان شیخ بهاؤالدین است در وقت خود از بزرگان مشائخ هندوستان بودند باوجود آنکه چنان سن و عمر گشته بودند که تا دو کس ایشانرا گرفتند نمی توانستند ایستاد اما چون بسماع می در آمدند ایشانرا ده کس نمی توانستند نگهداشت وفات شیخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجری است و عمر ایشان از صد تجاوز بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاؤالدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسلهٔ چشت بودند و شیخ از اولاد گنجشکر اند در مدت عمر روزه طی میداشته اند در اوائل حال بطریق سیاحیان می بودند چون درین کار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته و ملک عرب و عجم را سیر کرده و مشائخ آنوقت را دریافته باز بهندوستان آمدند و در کوه سیکری که در آنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه از اخلاص و اعتقادے که بشیخ داشتند شهرے در انجا آباد کردند و قلعهٔ متین بران کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند هرگاه که از ارباب کمال و صاحب حال شخصے را می شنیدند رجوع باو نموده التماس فرزند میکردند شخصے بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانه مبارک آمده در کوه سیکری میگذرانند بادشاه خود بزاویهٔ شیخ رفته التماس فرزند نمودند شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر پادشاه رفتند شیخ فرمودند حق تعالی به شما سه فرزند خواهد عطا فرمود و فرزند کلان خود را با خواهید داد که تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه بخانهٔ شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و صبیه خود را بشیر خوار داد مقرر نمودند و گفتند وقتے که این پسر بسخن در آید ما رحلت خواهیم نمود و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشت صد و نود و هفت هجری بوده و وفات در بست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است که اکبر بادشاه بجهت حضرت شیخ بنا کرده اند بس عالی ساخته اند

حضرت شیخ نظام امیٹھی قدس سرہ

از بزرگان مشائخ ہندوستان اند و اصل از قصبۂ امیٹھی کہ از توابع لکھنؤ است مرید شیخ معروف جونپوری اند و شیخ معروف مرید شیخ الہداد شارح کافیہ وہدایہ اند کہ سلسلۂ ایشان بجنید واسطہ بشیخ نور قطب عالم کہ در بنگالہ آسودہ اند میرسد ریاضتہای شاقہ کشیدہ صاحب کشف وکرامات گشتہ بودند واز سماع پرہیز مینمودند ومیگفتند چرا در اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نہصد وہفتاد ونہ ہجری بودہ وقبر در قصبہ امیٹھی است

حضرت شیخ داؤد جہنی وال قدس سرہ

جہنی قصبہ ایست از مضافات لاہور آبای کرام ایشان از عرب بہندوستان آمدہ اند وتولد ایشان در سیت پور شدہ والد ایشان پیش از ولادت شیخ فوت کردہ اند در اوائل حال پیش مولانا اسمعیل اچہ کہ از شاگردان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس اللہ سرہ السامی بودند کسب علوم میکردند در ایام طفولیت اصفہانی را بقدرت تمام میخواندند ومنسوب اند بسلسلہ علیہ قادریہ در اوائل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ وباشارۂ حضرت غوث اعظم بظاہر دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی دادند واز بزرگان مشائخ متاخرین صاحب مقامات بلند وخوارق ارجمند گشتند وفات ایشان در سال نہصد وہشتاد ودو ہجری بودہ وقبر در شیرگڑھ نواحی جہنی است

حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سرہ

نارنول از شہرہای مشہورۂ ہندوستان است مرید شیخ خانو چشتی اند کہ در گوالیار توطن داشتند واز کبار مشائخ وقت خود بودند وشیخ نظام تا چہل سال بارشاد طالبان مشغول بودند وجمیع کثیرے ببرکت ایشان بمرتبۂ عالیہ رسیدند گویند ہمیشہ پیادہ از نارنول حضرت خواجہ قطب الدین اویسی قدس روحہ بوجد وذوق وجذبۂ تمام میرفتند ولادت شیخ خانو در سال نہصد وچہل ہجری بودہ وفات ایشان در سال نہصد ونود ہفت ہجری روی داد

حضرت شیخ وجیہ الدین گجراتی رحمہ

نسب ایشان علویست از کبار مشائخ متاخرین اند ودر علوم ظاہری قدرت ایشان بمرتبہ بود

که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقے انبوه بخدمت شیخ رسیده مستفیض و مستفید میگشتند
حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند و در احمد آباد سکونت ورزیده بودند و بهیچ جاے رفت و آمد
نمی کردند اگرچه ارادت بجای دیگر داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب طریقت
تابع ایشان بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات
رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعے از علمای ظاهر بسبب بعضے سخنان بلند
فتوی بقتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف به نوشتن شیخ وجیه الدین داشت
چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی
پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نه رسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت
چنان باید بود که شیخ علی متقی است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم
معتبر تحقیق نموده آنست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آنرا بکمال رسانیده بودند وفات
شیخ وجیه الدین در غره صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر احمد آباد
است و وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد هجری در اکبر آباد
واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است

حضرت شیخ علاء الدین اودهی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند گاه گاهی حقائق و معارف را بصورت نظم در می آوردند
چنانچه این مطلع از ایشانست بیت ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد * که مرغ هر چمنے
گفتگوی او دارد * و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا میکردند
که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و با وجود آنکه سن شیخ
به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته خود بدرجه شهادت رسیدند
و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره

از اولاد و امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زندجان که از توابع هرات است
می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در ریاضت و مجاهدت یگانه زمانه

و اکثر صائم مے بوده اند و افطار بشوربای کروه و بالای آن صابون آب مخوردند تا زود شود و از حضرت اخوند خود شنیده ام که میفرمودند چون عبد اللہ خان اوزبک از ماوراء النهر به تسخیر خراسان روانه شد و در زندجان بخدمت ایشان رسید خواجه فرمودند باسے خدا را بکشتن مده و صبر کن که قلعهٔ هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ فصیح الدین نقل میکردند که ایشان مے فرمودند شبی بخدمت خواجه عبد الحق رفتم ایشان اراده زیارت حضرت خواجه عبد اللہ انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغدان را بآب تر کردند و فتیله تافته باب دهن خود تر نموده و در آن گذاشته روشن ساخته و آنرا بدست مبارک خود گرفته متوجه شدند و راه قریب بیک فرسنگ بود و باد تند می وزید و چراغ روشن بود تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز چراغ را روشن کرده تا منزل خود بهمان طریق آمدند و نیز اخوند مے فرمودند که قرب موت خواجه وصیت کردند که جنازهٔ مرا خواهید نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت جنازه من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازهٔ ایشان کردند وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زندجان است و وفات شیخ فصیح الدین روز پنجشنبه بست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده و قبر در لاهور است

حضرت شاه ابو المعالی قدس سره

از سادات صحیح النسب و صاحب کرامات و خوارق بوده اند در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ داؤد جهنی وال اند و بعد از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند حضرت خواجه اخوند مے فرمودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت اللہ که عالم و عامل بودند و بدیدن ایشان رفتیم و آنجا نشسته بودیم که شخصے تسبیحے به شاه آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده و همان تسبیح را بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما بهم رسد صد مرتبه صلوات بخوانید

فرمودند یا محبوب الله مقبول است که هر روز در خاطر من گذشت که من از دو دستار حضرت
غوث الثقلین از برای ما عنایت شود همین خبر از غیب در خواب دیدم که حضرت اعلی
عنایت فرمودند ... است فی الحال غوث الثقلین حاضر شدند و دستاری سفید عنایت کردند
فرمودند که ما لعنت الله ما چنین جاها ما خبر از ... آن شاه والا ... مرا
طلبیدند و دستاری سفید دادند و گفتند که این دستار است ولادت شاه در روز دوشنبه دوم
ذی حجه سال نهصد و بست هجری وفات شاه نوزدهم ربیع الاول سال یکهزار و بست و چهار هجری
بوده و قبرش در شهر لاهور است تحفة القادریه که دران تمام احوال حضرت غوث اعظم است
ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص با آنحضرت داشتند و آن حضرت را نیز
کمال عنایت و شفقت بشیخ بوده ابوالفرح و عافیت آن حضرت بشاه میرسد

حضرت خواجه عبدالحق جامی قدس سره

نام ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و آباے ایشان
در جونپور مے بودند اما مولد شیخ در احمد آباد گجرات است و شیخ صغیر بودند که والد ایشان برحمت
حق پیوست در ابتداے جوانی بخدمت شیخ صفی گجراتی رسیده خرقهٔ اجازت پوشیدند و
شیخ ایشانرا رخصت مکه معظمه دادند و بقدم تجرید و تفرید بزیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده
سال در مکه شریفه در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از آنجا باز معاودت نموده باحمد آباد رسیده
متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی به تحصیل علوم ظاهر مشغول بودند
و در همین ایام به صحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند میرسیدند شیخ ماه چون از زبان والد ماجد
ایشان شنیده بودند که پسر خرد ما قطب وقت خواهد شد ایشان را محترم میداشتند و شیخ
ابو محمد جعفر تیمی که مرید والد ایشان بودند از قلعه اسیر کتابتی بشیخ وجیه الدین و شیخ ماه نوشتند که
شاهباز را چرا پرواز نمی آرید ایشان در جواب نوشتند که بدست شماست و شیخ را رخصت
اسیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیده و نعمتے را که والد بزرگوار ایشان بشیخ ابو محمد
امانت سپرده بودند گرفتند و در برهانپور توطن گرفته بدرس اشتغال داشتند

وبعد از ان ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول گشتند وجمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری وباطنی شدند وشیخ در زمان خویش یگانه ومرجع مشائخ کبار واز بزرگان متاخرین سلسلهٔ چشت بودند وضیع وشریف ولایت خاندیس وآن حوالی را روی ارادت با ایشان بود وقبولے عظیم داشتند وشیخ را محبت واخلاص بخدمت حضرت سید انام صلے اللہ علیہ وعلی آلہ الکرام واصحابہ العظام بمرتبہ بود کہ بگفت وشنید راست نیاید چنانچہ هر چند گاه از ذوق واشتیاق واز بے اختیاری متوجه مدینهٔ متبرکه میگشتند وبعد از رفتن چند منزل بموجب اشارهٔ آنسرور باز مراجعت می نمودند وطریقهٔ ایشان تمام مطابق شرع وسنت بود وانچه فتوح میرسید سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند حصه دیگر صرف خانقاه وفقرا مے نمودند ویک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین میفرستادند خوارق وکرامات ایشان بسیار وبیشمار است وفات ایشان در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار وبست وده هجری بوده چنانچه خواجه هاشم رحمۃ اللہ تاریخ فوت ایشانرا این فضل اللہ یافته اند ومدت عمر هشتاد وشش سال وقبر در شیخ پور برهانپور است که خود آباد کرده بودند مزار ومتبرک

حضرت احمد کابلی ثم السرهندی قدس سره

از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ عنہ حنفی مذهب بوده اند ودر سرهند سکونت ورزیده بودند ودر سلسلهٔ نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند وایشان مرید مولانا خواجگی امکنکی وایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد واز مشائخ قادریه وچشتیه نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشائخ وصاحب ریاضت ومجاهدت وخوارق وتصانیف اند در اواخر حال بعضے بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگوید مرتبهٔ من زیاده است از خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اما این محض بهتان وافترا ے مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده واز سیادت ونقابت پناه فضائل وکمالات دستگاه حقائق ومعارف آگاه افضل فضلاے عصر علامی فهامی استاذی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی مارا عبور بسر هند واقع شد وکیف ما اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد ودر اثناے ملاقات

بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتے است باید که مردم آنچه از ایشان بیان میکنند خاطر نشان من سازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است بی اجازت مولانا خواجگی امکنگی مرید میگرفتند و دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد دارند چون ساعتے پیش شیخ نشستم جزویکه از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نمائید چون آنرا تمام بدیدم بمن گفتند ازین چیزے ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمی شود و آنچه درینجا است درست است گفتند پس بدانید که آنچه از ما واقع شده همین است و باقی افتراست و باز بعد از ساعتے گفتند که روزے خواجه خاوند محمود باینجا آمده بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صریح از پیر خود ندارد بجهت آنکه روزے مولانا خواجگی امکنگی خربزه مے خوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان میدادند و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجگی امکنگی فرمودند ما خربزه باو درست دادیم خواجه باقی ازین استنباط کردند که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست چراکه ما هرگز این چنین سخنی از پیر خود و از دیگر مردم نه شنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند که این کار از دست من نمے آید و این بار را من نمی توانم برداشت و مولانا خواجگی میفرمودند که ما اجازت دادیم و ترا این کار را باید کرد درین اثنا چندے از ریش سفیدان نیز گفته اند که ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد از ان شیخ احمد فرمودند که آنچه از مریدان خواجه خاوند محمود با ایشان اعتقاد دارد خواجه آنچنان نیستند و من آن اعتقاد بخواجه ندارم هر سه سوالی که در خاطر حضرت اخوند گذشته بود شیخ جواب دادند وفات ایشان در سال یک هزار و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر شصت و سه سال

و قبر در سرهند است

حضرت شاه بلاول قدس سره

ولادت ایشان در قصبه شیخوداهن که از مضافات پنجاب است واقع شده و در لاهور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی کسب نموده بودند و در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو اسحاق و ایشان مرید شیخ داؤد جهنی وال که ذکر ایشان

بالا گذشته و شیخ بلاول صائم الدهر و قائم اللیل می بودند و در زهد و ورع امتیاز داشتند این فقیر یکمرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از بشرهٔ شیخ ظاهر میشد هر روز جمع کثیرے بخدمت ایشان آمد و رفت می نمودند هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برائے او ما حضری میکشیدند و مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزهٔ آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفای یافتند وفات ایشان در وقت عشای شب دوشنبه بست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل و شش هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که سکونت داشتند الحمد لله و المنة که باتمام رسید ذکر مشائخ متصوفه که تاریخ وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی و طبقات سلکے نبود و این خادم فقرا بعد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهاے معتبر متقدمین و متاخرین بهم رسید انموده بتقید ضبط در آورد امید که ارواح طیبهٔ ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردند

ذکر نساء العارفات الصالحات الکاملات الواصلات رضی الله عنهن

بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران است و بعد از ان سرور از ازواج مطهره خدیجهٔ کبریٰ و عائشهٔ صدیقه و از بنات فاطمهٔ زهرا رضی الله عنهن اند

ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم

مرویست که آنحضرت فرموده اند من زنی نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسے ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از پروردگار رو مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت بایشان زفاف فرموده اند از انجمله یازده متفق علیه اند و یکے مختلف فیه که زوجه بود یا سریه بود

حضرت خدیجهٔ کبریٰ رضی الله عنها

کنیت ایشان ام هند است و نام پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزیٰ بن قصی بن کلاب و نسب ایشان در قصی بنسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والدهٔ ایشان فاطمه بنت زائده بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت خدیجه اند پیش از خواستگاری آن سرور خوابی دیده بودند که آفتابے از آسمان در خانه ایشان فرود آمده

ولور آن از خانهٔ ایشان منتشر شد چنانکه در مکهٔ معظمه هیچ خانه نمانده الا که بآن نور منور گشت و در
آنزمان که در عقد آن سرور در آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بیست و
پنج سال و مهر ایشان بیست شتر مایه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان بود و سید عالم
صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواستند و اول کسیکه
از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام
به سید عالم صلعم گفت یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام
می آرد چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده او را بخانه در بهشت
از یک مروارید مجوف که دران خانه هیچ خصومت و رنجی نبود گویند چون حضرت سید بشنید
حضرت پروردگار خود و از جبرئیل علیه السلام سلام رسانید حضرت جواب سلام فرمودند
و وفات ایشان اصح آنست که در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آن سرور
واقع شده مدت عمر شریف شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبرهٔ حجون است پیغمبر صلعم خود
بمقبرهٔ ایشان رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آن سرور صلعم بسیار یاد میکردند

حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها

کنیت ایشان ام عبد الله است ایشان از متقیات و فقها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم عن هذه الحمیراء یعنی بگیرید دو
حصه از سه حصه دین خود ها را ازین سرخ پوش و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند
مرا فضیلت و مزیت داده اند بر سائر ازواج پیغمبر صلعم به ده چیز اول بکری غیر از من نخواستند
سید انام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر را و هجرت کرده باشند در راه خدا
غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم آنکه پیش از آنکه مرا
رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریری بآنسرور نمود و گفت این را
زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکطرف غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم
آنکه آنحضرت نماز میگذاردند و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من
بود هفتم آنکه در جامهٔ خواب هیچ زن وحی بآن حضرت نازل نمی شد مگر در جامهٔ خواب من هشتم آنکه

تعالیٰ کہ روح مطہر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت میان سینہ و شش من بود نہم آنکہ آنسرور صلعم روز نوبت من رحلت نمودند دہم آنکہ آنحضرت در خانۂ من مدفون گشتند و بصحت پیوستہ کہ از رسول صلعم پرسیدند کہ دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عائشہؓ گفتند از مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی اللہ عنہ مرویست کہ اول دوستی کہ در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عائشہ صدیقہؓ و مردم ہدایای خود را در روز نوبت عائشہؓ صدیقہ بخدمت آنحضرت میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضاے آنسرور بود و آنحضرت بہ فاطمہ زہرا میفرمودند کہ دختر کی من دوست نمیداری تو آنچہ من دوست میدارم حضرت فاطمہ گفتند آری دوست میدارم فرمودند پس دوست دار عائشہؓ را از حضرت عائشہؓ منقول است کہ گفتند پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بمن فرمودند کہ میدانم کہ تو از من کی خوشنودی و کے در غضب گفتم یا رسول اللہ از کجا میدانی فرمودند چون خوشنودی میستم میخوری کہ لا و رب محمد ہرگاہ خشمناکی میگوئی لا و رب ابراہیم گفتم آری چنین است گویند عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا شش سالہ بودند کہ سید انام بعقد خویش در آوردند و مہر ایشان متاعی کہ بود پنجاہ درہم می ارزید و بروایتے پانصد درہم بود آنحضرت آنرا قرض نمود و تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا شب سہ شنبہ ہفدہم ماہ رمضان سال پنجاہ و ہشت ہجری بود و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر اہالی مدینہ مشرفہ حاضر شدند و ابوہریرہ رضی اللہ عنہ بر جنازۂ ایشان نماز گزاردند۔

حضرت زینب رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان خزیمہ بن حارث بن عبداللہ بن عمر بن عبد مناف بن ہلال بن عامر بن صعصعہ است در رمضان سال سوم از ہجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح خویش در آوردند و ہشت ماہ در خانۂ مبارک آنحضرت بودند و بعضی بر آنند کہ سہ ماہ و ایشان را ام المساکین میگفتند بجہت رحم و شفقت و کثرت طعام و احسانی کہ بر مساکین داشتند و وفات ایشان در غرہ ربیع الآخر سال چہارم از ہجرت بود و در بقیع

حضرت زینب بنت جحش رضی اللہ عنہا

کنیت ایشان ام الحکم و نام پدر ایشان امیہ بنت عبدالمطلب کہ عمۂ رسول صلعم بودند و نام اول

ایشان برو بود حضرت سید انام ایشان را تیز داده زینب گذاشتند و در ماه ذیقعده سال پنجم از ہجرت الیغاق را در عقد خود در آوردند و در باب خواستگاری ایشان برآنحضرت آیات کریمه نیز وارد شد مرویست که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بی اذن بخانه زینب رفتند در حالیکه ایشان سر برہنه بودند گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بی خطبه و بی گواه

زوجنی اللہ التزویج و جبرئیل الشاهد از زینب رضی اللہ عنہا مرویست که روزی بحضرت سید المرسلین گفتم که مرا چند فضیلت ہست که ہیچ کدام از ازواج ترانیست یکی آنکه نکاح من در آسمان واقع شده و دیگر دران قضیه جبرئیل علیه السلام میانجی بود و گواه اول زنی که از ازواج مطہرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات ایشان در سال بستم از ہجرت و بقولی بست و یکم بود مدت عمر پنجاه و سه سال حضرت فاروق اعظم رضی اللہ عنہ اہل مدینه مشرفه را حاضر ساخته بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع است

حضرت سوده رضی اللہ عنہا

ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نصر مالک بن حنبل بن لوی بن غالب قرشیه العامریه است و نسب ایشان با نسب سرور کائنات در لوی متصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمر بوده در مکه معظمه اوائل بعثت مسلمان شدند در سال دہم از نبوت بعد از وفات حضرت خدیجه کبری رضی اللہ عنہا و پیش از تزوج حضرت عائشه صدیقه رضی اللہ عنہا حضرت سید انام ایشان را در نکاح خود آوردند و مہر ایشان چہار صد درہم بود چون کبر سن ایشان را دریافت و آنحضرت اراده طلاق ایشان کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته وقتی که بخانه عائشه صدیقه میرفتند گفتند یا رسول اللہ مرا طلاق مده و من ہیچ طمعی ندارم لیکن میخواہم که فردای قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خود را بعائشه بخشیدم حضرت رسالت پناه صلعم از آن اراده درگذشتند وفات ایشان در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ عنہ بوده و بقولی در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند و قول اولی اشہر است قبر در بقیع است۔

حضرت صفیہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان حی بن اخطب بن ثعلبہ بن ثعینہ است و نام مادر ایشان بنت سموال و صفیہ رضی اللہ عنہا از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند کہ آزاد کنند و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکہ اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمودند و گفتند یا رسول اللہ بتحقیق کہ آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کردہ ام پیش از آنکہ دعوت کنی و اکنون کہ بمنزل تو آمدم مرا در یہودیہ ہیچ حاجت نیست نہ پدری و نہ برادری در میان یہود دارم یا رسول اللہ مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی واللہ کہ خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را خوش آمد و ایشان را برای خود نگاہ داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشان را مہر ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاہ و بقولی پنجاہ و دو از ہجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بودہ و ایشان نماز گذاردہ اند و قبر در بقیع است۔

حضرت ام حبیبہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان ابوسفیان است و نام مادر ایشان صفیہ بنت ابی العاص بن امیہ بن عبد شمس است کہ عمہ حضرت امیر المومنین عثمان بود ام حبیبہ فرمودند کہ در واقعہ دیدم کہ شخصے با من خطاب میکند کہ یا ام المومنین بیدار شدم و تعبیر واقعہ خویش بآن نمودم کہ پیغمبر صلعم مرا خواہد ساخت حضرت عثمان ایشان را در مدینہ سال ہفتم از ہجرت بسر در عالم داد ند و در آنوقت ایشان سی و پنج سالہ بودند و مہر ایشان چہار صد دینار زر سرخ و بروایتے چہار ہزار درم نقرہ بود وفات ایشان در سال چہل و دوم یا چہل و چہارم از ہجرت واقع شدہ و قبر در بقیع است

حضرت حفصہ رضی اللہ عنہا

ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی اللہ عنہ و مادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وہب اند و در سال سوم یا دوم از ہجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند و لادت ایشان پنجسال پیش از بعثت بودہ و وفات

ایشان در سال چهل و پنج یا چهل و یک یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع است

حضرت جویریه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائذ بن مالک است و آنسرور صلعم ایشان را در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت در عقد خویش در آوردند و وفات ایشان [illegible] سال پنجاه و پنج یا پنجاه و شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنج سال بوده و قبر در بقیع است

حضرت میمونه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بجیر بن الهزم است و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث است در سال هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشان را در عقد خویش در آوردند از ایشان مرویست که فرموده اند شبی که نوبت من بود رسول صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم و در را بستم بعد از لحظه آمده در را بزدند نکشودم سوگند دادند که در را بگشائی گفتم یا رسول الله در شب نوبت من در خانهٔ زنان دیگر میروی فرمودند نکردم لیکن بتقاضاے حاجت رفته بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقولی شصت و یک یا سته یا شش بوده و قبر در بقیع است +

حضرت ام سلمه رضی الله عنها

نام ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم بوده و آخر زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان بودند وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری بوده و ابو هریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند و مدت عمر هشتاد و چهار سال و قبر در بقیع است

ذکر بنات طاهرات زاکیات حضرت صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها

کنیت ایشان ام محمد و القاب مبارک ایشان طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول است اگرچه فاطمه بنت النبی خردترین بنات آنسرور صلعم اند اما در محبت و شفقتے که آن سرور را با ایشان بود بزرگ ترین همه اند و جمیع اولاد امجاد سید انام صلعم از ایشان ست حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از هجرت بعد از مراجعت از غزوهٔ بدر ایشان را خواستگاری نمودند

ودران وقت حضرت فاطمۀ پانزده یا هیزده ساله بودند وسه پسر که حضرت امیرالمومنین حسنؑ وحسینؑ
ومحسنؑ وسه دختر که زینبؑ وام کلثومؑ ورقیه باشند ازایشان متولد شده اند ومحسنؑ و رقیہؑ
در طفولیت برحمت حق پیوستند واز زینبؑ که بعبید الله جعفر وام کلثومؑ که بحضرت امیرالمومنین
عمر فاروق تزوج کرده بودند فرزند نماند از حضرت عائشه رضی الله عنها پرسیدند که از
آدمیان که دوست تر بود رسول صلعم فرمودند فاطمۀ گفتند از مردان فرمودند شوهر وے
روزی پیغمبر صلعم با حضرت علی و فاطمۀ زهرا مباسطت میفرمودند و بهر دو تلطف می نمودند حضرت
علی گفتند یا رسول الله او دوست ترست بتو از من یا من آنسرور فرمودند که هی احب الی
منک وانت اعز علی منها یعنے فاطمه دوست تراست بسوی من از تو وتو عزیز تری بر من
از وروزی حضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمه فرمودند این شخصے که در راه پیش آمده بود
گفتند یا رسول الله آری فرمودند ملکے بود که هرگز پیش ازین برزمین نیامده امروز از پروردگار
خود دستوری میخواست که بمن سلام کند وبشارت دهد مرا که فاطمۀ سید زنان
اهل بهشت وحسنؑ وحسینؑ جوانان اهل بهشت خواهند بود و ولادت باسعادت حضرت
فاطمۀ زهرا در سال پنجم ۵ وبقولے چهل ویکم از واقعه فیل پنجسال پیشتر از نبوت حضرت
سید انبیا صلعم واقع شد و وفات در شب سه شنبه سوم ماه رمضان بعد از وفات آن سرور
صلعم وبقول اصح بشش ماه روی نموده مدت عمر شریف بست وهشت سال بوده وقبر
در بقیع است ونماز برایشان حضرت علی علیه السلام گزارده اند وبقولے عباس رضی الله عنهما

حضرت زینب رضی الله عنها

ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را با پسر خاله ایشان ابوالعاص بن الربیع
عقد کرده بودند وبعد از ایمان آوردن ابوالعاص آنسرور زینب را بتجدید نکاح کردند
وبقولی بهمان نکاح باو بازگردانیدند واز ایشان یک پسر علی نام ویک دختر امامه نام
متولد شد پسر چون بسر حد بلوغ رسید از دنیا برفت وامامه را حضرت امیرالمومنین علی کرم الله
وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا بموجب وصیت ایشان بعقد خویش درآورده

ولادت ایشان پیش از نبوت در سال سوم از واقعه فیل بوده وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده

حضرت رقیه رضی اللہ عنہا

ایشان بعد از حضرت زینب متولد شده اند و سید انام علیه الصلوٰة والسلام ایشانرا با امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ عقد نموده اند و از ایشان پسری شده آن پسر در سن دو سالگی [redacted] بعد از ان دیگر فرزند نه شد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت در سال بیست و سوم از واقعه فیل بوده وفات در سال دوم از هجرت که آنسرور بغزوه بدر رفته بودند واقع شده و قبر در بقیع ست

حضرت ام کلثوم رضی اللہ عنہا

بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا متولد شده اند نام ایشان آمنه بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت رقیه در سال سوم از هجرت ایشانرا به عقد نکاح امیر المومنین عثمانؓ داده اند و مدتی با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت بوده است

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمة اللہ تعالےٰ علیهن

حضرت زائده رحمها اللہ تعالےٰ

ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی اللہ عنہا گویند روزی بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زائده چرا پیش من دیر دیر آئی تو موفقه و من ترا دوست میدارم زائده گفت یا رسول اللہ صلعم امروز بعجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم بیرون رفتم چون پشتاره هیزم به بستم و بر سنگی نهادم تا بر گیرم سواری دیدم که از آسمان بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوئی و بگوئی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت بر امتان تو به سه وجه قسمت کرده اند گروهی بحساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند و گروهی را بشفاعت تو بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را بر نمیتوانم برداشت گفت یا زائده این پشتاره بر سنگ بگزار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را باز آمده بخانه عمر ببر آن سنگ روان شد و پشتاره هیزم همی آورد تا بدر خانه حضرت عمر رسول صلعم برخاستند و با زائده بدر خانه حضرت عمر رفتند و اثر آمد شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد للہ که خدای تعالےٰ مرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان

رنا مرز شون است من بشارت نه داد و خدا ے تعالی زنے را از امت من بدرجهٔ مریم رسانید

حضرت شعوانه رحمها الله تعالے

از محمود جاهید در آیدی نشستند و بشنات خوش و عظ میفرمودند و از خوش و استند عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان را گفتند می ترسم که از گریهٔ بسیار چشم تو نابینا شود و گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست تر است از کور شدن عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی که از لقاے محبوب باز ماند و بدیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمایند گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند گفتند اے فضیل میان تو و خدای تعالے چیزے هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و پنج هجری بوده

حضرت عفیرة العابده رحمها الله تعالے

از اهل بصره بودند معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا گشت کسے گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدای تعالے از آن دشوار تر است وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری بوده

حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالے

اصل ایشان از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بران داشتند که در تحریر نگنجد سفیان ثورے رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسائل بصحبت ایشان میرفتند و بموعظت و دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند و تا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگزاردند وقتے ایشان را عزم حج پدید آمد و روی ببادیه نهادند و خری داشتند که رخت بران بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما بر میداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الٰهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب عاجزے مرا بخانهٔ خود خواندی و در راه خرم را میراندی و در بیابان تنها گذاشتی هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار بر و نهادند و بمکهٔ معظمه رفتند راوی گفته که بعد از مدتے

همان خبر را دیدم که پیغمبر گفتند و شیخ زین الدین عطار در باب ایشان می نویسند که چون زن در
راه خدا مرد بود او را زن نتوان گفت و والد ایشان را چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند
باین جهت رابعه میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را بخواب دیدند
که پیغمبر فرمایند که دختر سیده است که هفتاد کس از امت بشفاعت او آمرزیده خواهند شد گویند
وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم
و چون سلطان ابراهیم گفتند که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند و من بدیده در هر قدمی دو رکعت
نماز میگذاردند تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم مرا خللی رسیده
هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال ضعیفه رفته است که روی باین طرف
درین اثنا سلطان دیدند که حضرت رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه
شور است که در جهان افگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان افگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه
رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند تو در نماز قطع کردی و
من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را
دشمن داری فرمودند از دوستی رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند
و بیرون نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو درون آی
تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید گفت کسان باشند
که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم میدارم که دنیا خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست
پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی است و پیغمبر بوده اند که الهی ما را از دنیا هرچه قسمت کرده
بدشمنان خود ده و ما را تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند
گفتند برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر من
که شاکر بودی در زحمت و صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود در ان جای
که پسند کننده آنچه بتو داده اند پسندیده نزد خدای پس در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من و در آی در بهشت
همراه مقربان چون اکابر به درون در آمدند دیدند که برحمت حق پیوستند وفات ایشان سال یکصد

...فتاد و ... بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت ایشان از خواب دیدند پرسیدند که ... ؟ گفت بسیار ... چون آنجوان مردان درآوردند گفتند من ربک گفتم بازگردید حق تعالی را بگوئید که ... چنین ... تو پیرزنی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموشت کنم

حضرت نفیسه رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان حسن بن زید است از قدماء نساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمة الله بمصر رسید نزد ایشان حدیث سماع نمودند و چون امام برحمت حق پیوستند جنازه امام را بخانه ایشان برده نماز گذاردند و وفات ایشان در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند —

حضرت فاطمه نیشاپوریه رحمها الله تعالی

از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور مکه معظمه گشتند و گاهی به زیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند و عمر خود یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام او را خبر کردم که آن خبر او را عیان نبوده سیکے از مشائخ ذو النون مصری را دیده بود پرسید که کرا بزرگ تر دیدی از این طائفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آید گویند روزے برای حضرت شیخ ذو النون چیزے فرستادند شیخ قبول نکردند و گفتند از نسوان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفے در دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال دو صد و بست و سه هجری بوده است

حضرت تحفه رحمها الله تعالی

از کبار نساء عارفات کاملات واصلات بودند از شیخ سری سقطی قدس سره منقول است که فرموده شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد چنانکه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم

(حاشیه:) ... تلمیذ ... نیست ... از ایشان ... و نیز ... ایشان ... ایشان میگفت ... به ایشان ... بسیار ... گفت که ... ازین ... وافق ×

و بیرون آمدم بجہت حصول تسکین آن اضطراب بہر جا کہ رفتم ہیچ فائدہ نکرد آخر گفتم بہ بیمارستان روم و اہل ابتلا را ببینم شاید کہ از بیم آن بحال آیم چون بہ بیمارستان درآمدم دلم تسکین یافت و سینۂ من منشرح گشت ناگاہ کنیزکی دیدم جمالی نیکو داشت و جامہای پوشیدہ بوی خوش از وی بمشامم رسید ہر دو دست و ہر دو پای در بند بود چون مرا بدید بگریست و شعری چند بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم کہ این کیست گفت کنیزکی است دیوانہ شدہ خواجہ او را بند کردہ باینجا فرستادہ مگر بحال آید چون این سخن بشنید بسیار بگریست و اشعار عربی بخواند کہ معنی آن این است کہ ای گروہ مردم گناہی ندارم ولیکن بظاہر مستم و دل من ہشیار است مرا در بند کردہ اید و بغیر از محبت او گناہی در خود نمی یابم و من شیفتۂ محبت و دوستی ام کہ از درگاہ او دنی فرمانی نتوانم کرد پس آنچہ صلاح من انگاشتہ آید فساد من است و آنچہ فساد من میدانند صلاح من است و شخصی کہ خداوند خود را دوست دارد و از او راضی باشد بر دو گناہی نیست این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوہ و گریہ آورد کنیزک گفت ای سری این گریہ بر صفات چون باشد اگر او را بشناسی چنانچہ حق شناختن است بعد از آن بیخود شد و بہوش آمد گفتم ای جاریہ گفت لبیک ای سری گفتم مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاہل نشدم گفتم شنیدم کہ دعوی محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را کہ شناسا گرداند ما را بہ نعمتہای خود و منت نہاد بر ما بہ عطای خود بدلہای قریب است و سائلان را مجیب گفتم ترا اینجا کہ بند کردہ گفت ای سری حاسدان باہم یاری کردند بعد از آن نعرہ بزد و بیفتاد گمان بردم کہ مرد چون بخود آمد بیتی چند مناسب حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رہا کن چنین کرد گفتم برو ہر جا کہ خواہی گفت ای سری کجا روم آنکہ مملوک حقیقی نیست مرا مملوک دیگری گرداند اگر او راضی شود بردم و الا صبر کنم گفتم و اللہ این از من عاقل تر است درین اثنا خواجہ تحفہ بیامد صاحب بیمارستان را پرسید تحفہ کجاست گفت اندرون است و تحفہ بدست حضرت سری سقطی نزد او دست نرم شدہ درآمد و بر من سلام کرد تعظیم بسیار نمود گفتم او کنیزک از من [illegible] است [illegible] بسیار است و دیوانہ شدہ [illegible] ندارد [illegible] خواب کنیم فاحیہ [illegible] میکند و تمام بعضا غمت من بی است

[redacted]لب

...مال خود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم که مثل آن سود کنم از جهت...
... خود ازو گفتم صفت او چیست گفت مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است
گفت یکسال گفتم ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات مترنم بود
که حاصل این است سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دارم و مکدر نگردانم دوستی را بعد از آنکه صفا
یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن سازم آن دل را پس ای آنکه کسی مرا
نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا در مردم به بندگی بعد ازان برخاست و عود را بشکست و بگریه در آمد
تصور کردم که بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است
با دل بریان و دیده گریان بیتی چند بر خواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق از دل من و وعظ
من بر زبان من بود نزدیک شدم با و بعد از دیری و مخصوص گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و جدا
کردم وقتی خوانده شدم لبیک گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد ازان صاحب
تحفه را گفتم که بهای او بر ذمه نیست و زیادت میدهم فریاد برآورد و گفت تو مرد درویشی و بهای او را
از کجا میدهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم بعد ازان گریان برفتم
بخدای سوگند مالک یک دینار نبودم و تمام شب متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و
میگفتم ای پروردگار بر پنهان و آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در
بزد گفتم کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم و مردی دیدم با چهار غلام و شمعی با خود دارد گفت
ای استاد اذن در آمدن میدهی گفتم در آی چون در آمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی
امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری بر و نفس او خوش گردان
که تحفه را بخرد ما را با تحفه عنایتی است چون این شنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم تا صبح شد
نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان در انتظار بود چون مرا دید
گفت مرحبا در آی که تحفه را نزد حق تعالی قرب و منزلتی است دوش هاتفی بمن آواز داد
و گفت بدرستی که او از ماست با دلی که خالی نیست از عطایا بلند شده و باز بلند شده در همه حال
چون تحفه ما را دید چشم پر آب کرد و با خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی
درین وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چرا آنچه تو گفتی آوردم بر پنج هزار سود گفت نمیخواهم

[redacted] ... و دلیل ... که ... بشنوان ... نماز میباشم ... [illegible]

پنج زن دیگر اند ... کرده این حرکت ... دیگر اولیا از مردان ... سوم ... و همه بعقل و تمیز ... ایشان را ... دور کی از ایشان بزرگی شده ...

گفتم بیش قیمت سود گفت سری علیه الرحمه دینا را بمن وهبی قبول نکنم تحفه آزاد است در راه خدا
گفتم قصه چیست گفت ای استاد دوش مرا سرزنش کردند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون
آمدم و در خدای تعالی گریختم روی باین فقر کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگریی گفت گویا [illegible]
بانچه مرا خواند بان از من راضی نیست ترا گواه میگیرم همه مال خود [illegible] تعالی صدقه
کردم گفتم سبحان الله چه بزرگ است برکت تحفه بر همه بعد ازان تحفه برخاست و جامهای
که در خزانه بود گرفت بیرون کرد و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدای تعالی
ترا رهائی داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن اینست میگریزم آن رو بسوی او گریه
میکنم از تر او سوگند بحق او که اوست خواست من همیشه ام پیش او تا برساند مرا و محفوظ گرداند
بچیزی که امیدوارم از وی بعد ازان بیرون آمدیم و چندانکه تحفه را جستیم نیافتیم هر سه عزیمت کعبه
کردیم احمد مثنی در راه همره من و صاحب تحفه بمکه معظمه رسیدیم و در وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم
که این ابیات میخواند که معنی آن این است دوست خدا در دنیا بیمار است و دراز است بیماری
او پس دوای او درد اوست نوشاننده دوست خود را جام محبت خود پس سیراب گرداند
خدای وقتی که نوشانیده آن جام محبت را پس بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی او [illegible]
دوستی بغیر او چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند بیخودی باشد تا آنکه ببیند او را پیش
رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک تو کیستی که خدا ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد
از شناختن ناشناختن چرا من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فائده دیدی بعد از انکه
تنهائی گزید گفت خدای تعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت داد گفتم ابن مثنی بمرد
گفت رحمه الله خدای تعالی او را از کرامتها چندان بخشید که هیچ چشم نه دیده است و همسایه من است
در بهشت گفتم خواجه تو که ترا آزاد کرد با من آمده است دعائی نهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و
جان بداد چون خواجه او بیامد و دید او مرده دیده بر وی افتاد در رفتم که وی را بردارم مرده بود تجهیز و تکفین
ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم الله تعالی۔

حضرت ام عیسی رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان ابراهیم حربی است از نساء عارفات کاملات بودند و در فقه فتوی می نوشتند

وفات ایشان در ماه رجب سال سه صد و بست و هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشان

حضرت ام محمد رحمہا اللہ تعالے

والدۂ ماجدۂ شیخ ابی عبداللہ حفیف قدس اللہ سرہ از کبرای عابدات قانتات بوده اند و ایشان را مشاہدات و مکاشفات بسیار است ہمراہ پسر خود از راہ بحر بسفر حجاز رفتند گویند کہ شیخ عبداللہ در عشرۂ اخیرۂ رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر دریابد بام برآمدہ نماز میکردند و والدۂ ایشان ام محمد در درون بتوجہ نشستہ بودند ناگاہ انوار شب قدر بر ایشان ظاہر شدن کہ آواز دادند کہ ای محمد ای فرزند آنچہ تو آنجا می طلبی اینجا است شیخ فرود آمدند و آن انوار را دیدند زود بر قدم والدۂ خود افتادند شیخ مے فرمودند از ان وقت قدر والدۂ خود دانستم ❊

حضرت امۃ الواحد رحمہا اللہ تعالی

نام ایشان ستینہ و نام پدر حسین بن اسمعیل حاملی است ہم علم قرات و حدیث و فقہ فرائض و ہم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقہ بسیار میدادند وفات ایشان در ماہ رمضان سال سہ صد و ہفتاد و ہفت ہجری است و مدت عمر از نود سال متجاوز بود

حضرت امۃ اسلام

نام پدر ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل بصلانی اند و تنوخی و زاہدی و ابو علی از شاگردان ایشانند و فضائل کمالات بسیار داشتہ اند ولادت ایشان در رجب سال سہ صد و ہیژدہ ہجری بودہ و وفات در رجب سال سہ صد و نود و واقع شدہ

حضرت میمونہ واعظہ

نام پدر ایشان شاقولہ است حافظ قران مجید و قرخان حمید بودہ اند روزی در وعظ گفتند جامہ کہ در وجہ حلال باشد و در ان کسے گناہ نہ کنند زود پارہ نمی شود چنانچہ پیراہنی کہ در بر دارم یافتۂ مادر من است و چہل و ہفت سال است کہ پوشم و پارہ نہ شد نقل است از عبدالصمد پسر ایشان کہ در خانۂ ما دیواری بود مشرف بر افتادن بوالدہ گفتم کہ این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان بر پارۂ کاغذ چیزے نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم ساز چنان کردم بست سال آن دیوار بحال ماند و بعد از فوت ایشان بخاطر من رسید کہ ببینم

در آن کالذریه نوشته اند به مجرد وجد اساختن علوا بهفتاد و در ان نوشته [illegible] که ان الله [illegible]
والارض ان تزولا یمسک السموات والارض ممسکه وفات ایشان در سال سنه [illegible]

حضرت خدیجه واعظه

از کبار نساء عارفات صالحات و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنها گویند یکبار در جیلان خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید همه بخدمت حضرت خدیجه آمدند و درخواست دعای نزول باران نمودند ایشان صحن خانه خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم تو آب بپاش در همان روز باران در گرفت چندان بارید که گوئی سر مشکها کشادند

حضرت ام محمد رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان محمد بن علی بن عبد الله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سنه صد و هفتاد و چهار هجری وفات در سال چهار صد و شصت بود و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است

حضرت کریمه مروزیه

نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند در حدیث درس میگفتند وفات ایشان در سال چهار صد و شصت و سه هجری بوده

حضرت فاطمه واعظه رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان حسین بن حسن بن فضلویه است در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات شهر حاضر میشدند و به فیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و بست و یک هجری

حضرت فاطمه

نام پدر ایشان نصر بن عطار است از سادات نساء در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانه زمانه بودند در مدت عمر از خانه خود بجز سه مرتبه بیرون نیامده بودند و وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری واقع شده بعضے از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را بمرتبه رسانیده اند که بالاتر از آن متصور نیست چنانچه امام عبد الله یافعی رحمه الله

و در تاریخ خود یکی از مشائخ روایت میکنند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال بر یکجا اقامت کرده که در سرما و گرما از آنجا نرفت و درین سی سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند که یکی از این طائفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله حیران سی سال بر دو پا ایستاده مانند ... زمستان و تابستان نه نشست و نه در روز از آفتاب و باران او را پناهی بوده و مارها و عقربها گرد او بودند می آمدند و هم امام عبدالله یافعی گویند که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که زیاده از بیست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس الله تعالی روحه فرموده اند که در مرو پیرزنی ... بود که او را بی بی ... می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابو سعید بتظلم آمده ام گفتم بگوی گفت مردم دعا میکنند که بار ایک نفس بما بازنگذار سی سال است که میگویم که مرا یک طرفة العین بمن باز گذار تا ببینم که من کیم یا من خود کیستم هنوز اتفاق نیفتاده است

حضرت بی بی جمال خاتون

... بی بی ... نامیده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر ایشان در ذکر سلسلهٔ علیه قادریه مذکور شد بی بی جمال خاتون از کبار نساء عارفات و متقیات اند و در ترک و تجرید رابعهٔ وقت طریقه شغل از والدهٔ ماجدهٔ خود و از برادر بزرگوار دارند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه گفته قریب یکمن گندم در ظرفے بدست مبارک خود انداخته بودند و هر روز از ان گندم بیرون مے آوردند صرف وابستگان و فقرا مے نمودند و گندم بحال خود بود تا یکسال کفایت کرد گویند روزے ماهی بخانه ایشان آوردند وقت ایشان خوش بود چون نظر بران ماهی انداختند نوری در ظاهر او پیدا آمد فرموده اند این ماهی را نگاه دارید که بمن دارد تا حال آن ماهی خشک شده خویشان ایشان دارند و برکات آن ظاهر و علیا تا عیکه نگاه می دارند برکت عجیبی دران پیدا مے شود و گویند هر کس را مهمے و حاجتے روی میدهد بخدمت ایشان رسیده التماس فاتحه مے نمایند و از برکت توجه ایشان آن مهم بکفایت میرسد و طعامی که بروح بزرگان مے پزند اول بدست مبارک خود طعام را نوبگه میکشند بعد از ان دیگر را امر میکنند هر قدر مردم که حاضر شده باشد بهمه میرسد

کہ سن شریف ایشان از شصت سال متجاوز است و در ہندوستان بوطن خود اقامت نمیکردند از اینجا بجاے دیگر نہ رفتہ اند و بدیدن حضرت میان میر نیز نیامدند و تا امروز کہ سال هزار و چہل و نہ ہجری است در قید حیات اند

خاتمة الکتاب

الحمد للہ والمنۃ کہ این کتاب مسمے بسفینۃ الاولیا از یمن روح مطہر حضرت سید انبیا صلے اللہ علیہ وعلی وآلہ واصحابہ وسلم و توجہ اولیای معظم قدس اللہ ارواحہم در شب بست و ہفتم ماہ رمضان المبارک سال یکہزار و چہل و نہ ہجری کہ سال بست و پنجم از سن این فقیر است باتمام رسید اگرچہ عبارت این کتاب راست براست است و در عبارت آرائی مقید نہ شدہ و فارسے سادہ عام فہم نوشتہ لیکن بعضے جا اقتدا بعبارت نفحات الانس قطب الاولیا قدوۃ الاتقیا نیر آسمان عرفان خورشید فلک ایقان حضرت مولانای نور الملۃ والدین عبد الرحمن جامی قدس سرہ السامی کہ کمال فصاحت و متانت دارد و ایشانرا استاد خود میدانند کردہ و زبان روزمرہ خود را نیز ترک ساختہ اگر میخواست کہ بعضے از سخنان خوش و احوال و خوارق مشائخے کہ الحال در قید حیات اند و این فقیر خود ایشانرا ملازمت نمودہ و کرامات از ایشان مشاہدہ کردہ داخل این کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و ہمین سبب سخنان عالیے و نکتہاے دقیق اکابر سلف را کہ عام فہم نبود نیز داخل نساختہ شیخ ابو سعید خراز چون بمصر رسیدند ایشانرا گفتند ای سید قوم چرا بر منبر سخن نگوئی فرمودند این مردم از حق عنایت غائب اند ذکر حق با غائبان غیبت است و بینا نچہ گفتہ اند الولی یعرف الولی ہمچنین سخنان ولی را ہم جز ولی نفہمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید کہ سفینۂ سکینۂ از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بہرہ تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای البشریت سہوی و خطای شدہ باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند الحمد للہ حمدا کثیرا دائما ابدا

خاتمة الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ کتاب فیض انتساب مسمے بسفینۃ الاولیا در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بسر پرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب بہار گویا مالک مطبع دام اقبالہ ماہ نومبر سنہ ۱۹۰۰ء بار دوم طبع